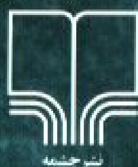
جان هینلز

شناخت اساطیر ایران

ترجمهٔ ژاله آموزگار - احمد تفضلی



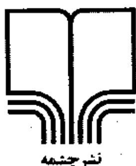
چاپ شانزدهم

شناخت اساطیر ایران

جان هینلز
شناخت اساطیر ایران

ترجمهٔ ژاله آموزگار - احمد تفضلی

با تجدید نظر



هینلز، جان راسل، ـ ۱۹۴۱ — Hinnells, John Russells

شناخت اساطیر ایران/ جان هینلز، ترجمهٔ ژاله آموزگار، احمد تفضلی. ـ

تهران: نشرچشمه، ۱۳۷۳.

۲۱۴ ص.: مصوّر — ISBN: 978-964-6194-06-9

عنوان اصلی: Persian Mythology

کتابنامه: ص. ۲۱۴

۱. اساطیر ایرانی. ۲. زردشتی. الف. آموزگار، ژاله، ـ ۱۳۱۸ مترجم.

ب. تفضلی، احمد، ـ ۱۳۱۶ مترجم. ج. عنوان

۹ ش ۹ هـ / BL ۲۲۷۰ — ۲۹۵ / ۱۳

۱۳۷۳ — ش ۹۸۳ هـ

این کتاب ترجمه‌ای است:

PERSIAN MYTHOLOGY
BY
John R. Hinnells
The Hamlyn Publishing Group
London, 1975

رده‌بندی نشرچشمه: اسطوره وتاریخ ـ اسطورهٔ ایرانی

شناخت اساطیر ایران

جان هینلز

ترجمهٔ ژاله آموزگار ـ احمد تفضلی

حروف‌نگاری: حسین زنده‌دل

لیتوگرافی: بهار

چاپ: حیدری

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

چاپ شانزدهم: تابستان ۱۳۹۱، تهران

۶۰۰۰ تومان

ناظر فنی چاپ: یوسف امیرکیان

info@cheshmeh.ir
www.cheshmeh.ir

شابک: ۹ ـ ۰۶ ـ ۶۱۹۴ ـ ۹۶۴ ـ ۹۷۸

دفتر مرکزی و فروش نشرچشمه: تهران، خیابان انقلاب، خیابان ابوریحان بیرونی، خیابان وحید نظری، شمارهٔ ۳۵.

تلفن: ۶۶۴۹۲۵۲۴ دورنگار: ۶۶۴۶۱۴۵۵

فروشگاه نشرچشمه: تهران، خیابان کریم‌خان زند، نبش میرزای شیرازی، شمارهٔ ۱۰۷. تلفن: ۸۸۹۰۷۷۶۶

فهرست مطالب

صفحه

صفحه

پیشگفتار مترجمان

ای برادر قصه چون پیمانه‌ای است
معنی اندر وی مثال دانه‌ای است
دانهٔ معنی بگیرد مرد عقل
ننگرد پیمانه را گر گشت نقل
«مولوی»

اسطوره‌ها آئینه‌هایی هستند که تصویرهایی را از ورای هزاره‌ها منعکس می‌کنند و آنجاکه تاریخ و باستانشناسی خاموش می‌مانند اسطوره‌ها به سخن درمی‌آیند و فرهنگ آدمیان را از دوردست‌ها به زمان ما می‌آورند و افکار بلند و منطق گستردهٔ مردمانی ناشناخته ولی اندیشمند را در دسترس ما می‌گذارند.

اساطیر ایران باستان در این دنیای پُر رمز و راز جایی والا دارد و شناخت آن رهنمون ما در شناخت فرهنگ غنی و پرارزش این سرزمین است و کتاب شناخت اساطیر ایران تألیف هینلز[1] مجموعهٔ جامع و ساده‌ای از این اسطوره‌ها را در اختیار ما می‌گذارد. مؤلف با استفاده از منابع هند باستان و استناد به منابع مستقیم و غیرمستقیم ایرانی مانند اوستا، متنهای پهلوی، شاهنامهٔ فردوسی، متون تاریخی دوران‌اسلامی وآداب و رسوم‌بازمانده وباتوجه به‌مطالعات ایرانشناسان، نخست طرحی‌تاریخی عرضه می‌کند ومطالب مربوط به‌آغازآفرینش، پیش‌نمونهٔ

۱. John Russell Hinnells متولد ۱۹۴۱ در دربی (Derby) انگلستان، متخصص تاریخ ادیان، دین‌شناسی تطبیقی و مذاهب و هنر ایرانی است و خصوصاً به تحقیق در کیش مهر (میترائیسم) علاقه‌مند است. وی بجز این کتاب و کتاب فرهنگ مذاهب و مقالاتی در این زمینه‌ها، گردآورندهٔ دو جلد مجموعه مقالات به نام مطالعات مهرشناسی است.

آفریدگان، نمونه‌های پیشین خدایان باستانی و خدایان تحول یافتهٔ ادوار بعدی، قهرمانان تاریخی رنگ اسطوره گرفته را پیش می‌کشد و بخشی را به اساطیر ویژهٔ زردشتی اختصاص می‌دهد و بعد به اسطوره‌های زروانی و میترائی (مهری) می‌پردازد و سپس اسطوره را در برابر تاریخ و آیینهای متداول امروزی قرار می‌دهد. در این راستا نویسنده از طرح موارد علمی خشک و نکات مورد شک و بحث خودداری می‌کند و نتیجهٔ مطالعات را عرضه می‌نماید و تحلیل‌هایی جای‌جای بر اسطوره‌ها می‌افزاید که در شناخت فلسفه و منطق آن‌ها مفید است.

گرچه در زمینهٔ اساطیر ایران مقالات و کتاب‌های متعدد انتشار یافته است، ولی کتابی به این صورت که طرحی ساده و جامع از اسطوره‌های ایرانی را در دسترس قرار دهد، وجود نداشته است. ما نیز کوشیده‌ایم با افزودن نکات مختصری به عنوان توضیح بر برخی مطالب، این کتاب را برای خوانندهٔ ایرانی قابل استفاده‌تر سازیم و به پیروی از همین روش، اسم‌های خاص را فقط یک بار به صورت قدیمی آورده‌ایم و سپس گونهٔ متداول‌تر آن‌ها را به کار برده‌ایم. به عنوان مثال یک بار در اول «ثْرَیْتَوْنَه» صورت قدیمی فریدون را ذکر می‌کنیم و سپس همه جا «فریدون» به کار می‌بریم که نامی آشنا برای خوانندهٔ ایرانی است.

نسخهٔ اصلی کتاب را تصویرهایی بس زیبا، گاه رنگی و گاه سیاه و سفید، همراهی می‌کند. خواست ما آن بود که ترجمهٔ آن نیز به همان صورت عرضه گردد، ولی در برابر کاستی‌های کنونی در زمینهٔ چاپ و کاغذ لاجرم از این آرزو چشم پوشیدیم و تنها تعدادی تصویر را برگزیدیم که به صورت سیاه و سفید در لابه‌لای کتاب گنجانده می‌شود، با این امید که در چاپ‌های بعدی شرایطی سازگارتر پیش آید و کتاب به گونهٔ زیباتری عرضه شود، و با آرزوی اینکه این کار کوچک ما گام سودمندی باشد برای پژوهندگان فرهنگ بزرگ ایران.

مترجمان فریضهٔ خود می‌دانند که از دوستان دانشمندی که خطاهای چاپ اول و دوم را متذکّر شده‌اند، سپاسگزاری کنند: آقای دکتر جلیل دوستخواه که نقدی براین ترجمه نوشتند و آقایان دکتر مصطفی مقرّبی و فضل‌الله پاکزاد که نکاتی را به‌لطف متذکّر شدند.

مقدمه

ایران سرزمین تضادهای‌بزرگ است: سرزمین‌بیابان‌ها وجنگل‌ها، سرزمین کوه‌های پربرف و دره‌های سرسبز؛ جایی است که درختان سیب و خرما به فاصلهٔ چند میل از یکدیگر می‌رویند؛ سرزمین چاه‌های نفت و چادرنشینان.

سه رشته‌کوه، مثلثی را به دور این سرزمین تشکیل می‌دهند ـ کوه‌هایی‌که ارتفاع آن‌ها به هجده هزار پا [حدود ۵۵۰۰ متر] می‌رسد. در قلب ایران دو کویر پهناور قرار دارد. در میان رشته‌کوه‌ها دره‌هایی است که درازای بعضی از آن‌ها به شصت‌میل [حدود ۹۶کیلومتر] و پهنای‌شان به دوازده میل [حدود ۱۹کیلومتر] می‌رسد، با آب و هوایی همچون‌کشورهای ساحل مدیترانه. در شمال، در کرانهٔ دریای خزر، جنگل درهم فشردهٔ گرم و مرطوبی وجود دارد. بارندگی بین شصت اینچ [۱۵۲ سانتیمتر] تا صفر در نواحی مختلف در نوسان است. گرچه ایران از منابع طبیعی گسترده‌ای برخورداراست، ولی تنها در روزگاران اخیر است که به استخراج آن‌ها پرداخته‌اند و صرف‌نظر از «بازار ایران»، کشاورزی پیشهٔ سنتی است.

جغرافیا به ناچار بر فرهنگ تأثیر می‌گذارد، و جای شگفتی نیست که در ایران شماری‌از فرهنگ‌های‌گوناگون وجود داردکه هرکدام به‌نوبهٔ خود اسطوره‌های‌گوناگونی را آفریده‌اند. مردم مغرب ایران پیوسته آمادهٔ تأثیرپذیری از مراکزی مانند یونان و روم بوده‌اند، در حالی که مردم شرق ایران بیشتر تحت نفوذ هند و مشرق زمین قرار داشته‌اند. ایران هم از نظر تاریخی و هم از جهت جغرافیایی پلی میان شرق و غرب است.

موضوع موردنظر ما آن منبع غنی شعر وفرهنگ عامه واسطوره‌هایی است که‌بیشتر باورهای ایران باستان را تشکیل داده است. پس از نگاهی کوتاه بر تاریخ ایران و چگونگی منابع و خصوصیت اسطوره، نخست به تصویر عالم در نظر مردم قدیم و اسطوره‌های «خدایان کهن»[1] و داستان‌های مربوط به قهرمانان جهان ایزدی که با اژدهاهای ترسناک نبرد می‌کنند، می‌پردازیم. سپس بر تعلیمات بسیار اخلاقی دین زردشتی و تعبیر عمیقی که از اسطوره‌های سنتی در بر دارد، نظری می‌افکنیم. دین زردشتی که زمانی دین ملی ایرانیان بود، هنوز در میان جوامع کوچکی در ایران و همچنین در میان پارسیان هند مخلصانه معمول است.

ایران موطن بسیاری از سنت‌های‌دینی بوده است، وما از میان‌آن‌ها اساطیر دو سنت دینی را بررسی می‌کنیم: کیش زروانی و کیش مهر. در پایان نقشی راکه اسطوره در مناسک دینی و تاریخ و دربارهای شاهان ایران داشته است، مدّنظر قرار می‌دهیم. از همه مهم‌تر می‌کوشیم که مقام اسطوره را در باورهای شخصی مؤمنان دریابیم. بنابراین، این کتاب هم با دورهٔ باستان و هم با دورهٔ جدید، هم با تاریخ و هم با دینی زنده ـ هر چند کوچک و متأسفانه در حال افول ـ سروکار دارد. متأسفانه حجم این کتاب به ما اجازه نمی‌دهد که به بحث دربارهٔ همهٔ ادیان و مذاهب مختلفی که به ایران راه یافته‌اند مانند دین مندایی و مانوی و اسلام بپردازیم.

طرح کلی تاریخ ایران

دین یا اساطیر هیچ ملتی را نمی‌توان جدا از بافت تاریخی آن دریافت. بدین منظور اطلاعاتی در بارهٔ تحولات فرهنگی و نفوذهای گوناگونی که دست‌اندرکار بوده‌اند، لازم است. بنابراین، باید نخست به تاریخ ایران بپردازیم. در گذشتهٔ بسیار دور اقوامی که اکنون در اروپا و ایران و هند زندگی می‌کنند، همه به یک گروه از قبایل تعلق داشتند که اکنون آن‌ها را هندواروپائیان می‌نامند.

۱. Pagan : در اینجا منظور خدایان و قهرمانان پیش از دوران زردشت است. (م)

اینان که شاید در اروپای مرکزی می‌زیستند[1]، به تدریج شاخه شدند و ملت‌های خاصی را تشکیل دادند. آریائیان که بخشی از این مجموعه اقوام بودند، راهیِ جنوب شرقی شدند و در هزارهٔ دوم و اول پیش از میلاد بر هند و ایران یورش بردند. نباید تصور کنیم که اینان سپاه واحد نظام یافتهٔ بزرگی بودند، بلکه باید گفت گروه‌های قبیله‌ای کوچکی بودند که هرکدام مستقلاً در جایی مستقر شدند و سرانجام پس از گذشت قرن‌ها شمار آنان چنان افزایش یافت که بر آن سرزمین‌ها مسلط گشتند.

اقوامی که در هند و ایران استقرار یافتند، به هندوایرانیان معروفند. دین آنان در مجموعه‌ای از سرودهای باستانی هندی به نام ریگ ودا[2] و سرودهای باستانی ایرانی به نام یشت‌ها حفظ شده است. این دین بازتابی است از روش زندگی آنان که چادرنشین و جنگجو بودند، از زیبایی طبیعت لذت می‌بردند و در عین حال از دشمنی و بدخواهی آشکار آن در هراس بودند؛ در این سرودها از زیبایی سپیده‌دم و از وحشت خشکسالی بحث بسیار در میان است. خدایان آنان یا صورت‌های شخصیت یافته‌ای از آرمان‌هایی مانند «راستی»اند یا پدیده‌های طبیعی همچون طوفان یا قهرمانان ماجراجو مانند ایندَرَه[3] و کِرِساسْپَه[4] (گرشاسب) (نک به ص ۶۱) که غول‌های تهدیدکنندهٔ بشر را نابود می‌کنند. اگرچه هم هندیان و هم ایرانیان در ورای این میراث (مشترک) در باورهای خویش تغییراتی داده و آن‌ها را تحول بخشیده‌اند، با این همه به خوبی مشهود است که تا چه اندازه این میراث هنوز بر اسطوره‌ها و مناسک آنان نفوذ دارد. از آنجا که استقرار هندوایرانیان امری تدریجی بوده و آثار برجای ماندهٔ باستان‌شناسی طبعاً بسیار اندک است، تعیین تاریخ فتح سرزمین‌ها با دقتی نسبی دشوار است. به هر حال چنین می‌نماید که آنان در حدود ۸۰۰ پیش از میلاد بر این نواحی تسلط یافته بودند.

۱. دربارهٔ خاستگاه هندواروپائیان نظرات گوناگونی وجود دارد و این نظریه یکی از آنهاست. (م)

2. Rig-Veda

3. Indra

4. Keresaspa

زردشت (صورت ایرانی قدیم آن زَرَثوشْتْرَه)[1] پیامبر بزرگ ایران بود. بر حسب سنت، زمان او را حدود ۵۵۱ ـ ۶۲۸ ق. م. می‌دانند[2]، اگر چه ممکن است وی قرن‌ها پیش از این زیسته باشد. اعتقاد عموم (دانشمندان) این است که موطن او در دشت‌های آسیای میانه بوده است. تعلیمات زردشت از طریق سرودهایش که گاثه‌ها[3] (گاهان) نام دارد، پس از گذشت قرن‌ها به دست ما رسیده است. زردشت خود روحانی بوده و گاهان او به سبک و وزنی سنتی سروده شده است که شباهت به وداها، سرودهای هندیان باستان دارد. اما افکار او به نسبت قابل ملاحظه‌ای با آن‌ها تفاوت دارد. بدیهی است که او از اساطیر سنتی آگاه بوده است، اما آنچه توجه خوانندهٔ گاهان را به خود معطوف می‌دارد، روش انتزاعیی است که او در تعبیر آن‌ها به کار می‌برد. مثلاً از هفت موجود، «نامیرایان نیکوکار»[4] (= امشاسپندان)، سخن می‌گوید که پسران و دختران خدا یعنی اهوره مزدا هستند، اما خصوصیت آن‌ها از نام‌های‌شان معلوم می‌شود: «روح مقدس» (یا «نیکوکار»)[5]، «اندیشهٔ نیک»[6]، «راستی»[7]، «شهریاری»[8]، «اخلاص»[9]، «کمال»[10]، و «نامیرایی»[11]. اینان همه جلوه‌هایی از خدا هستند که انسان می‌تواند در صورتی که راه «راستی» (اَشَه) را پیش گیرد، (کلمهٔ اَشَه را می‌توان «پارسایی» نیز معنی کرد) در داشتن آن‌ها با خدا شریک باشد، زیرا راه «راستی» انسان را به «اندیشهٔ نیک»، و «اخلاص» رهنمون می‌شود و از آن طریق مردمان به «کمال» و «نامیرایی» و «شهریاری» دست می‌یابند. فقط «روح مقدس» یا «روح آفریننده» به خدا تعلق دارد. زردشت همچنین از منجیانی سخن به میان می‌آورد، اما به نظر می‌رسد که آنان را موجوداتی نه‌چندان اساطیری تصور می‌کرده، بلکه آنان را

۱. Zarathushtra

۲. امروزه بیشتر دانشمندان بر آن‌اند که زردشت بین ۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰ پیش از میلاد می‌زیسته است. در مورد آرای گوناگون دراین‌باره نک به ژاله آموزگار ـ احمد تفضلی، اسطورهٔ زندگی زردشت، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۳ به بعد.

۳. Gatha: گات‌ها یا گاهان. (م)

۴. این اصطلاح ترجمهٔ Amesha Spenta: امشاسپندان است. نک به ص ۷۰. (م)

۵. ترجمهٔ Spenta Mainyu: سپند مینو. (م)

۶. ترجمهٔ Vohu Manah: بهمن. (م)

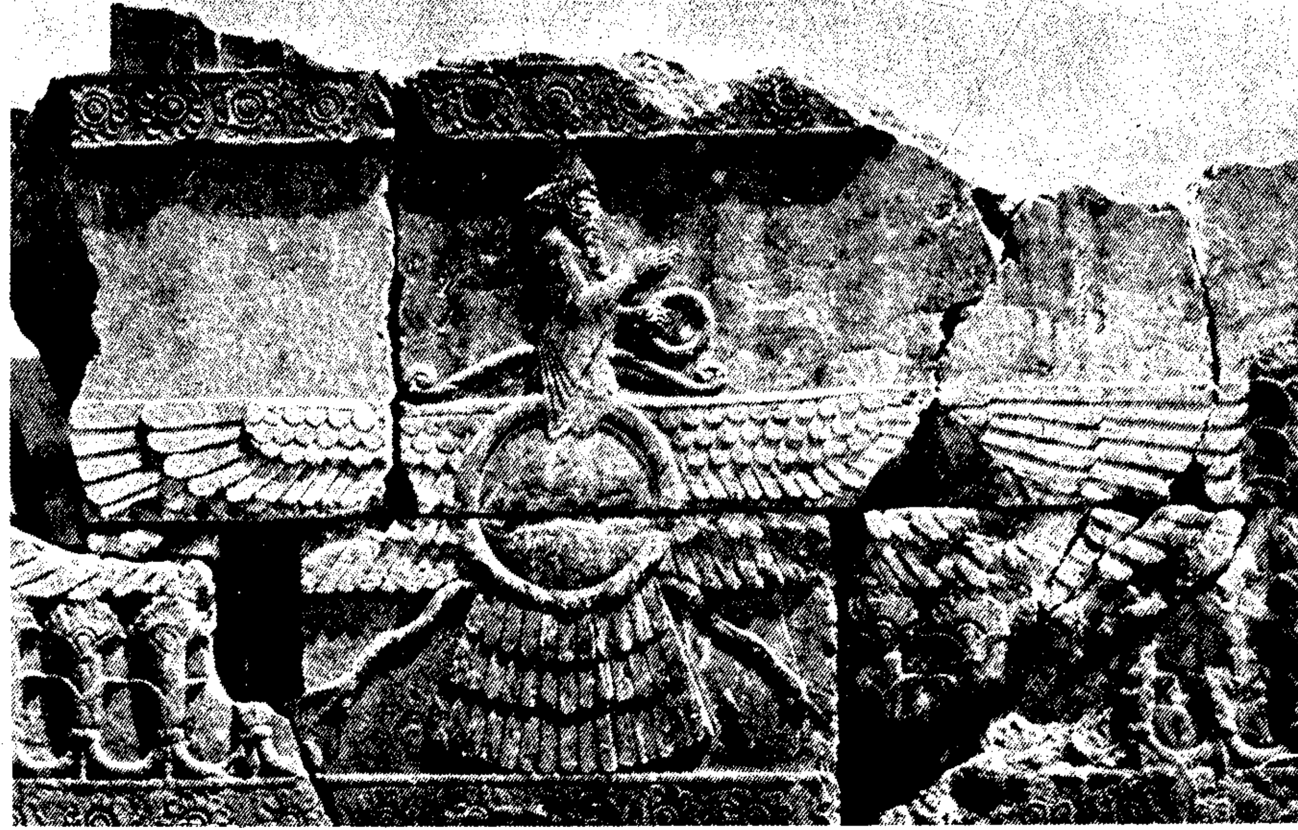
۷. Asha: اردیبهشت. (م)

۸. Khshathra Vairya: شهریور. (م)

۹. Spenta Armaiti: اسپندارمد. (م)

۱۰. Haurvatat: خرداد. (م)

۱۱. Ameretat: مرداد. (م)



نماد بالدار اهوره مزدا (تخت جمشید)

[در این مورد اتفاق نظر وجود ندارد. بعضی دانشمندان این نقش را نماد«فروشی» (= «فروهر») و بعضی آن را نماد «فرّه» می‌دانند. (م)]

کسانی می‌دانسته است که از راه عدالت و راستی بر هوای نفس چیره می‌شوند و «دین بهی»[1] را گسترش می‌دهند و از این راه «شهریاری» خدا را بر زمین استقرار می‌بخشند. این نکته نباید ما را بر آن داردکه زردشت را پیامبر دین ندانیم و از زمرهٔ فلاسفه به شمار آوریم؛ کم بوده‌اند کسانی که بیش از او معرفت به وجود خدا داشته‌اند. زردشت در گاهان اهوره مزدا را «دوست» خطاب می‌کند، زیرا بر آن است که خدا از او «حمایت دوستانه» می‌کند. اهوره مزدا کسی است که زردشت را از همان آغاز برای تبلیغ دین خویش برگزیده است. وی به خصوص از خوبی خدا آگاه بود و هر نوع بدی مادی و اخلاقی را به شیطان یا انگره مینیو[2] (= اهریمن)، یعنی «روح مخرب» یا «اندیشهٔ بد» نسبت می‌داد.

از آنجا که تعلیمات زردشت ظاهراً بسیار انتزاعی بوده است، گنجانیدن فصلی در این مورد در کتابی که دربارهٔ اسطوره‌شناسی است، گمراه‌کننده‌است. به جای آن، نظری بر روایت‌های بعدی می‌افکنیم تا ببینیم شخصیت زردشت را چگونه می‌دیده‌اند.

تعلیمات زردشت نخست مخالفت زیادی را برانگیخت، اما زمانی که وی موفق شد یکی از فرمانروایان محلی را به نام ویشتاسپَه[3] (=گشتاسب) به دین خود درآورد، گسترش دین زردشتی آغاز گشت. نمی‌دانیم که این دین چه زمانی دین دربار شاهان (هخامنشی) شد. امپراطوری بزرگ ایران هخامنشی را کورش کبیر بنیان نهاد که درآغاز فرمانروای قلمرو کوچکی به نام انشان[4] در جنوب غربی‌ایران بود. وی پس‌از استیلای برمصر[5] و لیدی در آسیای‌صغیر ولشکرکشی به سوی هند در شرق، توجه خود را به امپراطوری نیرومند بابل معطوف داشت. امپراطوری بابل به علت آنکه دچار اختلاف و انحطاط اخلاقی

۱. «دین به» (دین خوب) یا «دین بهی» عنوانی است که زردشتیان به دین خود داده‌اند. (م)

۲. Angra Mainyu : اهریمن. ما بعد از این همیشه در برابر این صورت قدیمی، یا به جای «روح مخرب» یا «روح بد» کلمهٔ اهریمن را به کار می‌بریم. (م)

3. Vishtaspa
4. Anshan

۵ استیلای کورش بر مصر احتمالاً مبتنی برگفتهٔ گزنفون است. این روایت صحیح نیست و مسلم است که کوروش به مصر نرفته است. (م)

بود، بدون نشان دادن مقاومتی دروازه‌های خود را به روی فاتحان گشود. سرزمین‌های ایران برای نخستین‌بار متحد شدند و مردی‌ایران را به‌یکی‌از بزرگترین امپراطوری‌هایی که جهان تاکنون شناخته است، مبدل کرد. سیاست کورش و جانشینان او نسبت به اقوام زیردست، سیاست تسامح بود. این اقوام به حد قابل توجهی از خودمختاری برخورداری داشتند و مجاز بودند که دین‌های خود را داشته باشند.

گرچه کورش بنیانگذار امپراطوری هخامنشی به‌شمار می‌رود، اما نظام‌دهندهٔ بزرگ آن داریوش (۴۸۶ ـ ۵۲۱ ق. م.) بود. شاید او غاصب بوده است. در این مورد یقین نداریم، اما مسلماً او رهبر نظامی ومدیر بزرگی بوده و از آنجا که پیرو پرشور راستی و عدالت بوده، مجموعهٔ قوانینی برای امپراطوری خود تدوین کرده است. داریوش علاوه بر کاخ بزرگی در تخت جمشید، کتیبه‌های بسیاری نیز از خود در تاریخ به یادگار گذاشته است. در این کتیبه‌ها وی استنباط خود را از مقام خویش به عنوان شاه بیان می‌دارد. داریوش پیوسته به این امر اشاره می‌کند که به لطف اهوره مزدا شاه است و اهوره مزداست که به او توفیق می‌بخشد. همهٔ کسانی که با شاه به مخالفت بر می‌خیزند، پیروان «دروغ»اند. بسیاری برآنند که از این کتیبه‌ها چنین بر می‌آید که در زمان داریوش، تعلیمات زردشت در امپراطوری هخامنشی نفوذ کرده و شاه خود بدان گرویده بود. گرچه در این کتیبه‌ها به بعضی از تعلیمات اصلی زردشتی مانند امشاسپندان اشاره‌ای نمی‌شود، اما عقایدی دینی شبیه به عقاید پیامبر بزرگ از آن‌ها استنباط می‌گردد.

در دوران فرمانروایی داریوش و جانشین او خشایارشا بود که تاخت و تازهای معروف ایران بر یونان انجام گرفت، و اولین «ماراتون» به اجرا درآمد. در اواخر فرمانروایی خشایارشا (متوفّی. ۴۶۵ ق. م.) قدرت نظامی ایران رو به کاهش گذاشت، تا اینکه صدسال بعد باظهور اسکندر نیرومند این امپراطوری سقوط کرد. امپراطوری شاه شاهان به ظاهر در جزر و مد هلنیسم غرق شد، با این همه ایران نیز تأثیری نه چندان کم در فاتحان خود گذاشت.



مینویی که دارای چهار بال است و بر روی ستون عمودی دروازهٔ پاسارگاد نقش شده است. در بالای این تصویر کتیبه‌ای بوده که اکنون از میان رفته و در آن به سه زبان آمده بوده است که:«من کورش شاه‌هخامنشی [این (بنا) راساختم]». چنین می‌پنداشتند که این مینو روح محافظی است که از مدخل اقامتگاه سلطنتی پاسداری می‌کند. این نقش همانند آثار دوران اولیه به شیوه‌ای ساده کنده شده است.

در قرن سوم ق.م. نبرد برای‌استقلال آغاز شد، و در حدود سال ۱۵۰ ق.م. امپراطوری اشکانیان به فرمانروایی مهرداد سر برآورد. اشکانیان اهل شمال شرقی ایران بودند، نه فارس. در مراحل اولیهٔ فرمانروایی خود از استعدادهای فنی هلنی‌ها در معماری و سکه‌زنی و هنر بهرهٔ بسیار می‌بردند، اما به تدریج که تجربه و مهارت پیدا کردند، میراث ملی آنان هرچه بیشتر آشکار گردید.

ساسانیان که مرکزشان در خود فارس بود، اشکانیان را در سال ۲۲۴ م. سرنگون کردند. در دوران شاپور اول (فرمانروایی از حدود ۲۴۰ تا ۲۷۲ م.) سپاهیان ایران به شرق تاختند و از طریق هندوکش به هند و به قلمرو کوشانیان دست یافتند و در غرب به انطاکیه تاختند و بر شام و کاپادوکیه مستولی شدند. متحد کردن چنان امپراطوریی که در سرزمین اصلیش نیز گروه‌های دینی گوناگونی وجود داشت، مشکل بسیار بزرگی بود. این گروه‌های دینی عبارت بودند از: زردشتیان، زروانیان، مانویان، هندوها، بودائیان، یونانیان، یهودیان، مسیحیان و پیروان خدایان کهن[1]. بعد از اینکه کنستانتین که بزرگترین دشمن فرمانروای ایران بود، به مسیحیت گروید، مسیحیان به ویژه از نظر سیاسی مورد سوءظن قرار گرفتند. به نظر می‌رسید که دین مانوی که آیینی تلفیقی بود، راه حل محتملی را برای حل این مشکل عرضه دارد، اما بیشتر بر اثر کوشش‌های کرتیر که خصوصاً مدافع سرسخت دین زردشتی و قدرت بزرگی در پشتیبانی از تخت و تاج بود، دین زردشتی به عنوان دین رسمی تثبیت شد.

تاریخ سیاسی و اقتصادی ایران ساسانی به پاندول متحرکی همانند است. در قرن پنجم با سر برآوردن کیش مزدکی که شکل نارسی از کمونیسم بود، از نظر داخلی در ایران شکافی ایجاد شد، و در ۴۸۴ م. کشور از سوی شرق مورد تهاجم هفتالیان قرار گرفت. در ۵۳۱ م. خسرو اول که شاید بزرگترین فرمانروای کشور بوده است، به سلطنت رسید. او هفتالیان را شکست داد و بر شام استیلا یافت، اما بزرگترین موفقیت‌های او در زمینهٔ اصلاحات داخلی بود. او قدرت

۱. Pagans : در اینجا منظور پیروان خدایان مختلف در روم و یونان‌است. (م)

سلطنت را دوباره تثبیت کرد و به اصلاحات مالی و کشاورزی و اجتماعی و نظامی دست زد و نظارت دولت را بر تعلیم و تربیت برقرار کرد و به برنامهٔ وسیع سازندگی پرداخت. ثباتی که وی در جامعه بدان نائل شد، چنان بزرگ بود که سرانجام به رکود و فساد دولت منجر گردید. این شاه چنان مورد احترام مردم بود که پس از مرگ او افسانه‌ای پیدا شد که بنابر آن شاه بی‌آنکه مرده باشد به جهان دیگر رفته است، و در پایان جهان با سپاهی باز می‌گردد تا دیوانی را که به ایران تاختند، شکست دهد[1].

در سال ۶۱۰ م. ایران ساسانی آخرین اثر نمایان خود را بر جهان عرضه داشت. لشکریانش غرب را تا بسفر و قسطنطنیه و دمشق و بیت‌المقدس و غزه و مصر در نوردیدند و همهٔ این حوادث در طول شش سال (۶۱۶ ـ ۶۱۰ م.) اتفاق افتاد. اما ایران به‌رغم این موفقیت برجسته که به ظاهر دلالت بر این داشت که این کشور در سده‌های بعدی قدرتی جهانگشا خواهد بود، در ۶۵۱ م. در برابر استیلای اسلام از پا درآمد. این کشور که کشمکش‌های داخلی آن را ازهم گسسته و فاسد و راکد کرده بود، نتوانست در برابر یورش پرشور مبلغان جنگجوی آخرین دین جهانی [= اسلام] پایداری کند.

پس از حمام خون اولیه، زردشتیان کمتر از آنچه از کتاب‌های زردشتی برمی‌آید، دچار شکنجه و آزار نظام یافته (= سیستماتیک) شدند. گروه بسیاری سیل‌آسا به‌اسلام گرویدند. شاید نیروی حیاتی اسلام در مقایسه با آنچه «مناسک رو به فساد دین رسمی» توصیف شده است[2]، بیشتر موجب روی آوردن ایرانیان به دین جدید شد، تا صرفاً شکنجه و آزار؛ در این مورد نمی‌توانیم اظهارنظر کنیم. ایران که دارای هفده‌هزار زردشتی است و بیشتر آنان در تهران و یزد و کرمان هستند، تا امروز کشوری مؤمن به اسلام باقی مانده است. بسیاری از پیروان وفادار به دین زردشتی به هند مهاجرت کردند و در آنجا جامعهٔ پارسیان را تشکیل می‌دهند که تعدادشان در حدود ۱۲۰۰۰۰ نفر است و اکنون بیشترشان

۱. درمتن‌های پهلوی و فارسی این‌حوادث به کیخسرو شاه کیانی نسبت داده شده‌است و نه به‌خسرو انوشروان یاخسروپرویز. (م)
۲. نقل از فرای (Frye).

در بمبئی متمرکز شده‌اند. تعداد معتقدان به این دین که ابتدا در حدود ۲۵۰۰ سال پیش[1] در دشت‌های آسیای میانه تبلیغ می‌شد، پیوسته رو به کاهش است، زیرا دیگر کسی را در این دین نمی‌پذیرند.

منابع اسطوره‌ها

آگاهی ما از اساطیر ایران از منابع گوناگون سرچشمه می‌گیرد. مهم‌ترین آن‌ها اوستا، کتاب مقدس زردشتیان است. متأسفانه تنها آن قسمت از اوستا که در مناسک دینی به کار می‌رود در دست است که تقریباً یک چهارم اصل کتاب است. اگرچه اوستا در دوران ساسانی به شکل نهایی خود به کتابت درآمد، اما مطالب آن بسیار کهن‌تر است. البته اسطوره‌های قدیمی پیش از زردشت با ساخت عمومی زردشتی در اوستا منعکس گردیده و حفظ شده‌اند.

مهم‌ترین بخش این مجموعه مطالب، گاثَه‌ها[2] (=گات‌ها، گاهان) یا هفده سرود زردشت است. گرچه ترجمهٔ آن‌ها بس دشوار است، امّا عمق تعلیماتشان، این سرودها را در میان گرانبهاترین گوهرهای ادبیات دینی جهان جای می‌دهد.

گاهان در میان یسنها (یسنا) جای دارد. یسنها مجموعه‌ای است از دعاها و نیایش‌هایی که در مراسم عبادی زردشتی به همین نام (یسنا)، خوانده می‌شود. این متون دارای اصل و منشأهای مختلف‌اند و به دوره‌های گوناگون تعلق دارند: مثلاً بخشی از یسنها (یسنا) سرودی است که به دورهٔ پیش از زردشت تعلق دارد و خطاب به ایزد هَوْمَه[3] (= هوم) است (یسن ۱۱ ـ ۹. نک به ص ۵۰)، در حالی که سرودهای دیگر به ظاهر ساختی زردشتی دارند.

برای هدفی که این کتاب دارد، یکی از مهم‌ترین بخش‌های اوستا قسمتی است که بیست و چهار یشت یا سرود خطاب به ایزدان مختلف را دربردارد. اگرچه همهٔ این سرودها در مراسم دینی زردشتی به کار می‌روند، ولی بسیاری از آن‌ها اساساً به دوران پیش از زردشت تعلق دارند. یکی از این گونه سرودها،

۱. درمورد زمان زردشت نک به ص ۱۴.

2. Gatha

3. Haoma

یشت دهم، سرود خطاب به میثْرَه[1] (مهر) است که بعداً نظری بدو می‌افکنیم.

بخش‌های دیگر اوستا بادستورهای‌مربوط به‌مناسک، ودعاها ونیایش‌های دیگر ارتباط دارند. همهٔ این مجموعه مطالب مربوط به مناسک به زبان دینی مرده‌ای به نام زبان اوستایی حفظ شده است که تعداد اندکی از روحانیان آن را می‌فهمند. اما چون بر آنند که کلمات اوستایی از نیروی مؤثری برخوردارند، حفظ هر «حرف و صدایی» همان‌طور که هست‌ازدید آنان اهمیت دارد. همین احترام به کلام مقدس سبب شده‌است که‌این مطالب برای مدت درازی بی‌آنکه دچار تحریف زیادی شود، حفظ گردد.

ادبیات پهلوی یا فارسی میانه شامل مطالب متنوع بسیاری است: شروح دینی، دفاع از دین، مطالب مربوط به الهام و کشف و شهود، ادبیات اندرزی و حماسی، شعر و نوشته‌های تاریخی. بسیاری از این آثار طبعاً تفکرات زمان تألیف خود را منعکس می‌سازند، اما در بعضی از آن‌ها اسطوره‌ها و باورهای اوستایی حفظ شده است. به عنوان نمونه متنی به نام بُندهشن[2] مجموعه‌ای است از ترجمهٔ متن‌های اوستایی دربارهٔ آفرینش و کیفیت و هدف آن. البته این کتاب تفسیر نویسندگان متأخر را نیز در بردارد، و حائز اهمیت است که در هنگام استفاده از این کتاب بکوشیم تا این‌گونه مطالب را جدا کنیم. اما چنین می‌نماید که قطعات مفصلی از این کتاب افکار دوران ایران باستان را دقیقاً منعکس می‌سازد. در بخش‌های بزرگی از کتاب دیگری به نام دینکرد صرفاً مطالب اوستا خلاصه شده است. همین مجموعه مطالب (دینکرد) نه تنها اصول عقائد زردشتیان، امیدها و ترس‌های آنان را در برابر حکومت مسلمانان در بردارد، بلکه شامل اسطوره‌های ایران پیش از زردشت نیز هست.

شماری از مورخان دوران اسلامی به تاریخ و عقاید باستانی ملت‌های مغلوب علاقه نشان داده‌اند، و ما تعدادی از اسطوره‌های ایرانی را در دست داریم که نویسندگان اسلامی آن‌ها را بازگو کرده‌اند. اثر مهمی که در این کتاب

1. Mithra　　2. Bundahishn

بدان ارجاع می‌دهیم شاهنامه است، و آن اثر بزرگی است که فردوسی سخن‌سرا آن را به نظم کشیده است. فردوسی تاریخ منثور بازسازی شدهٔ ایران را از روز آفرینش تا استیلای اسلام به شعر درآورده است. منبع او که متأسفانه اکنون از میان رفته، اسطوره‌ها را چون حوادث تاریخی تعبیر کرده است، به طوری که بسیاری از خدایان یا قهرمانان اساطیری همچون شاهان یا قهرمانان «تاریخی» ظاهر می‌شوند. گرچه این شاعر بیشتر آن عناصری از روایت را که ممکن بود خوانندگان مسلمان را خوش نیاید، حذف می‌کند، با این همه وی روح متون زردشتی را به زیبایی نمایان می‌سازد. بیشتر داستان‌های نقل شده معنی ومفهومی را که در پس نبردگیهانی[1] میان نیروهای خیر و شر نهفته است، حفظ می‌کنند و آن را به صورت نبرد زمینی میان شاهان خوب و جباران جلوه‌گر می‌سازند.

کمی دورتر از این زمینه، باید از متون مقدس هند باستان یعنی وداها، خصوصاً مجموعه سرودهای ریگ ودا، استفاده کنیم. این سرودها در زمان بسیار متأخرتری به کتابت درآمده‌اند، اما محتوای آن‌ها به دورانی میان هزار و پانصد تا پانصد ق. م. برمی‌گردد. گرچه باید برای نفوذ عقاید بومی در این سرودها جایی قائل شد، اما چنین می‌نماید که در وداها بسیاری از باورهای هند و ایرانیان باستان حفظ شده‌است و از این‌رو، می‌توان آن‌ها را در بازسازی عقائد ایران پیش از زردشت محتاطانه به کار برد.

این‌ها منابع اصلیی هستند که ما از آن‌ها استفاده می‌کنیم. اما منابع دیگری نیز وجود دارد: کتیبه‌های شاهان ایران، گزارش‌های نویسندگان کلاسیک[2] و خارجی، آثار هنری، سکه‌ها، نقوش برجسته و البته آثار باستان‌شناسی. اما نباید بیش از اندازه از این منابع گوناگون انتظار داشت. متون مربوط به مناسک، به ویژه سرودها، به هر دینی که متعلق باشند، به ندرت توصیف کاملی از عقیده‌ای را به دست می‌دهند. این متون اشاراتی به تعلیمات یا اسطوره‌هایی دارند که عبادت کننده با آن‌ها به‌خوبی آشناست. این متون بیشتر بر دل عبادت کننده

1. cosmic

۲. نویسندگان یونانی و رومی. (م)

تأثیرمی‌بخشند تا بر فکرش. البته سرودهای مورد استفادهٔ ما اشارات بسیاری را در بر دارند که مفهوم آن‌ها کاملاً بر ما روشن نیست. همچنین نباید از گزارش‌های نویسندگان کلاسیک و خارجی بیش از اندازه انتظار داشت. اگر قرار باشد تصویری از مسیحیت بر اساس تفسیرهای شاهدان خارجی ترسیم شود، این تصویر تا چه اندازه می‌تواند دقیق باشد؟ شواهد مأخوذ از آثار هنری و سکه‌ها، غالباً مبهم‌اند؛ اگر نمادِ به تصویر درآمدهٔ واحدی بتواند به معتقدان مختلف مفاهیم گوناگونی را القا کند، طبعاً این مطلب در مورد دانشمندانی که‌به فرهنگ متفاوتی تعلق دارند و قرن‌ها پس از دوران کاربرد این مفاهیم اظهارنظر می‌کنند، بیشتر صادق است. از این‌رو، بازسازی اسطوره‌ها غالباً مورد بحث و جدل دانشمندان است. دراین کتاب از نکات مورد اختلاف پرهیز شده، یا در حد امکان به آن‌ها اشاره رفته است، وبحث بیشتر در چنین مسائلی را به‌تحقیقات علمی محض واگذار می‌کنیم.

طبیعت اسطوره

پیش از آنکه به اساطیر ایران بپردازیم بهتر است درنگ کنیم و ماهیت واقعی اسطوره را مد نظر قرار دهیم. در زبان روزمره «اسطوره» درمعنی «خیالی» و «غیر واقعی» به کار می‌رود و مشوق این کاربرد فرهنگ‌انگلیسی آکسفرد است که توصیف اسطوره را با این کلمات آغاز می‌کند: «روایتی که جنبهٔ افسانه‌ای محض دارد. . .». این تلقی کاملاً گمراه کننده است و از آن چنین برمی‌آید که اسطوره‌ها را باید داستان‌های نیمه واقعی پنداشت که ممکن است راست یا دروغ باشند. اما منظور از «راست» دقیقاً چیست؟ در حکایت روباه و انگور ازوپ[1] مهم نیست که داستان از نظر واقعیت صحیح باشد یا نه، آنچه اهمیت دارد مفهوم و معنای اخلاقی آن است. اسطوره‌ها نیز تقریباً همین طورند. آنچه مهم است صحت تاریخی داستان‌ها نیست، بلکه مفهومی است‌که برای معتقدان آن‌ها

۱. Aesop: حکایت (فابل) نویس یونانی که در قرن ششم ق. م. می‌زیسته است. (م)

در بر دارد. نقشی که اسطوره‌ها در دین دارند، آن‌ها را از حکایت‌ها متمایز می‌کند. آدمی می‌کوشد که در دین خویش شناختش را از خویشتن و طبیعت و محیط خود بیان کند. اسطوره‌ها که تفکرات انسان را دربارهٔ هستی روایت می‌کنند، قالب‌های تثبیت شده‌ای هستند که در آن‌ها آدمی می‌کوشد این شناخت را بیان دارد. اسطورهٔ آفرینش بیش از آنکه رقیبی برای فرضیه‌های تکامل داروین باشد، از جهت دربرداشتن تفکراتی دربارهٔ ماهیت جهان و انسان یا خدا حائز اهمیت است. اسطوره‌ای که دربارهٔ زاده شدن پیامبری یا منجیی از دوشیزه‌ای باکره است، از نظر اینکه شرح تاریخی «عشق ـ زندگی» مادر باشد مهم نیست، بلکه بیشتر از جهت بیان مقامی که پیامبر یا منجی در نظر معتقدان خود دارد، دارای اهمیت است.

اسطوره‌ها تنها بیان تفکرات آدمی دربارهٔ مفهوم اساسی زندگی نیستند، بلکه منشورهایی هستند که انسان بر طبق آن‌ها زندگی می‌کند و می‌توانند توجیهی منطقی برای جامعه باشند. طرحی که جامعه بر آن استوار است، اعتبار نهایی خود را از طریق تصورات اساطیری به‌دست می‌آورد، چه‌این تصورات دربارهٔ حق خدادادهٔ شاهان در انگلستانِ دوران استوارت[1] باشد یا طرح سه بخشی جامعه در نظر هندوایرانیان. خدایان، بر طبق این نظر اخیر، جامعه را با ساختی سه لایه‌ای آفریده‌اند. دسته‌ای از مردمان روحانی، عده‌ای جنگجو و گروه سوم کشاورز[2] آفریده شده‌اند. بنابراین، همهٔ مردمان مرتبهٔ خود را در زندگی مدیون ارادهٔ خدایان می‌دانستند. اسطوره‌ها همچنین می‌توانند نقش اندرزها را در یک مجموعهٔ اخلاقی والا داشته‌باشند وسرمشق‌هایی در اختیار بشر بگذارند که برطبق آن‌ها زندگانی خویش را بسازد.

اما اسطوره‌ها از داستان‌ها یا روایات نمادین محض به مراتب با اهمیت‌ترند. چون اسطوره‌ها فعالیت قوای مافوق‌الطبیعه را بازگو می‌کنند و از این‌رو، تصور می‌شود که برخواندن آنها در مناسک دینی موجب می‌گردد که

۱. Stuart: سلسله‌ای از سلاطین اسکاتلند و انگلستان. آغاز کار این خاندان از حدود ۱۱۶۰ م. در اسکاتلند بود. (دائرةالمعارف فارسی)

۲. درمتن انگلیسی کارگران تولید کننده. (م)

آن قوا آزاد یا دوباره فعال شوند. همان‌گونه که مسیحیان اعتقاد دارند که با دوباره به‌نمایش درآوردن «شام‌آخرین»[1] درمناسک عشاءِ ربانی، مسیح را برای معتقدان حاضر می‌سازند، معتقدان به دین‌های دیگر نیز بر این باورند که با به نمایش درآوردن اسطورهٔ آفرینش یا اسطورهٔ قربانی انجامین که به دست منجی انجام خواهد گرفت (مثلاً در ایران)، همان نیروی فعال در هنگام خلقت یا در پایان جهان، برای مؤمنان حاضر می‌شود. از طریق اسطوره و مناسک اطمینان به حضور قدسیان حاصل می‌گردد.

بنابراین، اسطوره‌ها منشورهایی را درمورد رفتار اخلاقی و دینی به‌دست می‌دهند، عقاید را تبیین وتدوین می‌کنند و سرچشمه‌های قدرت مافوق‌الطبیعه هستند. ازاین‌رو، هنگامی که ما بر اسطوره‌شناسی ایرانی نظر می‌اندازیم، صرفاً بر روایات تاریخی غیر واقعی یا بر اشعار زیبا و باستانی نمی‌نگریم (اگرچه اسطوره‌ها غالباً از این خصوصیات برخوردارند)، بر جهان‌بینی اصلی ایرانیان و دریافت آن از انسان و جامعه و خدا توجه می‌کنیم.

اگر بنا باشد اسطوره به عنوان نماد تأثیربخش باشد، باید اصطلاحات و صور خیالی[2] را به کار گیرد که برای شنوندگانش پرمعنی باشد. البته صورت دیگر این قضیه این است که تصویرپردازی برای وابستگان به یک فرهنگ دیگر چنان معنایی را ندارد. بنابراین، در بازگویی اسطوره‌ها به‌صورت اصلی خود این خطر هست که ممکن است شخص خارجی آن عناصری را از آن بگیرد که برای او غریب می‌نماید و در نتیجه از بینش عمیقی که در ورای نمادها هست، غافل بماند. به سخنی دیگر، خوانندگان ممکن است به نماد توجه کنند و نه به آنچه موضوع نماد قرار گرفته است. از این رو، بخش آخر این کتاب پوستهٔ بیرونی اسطوره را رها می‌کند و به هستهٔ درونی و به شناخت انسان و جهان در اساطیر ایرانی می‌نگرد.

1. Last Supper

۲. Imagery: صورخیال، تصویر پردازی.

اساطیر ایران باستان

تصویر عالم

ایرانیان باستان جهان را گرد و هموار مانند بشقابی تصور می‌کردند. در نظر آنان آسمان فضای بی‌پایان نبود، بلکه جوهری سخت همچون صخره‌ای ازالماس بود که جهان را مانند پوسته‌ای دربرگرفته بود. زمین در حالت اصلی و دست نخوردهٔ خود هموار بود، نه دره‌ای داشت و نه کوهی، و خورشید و ماه و اختران بالای زمین بی‌حرکت در وسط آسمان قرار داشتند. همه چیز آرام و هماهنگ بود. اما این آرامش با ورود «شر» (اهریمن) در عالم درهم شکسته شد که آسمان را شکست و به آن داخل شد، به آب فرو شد و سپس به میان زمین تاخت و آن را به لرزه درآورد و بر اثر آن کوه‌ها از زمین بیرون آمدند. کوه اصلی کوه البرز بود که هشتصد سال طول کشید تا از زمین به در آمد. دویست سال طول کشید تا به «ستاره پایه»[1] رسید، و دویست سال تا «ماه پایه» و دویست سال تا «خورشید پایه» و دویست سال دیگر هم طول کشید تا به منتهی‌الیه آسمان رسید. بدین ترتیب، این کوه میان گیهان[2] کشیده شده است، در حالی که تَه آن به آسمان درجایی که جهان را احاطه کرده، پیوسته است[3]. ریشه‌های این کوه گیهانی[4] در زیر زمین پراکنده‌اند و آن را به هم پیوسته نگاه می‌دارند و از این ریشه‌ها همهٔ کوه‌های دیگر سر بر می‌آورند. در وسط زمین کوه «تیره»[5] که قلهٔ البرز است،

۱. «ستاره پایه» و «ماه پایه» و «خورشید پایه» نام طبقات مختلف آسمان است. (م)

2. Cosmos

۳. بر اساس این اسطورهٔ قدیمی آسمان همچون پوستهٔ تخم مرغ زمین را دربر گرفته است. (م)

4. Cosmic mountain

5. Tera

قرار دارد و از آنجا تا به عرش، پل چینوَت[1] کشیده شده که روان‌ها پس از مرگ، در سفر خویش به سوی بهشت یا دوزخ باید از آن بگذرند. ستیغ اَرزور[2] بر لبهٔ کوه البرز، دروازهٔ دوزخ است که در آنجا دیوان با هم به گفتگو مشغولند.

تنها زمین نبود که بر اثر ورود شر در جهان به لرزه درآمد، خورشید و ماه و اختران نیز از جای خود تکان خوردند، به طوری که تا دوران بازسازی جهان همچون تاج‌هایی در پیرامون زمین می‌چرخند، و هر روز از ۱۸۰ روزنی که در کوه البرز در مشرق است، داخل می‌شوند و از ۱۸۰ روزنی که در مغرب است، خارج می‌گردند.

قطرات باران را ایزد تیشتریَه[3] (= تیشتر. نک به ص ۳۶) ساخت. باد آن‌ها را به یک سو برد تا از آن دریای گیهانی[4]، وروکَشَه[5]، یا دریای بی‌انتها را تشکیل دهد که آن سوی قلهٔ کوه البرز قرار دارد. این دریا چنان وسیع است که هزار دریاچه را شامل می‌شود که عبارتنداز چشمه‌های ایزدبانو[6] اَناهیتا[7] (نک‌به ص۳۸). در میان این دریا دو درخت قرار دارد: درخت «دربردارندهٔ همهٔ تخمها» که همهٔ درختان از آن منشعب می‌شوند و درخت گَوکَرَنَه[8] یا هوم[9] سفید که همهٔ مردمان اکسیر جاودانگی را در هنگام بازسازی جهان از آن دریافت می‌دارند. شر طبعاً کوشید تا این درخت زندگی‌بخش را نابود کند و چلپاسه‌ای[10] را آفرید که بدان حمله کند، اما ده «کَر»[11] یا ماهی‌هایی که دائماً در آن دریا به شنا می‌پردازند، از آن درخت پاسداری می‌کنند به طوری که همیشه یکی از آن‌ها چلپاسه را زیر نظر دارد.

آنگاه سه دریای‌بزرگ و بیست دریای‌کوچک تشکیل شد. دو رودخانه

۱. چینوَت یا چینوَد Chinvat

2. Arezur

3. Tishtrya

۴. cosmic ocean: در پهلوی «فراخکَرد» یا «فراخکَرت» نامیده می‌شود. (م)

5. Vourukasha

6. goddess

7. Anahita

8. Gaokarana

9. Hom

۱۰. مارمولک، سوسمار. (م)

۱۱. Kar: در اوستا از یک ماهی کر و در پهلوی (نک به بُندهشن فصل ۲۴ الف بند ۳) سخن از دو ماهی کر درمیان است و نه ده.(م)

در زمین جاری شدند: یکی از شمال به سوی باختر و دیگری از شمال به سوی خاور روان گشت، و هر دو سرانجام پس از اینکه دو انتهای زمین را پیمودند، به دریای گیهانی پیوستند.

هنگامی که نخستین قطرات باران فرود آمد، زمین به هفت بخش تقسیم شد. بخش میانی، خونیَرث[1]، نیمی از همهٔ زمین را تشکیل می‌دهد و شش قسمت دیگر که خونیرث را احاطه کرده‌اند، همه «کشور»[2] خوانده می‌شوند. آدمیان قادر نبودند که از ناحیه‌ای به ناحیهٔ دیگری بروند، مگر سوار بر پشت گاوی آسمانی به نام سْریشوک[3] یا هَذَیوش[4]. گوپَت شاه[5] که نیمی از او انسان و نیمی از او گاو است، به دقت از سریشوک مراقبت می‌کند، زیرا این گاو آخرین حیوانی است که در «بازسازی جهان»[6] که همهٔ آدمیان باید جاودانه گردند، قربانی می‌شود.

گاو تنها مخلوق استثنایی در این تصویر قدیمی از عالم نیست. حیوانی که حتی از آن هم شگفت‌تر است، خر سه پاست. نمی‌دانیم که اصل او از کجاست، و نیز نمی‌دانیم که منظور از آن کدام حیوان اساطیری است. یکی از دانشمندان اظهارنظر کرده است که این حیوان در اصل بخشی از یک اسطورهٔ مربوط به آثار علوی بوده است، زیرا آمده است که این حیوان آب‌های دریای گیهانی را به جنبش در می‌آورد. دانشمندان دیگر بر آنند که وی اصلاً خدای بیگانه‌ای بوده که با اعتقادات ایرانی تلفیق شده است. اصل آن هر چه باشد، در روایات آمده است که این حیوان مقدس سه پا و شش چشم و نه دهان و دو گوش و یک شاخ دارد. بزرگی او به اندازهٔ کوهی است و هر یک از پاهای او به همان اندازه زمین را می‌پوشاند که هزارگوسفند. وظیفهٔ او نابود کردن بدترین بیماری‌ها و بلایاست.

1. Khwanirath

۲. در مفهوم اقلیم. (م)

3. Srishok

4. Hadhayosh

5. Gopatshah

۶. بازسازی جهان ترجمهٔ Renovation است. اصطلاح پهلوی آن فَرَشْگَرد (Frashgard) است به معنی رسانیدن جهان به همان کمالی که در آغاز خلقت، پیش از ورود شر بدان، داشته است. (م)

خدایان باستانی

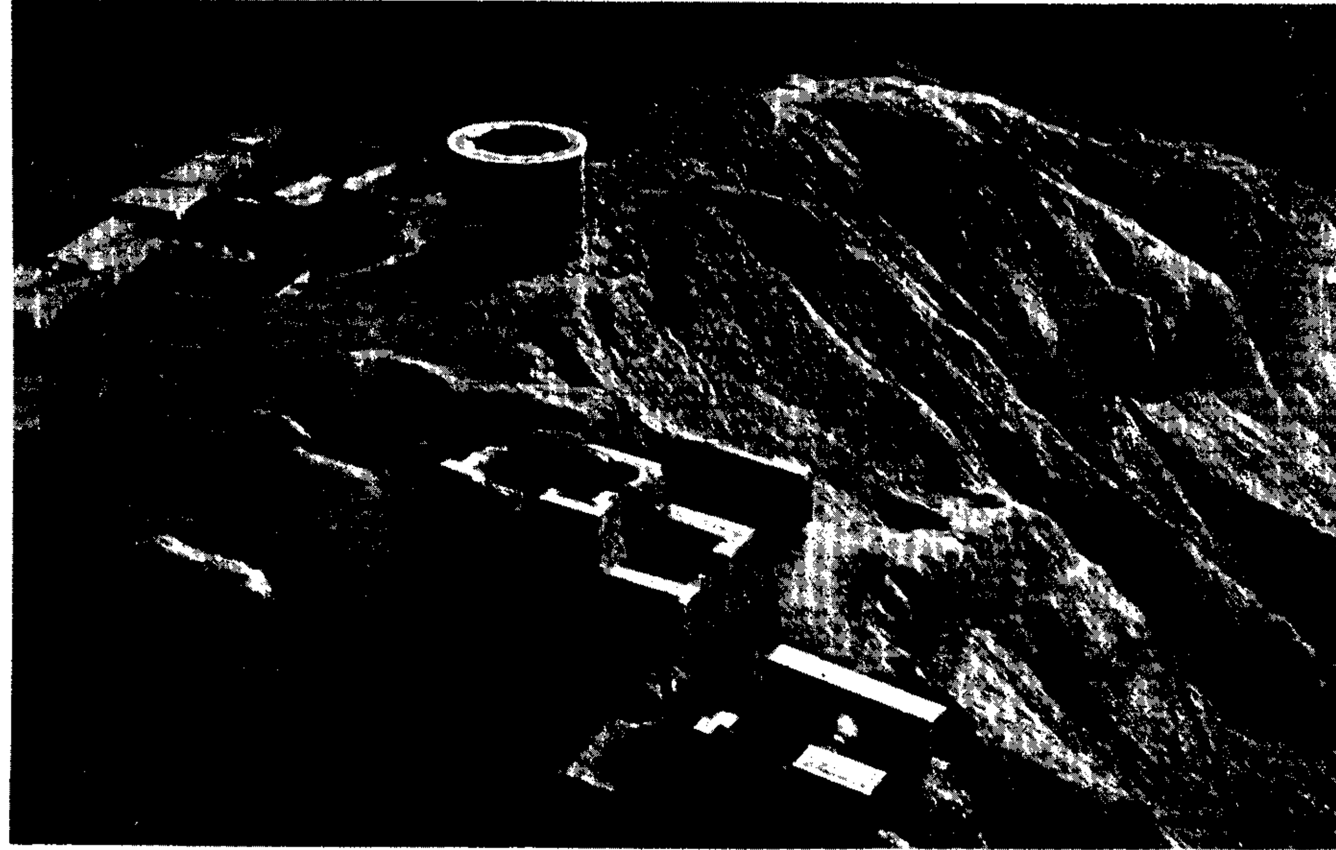
عبادت نه در عبادتگاه بزرگ یا معبد بلکه در فضای باز بر روی کوه‌ها انجام می‌گرفت. ایرانیان باستان عادت داشتند که «بر بلندترین قله‌های کوه‌ها بالا روند و برای زئوس[1] قربانی کنند. آنان تمام گنبد آسمان را زئوس می‌نامند و همچنین برای خورشید و ماه و زمین و آتش و آب و باد قربانی می‌کنند.» (هرودوت، یکم، ۱۳۱، مولتن، آیین زردشتی اولیه، ص ۳۹۱ و بعد). محراب‌های آنان در معابد نیست، بلکه در بلندی‌های کوه‌هاست. نقش‌های برجستهٔ بزرگ و کتیبه‌های شاهان در مراکز بزرگ تمدن نیستند، بلکه بر سینهٔ صخره‌ها جای دارند.

گرچه خدایان غالباً با تصویرپردازی‌های[2] اساطیری توصیف شده‌اند، اما نسبتاً اسطوره‌های کمی دربارهٔ آن‌ها روایت شده است. این خدایان با اصطلاحات خاص توصیف انسان[3] وصف شده‌اند مانند خدایان گردونه‌ران که در گردونه‌های زیبایی که آن‌ها را اسبان بیمرگ می‌کشند، به پیش می‌تازند. اما چون به این «انسان مانندگی»[4] خدایان دقت کنیم، می‌بینیم که این خصوصیت از میان می‌رود. به عنوان مثال آمده است که خدای بزرگ میثْرَه[5] (= مهر) هزار

۱. منظور اهوره مزداست. (م)

2. imagery 3. anthropomorphic 4. anthropomorphism

5. Mithra



آتشکده‌ای بر روی تپه نزدیک اصفهان. زردشتیان هنوز هم بخشی از سنت دینی قدیمی را که بر طبق آن اعمال دینی بر بالای کوه‌ها انجام می‌گرفت، حفظ کرده‌اند.

چشم دارد؛ این نکته نماد بارزی است بیانگر این عقیده که هیچ‌کس نمی‌تواند خطای خود را از این خدا بپوشاند و از عواقبش بگریزد.

بسیاری از دانشمندان معتقدند که چون جامعهٔ هندواروپایی به سه طبقه یعنی فرمانروایان، جنگجویان و کشاورزان[1] تقسیم می‌شد، خدایان نیز به سه دسته تقسیم می‌شدند. این فرضیهٔ مربوط به ساخت «سه‌گانهٔ» جامعهٔ بشری و ایزدی همچون کلیدی برای گشودن بسیاری از مشکلات اسطوره‌شناسی ایران به کار گرفته شده و احتمالاً در این مورد افراط شده است؛ اما می‌توان به این موضوع کاملاً معتقد بود که سلسله مراتب خدایان براساس الگوی بشری ساخته شده است.

خدایان فراوانی در اساطیر ایرانیان باستان بوده‌اند و تعداد آنان بیش از آن است که بتوان در اینجا دربارهٔ همهٔ آنان بحث کرد. فقط می‌توانیم به شخصیتهای اصلی در تفکرات هندو ایرانی و بومی ایرانی نظری بیفکنیم.

وَیو[2] (وای)، باد

باد که در ابر باران‌زا زندگی می‌آورد و در طوفان مرگ، یکی از اسرارآمیزترین خدایان هندو ایرانی است. در یکی از متون هندی دربارهٔ او آمده است که وی از نَفَس غول جهانی که دنیا از بدن او ساخته شده، پیدا گشته است. بر گردونهٔ تیزروی که آن را صد یا حتی‌هزاراسب می‌کشند، سواراست. اوست‌که «نورهای گلگون» یعنی‌برق را ایجاد می‌کند و سپیده‌دم را هویدا می‌سازد.

در ایران وی شخصیتی بزرگ و در عین حال معمایی است. برای او هم آفریدگار (اهورَه مزدا) قربانی می‌کند و هم اهریمن (اَنگْرَه مَینیو)[3]. آفریدگار بر تختی زرین در زیر ستون‌های زرین که آن‌ها را سایبان‌های زرین پوشانیده‌اند،

۱. در متن انگلیسی: کارگران تولید کننده.(م)
۲. Vayu: در متن‌های پهلوی وای. (م)
۳. اهریمن. در یشت پانزدهم که اختصاص به وای دارد، از اینکه اهریمن برای وای قربانی کرده باشد، سخنی به میان نیامده است. تنها بعضی از موجودات اهریمنی مانند آژی‌دَهاکَه (ضحاک) او را ستایش کرده‌اند. (م)



اُآدو (Oado)، خـدای بـاد بـنا بـه اعـتقاد کوشانیان، احتمالاً از کلمهٔ ایرانی واتَه (Vata) «باد» یعنی عنصری که ویو (وای) بر آن نظارت دارد، مشتق شده است. امپراطوری کـوشانی از ناحیهٔ گنگ تا آسیای میانه در طـول سـه قـرن نخستین میلادی گسترش داشته و دیـن آنـان از افکار چینیان و هندیان و ایرانیان و رومیان تأثیر پذیرفته است. از این رو بسیاری از خدایانی که بر روی سکه‌های‌شان دیده می‌شوند، از دین ایرانیان اقتباس شده‌اند.

برای او قربانی کرد و از او خواست، که بتواند آفریدگان اهریمن را نابود کند و آفریدگان خوب حفظ شوند. دعاهای آفریدگار مستجاب شد، اما امیال ویرانگرانهٔ اهریمن برآورده نشد. آدمیان نیز به درگاه وای دعا می‌کنند خصوصاً در مواقع خطر، زیرا او جنگجوی سهمناک و فراخ سینه‌ای است. در حالی که «جامهٔ نبرد» بر تن دارد و مسلح به نیزه‌ای تیز و جنگ افزارهای زرین‌است، در تعقیب دشمنان خود خطر می‌کند تا اهریمن را نابود سازد و آفرینش اهوره مزدا را پاسداری کند.

در حالی که اهوره مزدا در بالا و در روشنی فرمانروایی می‌کند و اهریمن در پایین و در ظلمت، وای در فضای میان آن دو یعنی در «خلأ» حکمرانی دارد. در وای مفهوم «بی‌طرفی» هست، زیرا هم وای خوب و هم وای بد وجود دارد. بعضی از دانشمندان برآنند که او در تفکرات بعدی تبدیل به دو شخصیت شده است، ولی در دوران اولیه تصور می‌کردند که وای شخصیت واحدی است با سیمایی دوگانه: نیکوکار است و در عین حال شوم، نیرویی هراس‌انگیز است و شخصیتی بی‌رحم که با مرگ پیوستگی دارد و کسی را یارای گریز از راه او نیست. اگر چنان که شایسته است او را خشنود سازند، آدمیان را از همهٔ یورش‌ها رهایی می‌بخشد، زیرا باد از میان هر دو جهان یعنی جهان «روح نیک»[1] و جهان «روح بد»[2] می‌گذرد. او نیکوکار است و نابودکننده، پیوند می‌دهد و می‌گسلاند. نامش این است: «پیش رونده، پس رونده، آن سو افکننده، فرو افکننده.» او دلیرترین، نیرومندترین، سخت‌ترین و ستبرترین است.

تیشْتْرِیَه (تیشتَر)[3] و دیو خشکسالی

تیشتر شخصیت دیگری است که با یکی از پدیده‌های طبیعی یعنی باران ارتباط دارد، اما مفهوم دوگانگی در شخصیت این خدا وجود ندارد. وی نیروی

۱. سپند مینو. نک به ص ۱۴.(م)　　۲. اهریمن.
۳. Tishtrya در پهلوی تیشتر (Tishtar). پس از این نام او را به همین صورت اخیر می‌آوریم. (م)

نیکوکاری است که در نبردی گیهانی با اَپَوشَه[1] (اپوش)، دیو خشکسالی که تباه کنندهٔ زندگی است، درگیر می‌شود. تیشتر «ستارهٔ تابان و شکوهمند»، نخستین ستاره و اصل همهٔ آب‌ها و سرچشمهٔ باران و باروری است.

چهارمین ماه سال (معادل ژوئن - ژوئیه) به تیشتر[2] اختصاص دارد. گفته‌اند که در دههٔ نخستین این ماه، تیشتر به صورت مردی پانزده ساله درمی‌آید - پانزده سالگی در تفکر ایرانی سن آرمانی است. در دههٔ دوم به صورت گاونری و در دههٔ سوم به صورت اسبی در می‌آید. بنا به روایت بُندهشن تیشتر در آغاز آفرینش به این پیکره‌ها درآمد و باران ایجاد کرد. هر قطرهٔ بارانی که وی به وجود آورد به اندازهٔ تشتی شد تا آب به بلندی قامت مردی زمین را فراگرفت. جانوران موذی به ناچار به سوراخ‌های زمین فرو رفتند و آنگاه مینوی[3] باد آب‌ها را به کرانه‌های زمین برد و بدین‌گونه دریای گیهانی[4] را ایجاد کرد.

در سرودی که به تیشتر اختصاص دارد، نبرد میان این خدا و دیو خشکسالی بازگو شده است. تیشتر به شکل اسب زیبای سفید زرین‌گوشی، با سازوبرگ زرین، به دریای گیهانی فرو رفت. در آنجا با دیو اپوش که به شکل اسب سیاهی بود و با گوش و دم سیاه خود ظاهری ترسناک داشت، روبرو شد. رو در رو سه شبانه روز با هم جنگیدند، اما اپوش نیرومندتر از کار به‌درآمد، و تیشتر با «غم واندوه» به سوی اهوره مزدا فریاد برآورد که ناتوانی او از آن است که مردمان نیایش‌ها و قربانی‌های شایسته‌ای بدو تقدیم نکرده‌اند. آنگاه اهوره مزدا خود برای تیشتر قربانی کرد تا نیروی ده اسب، ده شتر، ده گاو نر، ده کوه و ده رود در او دمیده شد. بار دیگر تیشتر و اپوش رو در روی هم قرار گرفتند، اما این بار تیشتر که نیروی قربانی بدو قوت بخشیده بود، از کارزار پیروز به درآمد و آب‌ها توانستند بی‌مانع به مزارع و چراگاه‌ها جاری شوند. باد ابرهای باران‌زا را

۱. Apaosha در پهلوی اپوش (Aposh). (م)

۲. این ماه تیر نام دارد که مشتق از صورت فرضی قدیمی «تیری» است. تیری یکی از خدایان قدیم ایرانی بوده است که آیین‌های او با آیین‌های تیشتر درآمیخته است. (م)

۳. در متن انگلیسی spirit «روح» در برابر «مینو» به کار رفته است. مینو به معنی وجود نامرئی ناملموس است. (م)

۴. cosmic ocean منظور دریای وروکَشَه یا فراخکَرد، فراخکرت است که قبلاً (ص ۳۰) از آن سخن رفت. (م)

که از دریای گیهانی بر می‌خاستند، به این سو و آن سو راند، و باران‌های زندگی‌بخش بر هفت اقلیم زمین فرو ریخت.

در بُندهشن و در سرود مختص به تیشتر عمل زندگی‌بخش تیشتر از جنبه‌های گوناگون توصیف شده است. در بندهشن وی ایجادکنندهٔ اولیهٔ باران و دریاها و دریاچه‌هاست. در تیشتر یشت تکیه بیشتر بر این است که در گردش سالانهٔ طبیعت، تیشتر سرچشمهٔ دائمی آب‌هاست، کسی است که فرزند عطا می‌کند، جادوگران را درهم می‌شکند، سرور همهٔ ستارگان و حامی سرزمین‌های آریایی است. به اهمیت آن موجود یا ستاره‌ای[1] که بر زمان ریزش باران نظارت دارد، آنگاه می‌توان پی برد که آفت بزرگی را به یاد آوریم که ناشی از گرمای تابستان و خشکسالی است و سرزمینی با بیابان‌های گسترده را تهدید می‌کند.

اسطورهٔ نبرد تیشتر با اپوش همچنین تا اندازه‌ای چگونگی نظر ایرانیان را در مورد مناسک برای ما بازگو می‌کند. آنان بر این باور بودند که قربانی‌هایی که درست انجام گیرد و به خدایان تقدیم شود، خدایان را نیرومند و قوی می‌سازد، و نیز نیرومندی خدایان موجب می‌شود که قربانی‌ها در پی هم آمدن منظم فصول را تضمین کنند. فقط هنگامی که در قربانیها تیشتر را به یاری بخوانند، خشکسالی مغلوب می‌شود و باران می‌تواند به جهان زندگی بخشد. نتیجهٔ نبرد گیهانی میان نیروهای زندگی و مرگ بستگی به این دارد که آدمی معتقدانه وظائف خود را در اجرای مناسک به جای آورد.

اَناهیتا (ناهید)[2]، آب‌های نیرومند بی‌آلایش

طبیعی است که در بسیاری از دین‌ها سرچشمهٔ زندگی و باروری را به صورت موجودی مادینه تصور کنند. در ایران ایزدبانو اَرْدْوی سُورا[3] اناهیتا یعنی آب‌های نیرومند بی‌آلایش، سرچشمهٔ همهٔ آب‌های روی زمین است. او منبع همهٔ

۱. تیشتَر را با شعرای یمانی یکی می‌دانند. (م)

۲. Anahita در پهلوی اناهید، فارسی ناهید به معنی «نا آلوده، پاک» اساساً صفت اردوی است. (م)

۳. Ardvi Sura یعنی اردوی نیرومند. (م)

باروری‌هاست؛ نطفهٔ همهٔنران را پاک‌می‌گرداند، رحم همهٔمادگان راتطهیرمی‌کند و شیر را در پستان مادران پاک می‌سازد. در حالی که در جایگاه آسمانی خود قرار دارد، سرچشمهٔ دریای گیهانی است. او نیرومند و درخشان، بلند بالا و زیبا، پاک و آزاده توصیف شده است. درخور آزادگی خویش تاج زرین هشت‌پرهٔ صد ستاره‌ای بر سر دارد، جامه‌ای زرین بر تن و گردن‌بندی زرین بر گردن زیبای خود دارد.

این توصیف‌های روشن حکایت‌ازآن داردکه‌از زمان‌های‌قدیم تندیس‌های این ایزدبانو در مراسم پرستش او وجود داشته‌است. بی‌گمان از زمان اردشیر خوش حافظه[1] به بعد این تندیس‌ها بخشی از آیین پرستش او را تشکیل می‌داده است، زیرا یکی از تاریخ نویسان قدیم یونان (برسوس[2]) روایت می‌کند که این شاه مجسمه‌هایی را از او در شهرهای دوردست بابل و دمشق و همدان و سارد و شوش بر پا کرده بود. ناهید ایزدبانوی محبوب مردم در بسیاری از سرزمین‌ها شد. در ارمنستان «فره و زندگی ارمنستان، زندگی بخش، مادر همهٔ خِرَدها، خیرخواه همهٔ نژاد بشر، دختر اَرَمَزْدای[3] (اهوره مزدا) بزرگ و نیرومند» توصیف شده‌است. (آگاثنگلوس[4]، به‌نقل‌از گری، مبانی، ص ۵۹). ناهید در اناطولی دارای معابد بسیاری بود، به طوری‌که استرابون مورخ رومی می‌گوید درآنجا از دختران خاندان‌های اشرافی درخواست می‌شد که پیش از ازدواج در معبد ناهید به «روسپی‌گری مقدس» بپردازند. مشکل‌بتوان اظهارنظرکرد که آیا این‌کار در ایران نیز اجرا می‌شده یانه. همهٔ متن‌های دینی روسپی‌گری را با تندترین‌کلمات، زشت شمرده‌اند، امابعضی‌برآنند که‌این تقبیح‌ها خود دلالت براین داردکه‌چنین کاری معمول بوده است. به هر حال، کاملاً نادرست است اگر بر این عقیده باشیم که پیرامون‌این‌بانوی‌آب‌ها آیینی آمیخته‌باهرزگی‌وجود داشته‌است، زیرا ازکاهنه‌هایی سخن‌رفته‌است‌که در خدمت او بوده‌اند و تعهد پاکدامنی داشته‌اند. در ایران ناهیداز احترامی‌عمیق‌برخورداربوده، سرچشمهٔ‌زندگی‌به‌شمارآمده وسپاسگزاری

۱. اردشیر دوم هخامنشی که یونانیان بدو لقب Mnemon داده‌اند. (م)

2. Berossus 3. Aramazda 4. Agathangelus

۱۲۷ [illegible]

۱۲۸ [illegible]

۱۲۹ [illegible]

بخشی از آبان یشت در وصف اناهیتا

عمیق وصمیمانه‌ای را به خود اختصاص داده است و هنوز نیز چنین است.

وِرِثْرَغْنَه[1] (بهرام)، پیروزی

در حالی که وای و تیشتر را با پدیده‌های طبیعی مربوط می‌دانند و از اناهیتا (ناهید) باکلماتی صمیمانه و مهرآمیز یاد می‌شود، بهرام وجودی است انتزاعی یا تجسمی است از یک اندیشه و تعبیری است از نیروی پیشتاز و غیرقابل مقاومت پیروزی. در سرودی که بدو اختصاص دارد (یشت ۱۴) آمده است که بهرام ده تجسم یا صورت دارد که هر کدام از آن‌ها مبین نیروی پویای این خداست. نخستین تجسم او باد تند است؛ تجسم دوم او هیئت گاو نر زردگوش و زرین شاخ است؛ سومی هیئت اسب سفیدی است با ساز و برگ زرین؛ چهارمی هیئت شتر بارکش تیزدندانی است که پای بر زمین می‌کوبد و پیش می‌رود؛ پنجمی هیئت گراز تیزدندانی است که به یک حمله می‌کشد؛ هم خشمگین است و هم زورمند؛ ششمی هیئت جوانی است به سن آرمانی پانزده سالگی؛ هفتمی هیئت پرندهٔ تیزپروازی است که شاید کلاغ[2] باشد؛ هشتمی هیئت قوچ وحشی است؛ نهمی بز نر جنگی است؛ و بالأخره دهمی مردی است که شمشیری زرین تیغه در دست دارد.

شباهت این شکل‌های بهرام و تیشتر که هر دو به صورت مرد و گاونر و اسب در می‌آیند، آشکار است. در تصور ایرانیان، چگونه خدایان می‌توانند به صورتهای گوناگون درآیند؟ چنانکه بعداً به تفصیل خواهیم دید (نک به ص۸۷) زردشتیان بر این باورند که هر چیزی در جهان روحانی («مینوگ»: مینو[3]) استعداد آن را دارد که صورتی مادی (یا «گیتیگ»[4]: «گیتی») داشته باشد و معتقدند که جهان به همین ترتیب به وجود آمد. جهان روحانی صورت مادی به خود گرفت. اما در حالی که موجودات زمینی «صورت مادیی به خود می‌گیرند که مناسب

۱. Verethraghna در پهلوی وَهْرام (Wahram) و در فارسی بهرام. پس از این در این ترجمه ما این صورت اخیر را به کار می‌بریم. (م)
۲. بیشتر دانشمندان این پرنده را «باز» می‌دانند. (م)
۳. صورت نامرئی و نامحسوس از هر چیزی. نک به ص ۳۷ (م)
۴. صورت مرئی و محسوس و اینْ جهانی هر چیز. (م)

طبیعت آن‌هاست»، موجودات آسمانی یا ایزدی نیز می‌توانند به اشکال گوناگون به «صورت مادی درآیند» ـ و از این روست که تیشتر به سه شکل و بهرام به ده شکل درمی‌آید.

بهرام ایرانی، برخلاف همتای هندی خود ایْنْدرَه[1] یا همتای ارمنی‌اش وَهَگْن[2]، اسطوره‌ای ندارد که در آن سخن از غلبهٔ او بر غول یا اژدهایی در میان باشد. در عوض، او بر «شرارت آدمیان و دیوان» غالب می‌آید و نادرستان و بدکاران را به عقوبت گرفتار می‌کند. از نظر نیرو، نیرومندترین، از نظر پیروزی، پیروزمندترین و از نظر فره، فره‌مندترین است. اگر به شیوه‌ای درست برای او قربانی کنند، در زندگی و در نبرد پیروزی می‌بخشد. اگر به شیوه‌ای درست او را نیایش کنند، نه سپاه دشمن وارد کشورهای آریایی می‌شود و نه بلا. بنابراین، بهرام نمایندهٔ نیروی غیرقابل مقاومت است. وی اساساً خدایی جنگجوست.

دو تجسم از تجسم‌های او به ویژه محبوبیت همگانی دارد، یکی تجسم او به شکل پرنده‌ای بزرگ و دیگری به صورت گراز. ایرانیان قدیم به پر کلاغ با احساس ترسی آمیخته با خرافات می‌نگریستند و می‌پنداشتند که پر این پرنده انسان را حفظ می‌کند و برای او نیکبختی و فره به همراه می‌آورد. احتمالاً کلاغی که در تصاویر مهری بناهای تاریخی رومی همراه مهر (میترا)ست، در اصل نمادی از خدای پیروزی برای همراهی یا یاری این خداست.

البته آمده است که بهرام در یکی از اشکال خود که گراز باشد، مهر را همراهی می‌کند. این شکل به ویژه نمادی مناسب برای نیروی پیشتاز پیروزی است. در یشت دهم که سرود باستانی مختص مهر است، این تصویر آمده است که بهرام پیشاپیش مهر (میثْرَه) در پرواز است:

> «به صورت گراز نر وحشی پیشتاز با پنجه‌های تیز و دندان‌های پیشین تیز، گرازی که به یک حمله می‌کشد. . .، او پاهای پسین و پیشین آهنین، پی‌های آهنین، دُم آهنین و فک آهنین دارد.»

1. Indra 2. Vahagn

همهٔ دشمنانش را به سرانجامی خونین دچار می‌کند:

«در دم همه چیز را پاره پاره می‌کند و استخوان، مو، مغز و خون پیمان‌شکنان را بر روی زمین در هم می‌آمیزد.» (یشت دهم، بند ۷۲ ـ ۷۰، گرشویچ، مهریشت، ص ۱۰۷ به بعد)

جای شگفتی نیست که بهرام به خصوص در میان سربازان محبوب بوده باشد، و احتمالاً سربازان بوده‌اند که آیین نیایش او را به سرزمین‌های دوردست برده‌اند. او در پس چهرهٔ هراکلس[1] (هرکول) در کوماگنه[2]، وَهَگْن[3] در ارمنستان، وَرْلگْن[4] در میان سکاها، وَشَغْن[5] در سغد، و اَرْتَغْن[6] در خوارزم قرار دارد. بهرام در سکه‌های هندوسکایی و شاید ـ همان‌گونه که دیدیم ـ در بناهای تاریخی مهری (میترایی) متجلی است.

رَپیثوین[7]، سروَر گرمای نیمروز

رپیثوین سروَر گرمای نیمروز و سروَر ماه‌های تابستان و قرینهٔ لازم و سودبخشی برای تیشتر است. خورشید پیش از ورود شر، هنگامی که بی‌حرکت در بالای جهان ایستاده بود، در پایگاه رپیثوین قرار داشت. بنابراین رپیثوین سروَر جهان آرمانی است. به عقیدهٔ زردشتیان اهورەمزدا در زمانی از روز که متعلق به رپیثوین است، قربانی کرد و از آن آفرینش به وجود آمد. در پایان جهان نیز، در زمان متعلق به رپیثوین است که رستاخیز به انجام می‌رسد. بنابراین، او فقط سرور زمان اولیه نیست، بلکه سرور زمان «بازسازی جهان»[8] نیز هست. او همه ساله فعال است: هر وقت که دیو زمستان به جهان هجوم می‌آورد، رپیثوین در زیرزمین پناه می‌گیرد و آب‌های زیر زمینی را گرم نگاه می‌دارد تا گیاهان و درختان نمیرند. بازگشت سالانهٔ او در بهار بازتابی از پیروزی نهایی خیر است که

1. Herakles
2. Commagene (در شمال شرقی سوریه)
3. Vahagn
4. Varlagn
5. Vashaghn
6. Artaghn
7. Rapithwin

۸. فرشگرد نک به ص ۳۱. (م)



دراین‌نقش‌برجستهٔ نمرود داغ (Namrud Dagh) درکوماگنه، شاه آنتیوخوس دیده می‌شود که دست در دست مهر دارد. هراکلس (هرکول) - وِرِثْرَغْنَه (بهرام) بـه شیوهٔ یونانیان برهنه مصور شده، امـا میثْرَه (مهر) - آپولو ملبس به لباس ایرانیان با جبه و پاپوش مصور گردیده است.



تصویر مهر (در نقش برجستهٔ پیشین)

وی بر آن سرپرستی خواهد داشت. هنگامی که سرانجام شر مغلوب شود وفرمانروایی‌خدا بر زمین آشکار گردد،

«... (آن زمان) شبیه سال است که در بهاران درختان به شکوفه می‌آیند...، همانند برخاستن مردگان، برگ‌های تازه از شاخه‌های گیاهان و درختان خشک بیرون می‌آیند و بهاران موسم شکوفه دادن است.» (زادِسْپَرَم، فصل ۳۴ بند ۲۷، بویس، رپیثوین و نوروز، ص ۲۰۳)

جشن رپیثوین بخشی از جشن‌نوروز است، هم‌روز نو در سال واقعی است و هم روز نو در زمان آرمانی آینده. آمدن رپیثوین به زمین، زمان شادی و امید به رستاخیز است، نمادی‌است از پیروزی نهایی وهمیشگی‌آفرینش نیک.

خلاصه

پیش از این، مطالبی دربارهٔ شخصیت‌های گوناگون خدایان ایران باستان دیدیم. برخی مانند وای آشکارا به سنت هندوایرانی تعلق دارند، در مورد اصل بعضی دیگر مانند رپیثوین نمی‌توان یقین داشت. در حالی که بعضی مانند بهرام نشان‌دهندهٔ تصورات انتزاعی هستند، بعضی دیگر مانند تیشتر نمادی از پدیده‌های طبیعی‌اند. بعضی مانند ناهید به زبانی که خاص توصیف انسان است، وصف شده‌اند و بعضی دیگر مانند رپیثوین چنین توصیفی ندارند. در اسطورهٔ مربوط به ناهید اشاره‌ای به نبرد گیهانی نرفته، اما در افسانهٔ مربوط به تیشتر این مطالب به وضوح آمده است. بنابراین، تنوع بسیاری در تصورات مربوط به خدایان مختلف وجود دارد.

تا اینجا از خدایانی که با آیین‌های دینی مربوط هستند، کم سخن به میان آمده است. در حقیقت در همهٔ سنت‌های دینی، مناسک محور زندگی مذهبی هستند، از این رو اکنون به خدایان ایرانی‌باستانی که با آیین ارتباط دارند، می‌پردازیم.

خدایان مرتبط با آیین‌های دینی

آتَر[1]، آتش

تا به امروز آتش کانون مناسک هندو و زردشتی بوده است، اما ریشه‌های آن به دوران هندواروپایی باز می‌گردد. در هند آتش زیر نام اَگْنی[2] ستایش می‌شود و در عین حال هم زمینی است و هم ایزدی. هنگامی که نثارها را بر آن می‌افشانند، بر این باورند که آتش واسطهٔ میان انسان و خدایان است، زیرا در اینجاست که دو جهان به هم پیوند می‌خورند. اگنی خدایی است که به صورت آتش، قربانی را دریافت می‌کند و به عنوان دینْ‌مرد[3] آن را به خدایان تقدیم می‌دارد. عنصر آتش همچنین در همهٔ عالم پراکنده است : خورشید، در آسمان برین، در ابر طوفان‌زا افروخته می‌شود[4] و به صورت برق به زمین فرود می‌آید و در اینجا دائماً به دست مردمان دوباره متولد می‌شود. بنابراین، اگنی راه خدایان نامیده می‌شود که از آن می‌توان به قله‌های آسمان رسید.

مرکزیت آتش در دین زردشتی شاید یکی از شناخته شده‌ترین جنبه‌های این دین باشد، اما بسیار بد تعبیر شده است. گرچه هم عقیده و هم اعمال (دینی

۱. Atar همان آذر و آتش فارسی است. (م)

2. Agni

3. priest

۴. این عبارت عیناً ترجمهٔ نوشتهٔ مؤلف است، امّا مطلب درست ظاهراً چنین است: عنصر آتش همچنین در همهٔ عالم پراکنده است: در خورشید که در آسمان برین است، وجود دارد و در ابر طوفان‌زا افروخته می‌شود... (م)

مربوط به آتش) به دوران پیش از زردشت تعلق دارند، امّا کاملاً رنگ زردشتی به خود گرفته‌اند و در اسطوره‌شناسی ایرانی غالباً دشوار است که عقاید قدیم را از متأخر جدا سازیم. آتش پسر اهوره‌مزدا، نشانهٔ مرئی حضور او و نمادی از نظم راستین اوست. یکی از پارسیان کنونی می‌نویسد:

«واقعاً چه چیزی می‌تواند بیش از شعلهٔ پاک بی‌آلایش نمایندهٔ طبیعی و والای خدا باشد که خود «نور جاودانی» است؟» (مسانی، ص ۸۰)

به هر حال مناسک زردشتی بسیاری از عقاید قدیمی را حفظ کرده‌اند. در این مناسک آتش مستقیماً مورد خطاب قرار می‌گیرد و موبد بدو نثار می‌کند. در نیایش آتش موبد این سخنان را بر می‌خواند:

آفرین[1] خوانم بر یَزِش[2] و نیایش، نثار خوب،
نثار آرزو کردنی و نثار ستایش آمیز که بر تو، ای آتش،
پسر اهورَه مزدا، (نثار می‌شود).
تو شایستهٔ ستایش هستی، شایستهٔ دعا هستی،
باشد که تو شایستهٔ ستایش، شایستهٔ دعا باشی،
در خانه‌های مردمان.
نیکی باد مردی را
که تو را به راستی بپرستد.
(دالا، نیایش‌ها، ص ۱۵۵)

در دین زردشتی کنونی آتش چنان مقدس است که نه اشعهٔ خورشید را باید گذاشت که بر آن بیفتد و نه چشم کافری آن را ببیند. شاید همیشه وضع چنین نبوده است، زیرا در دوران‌های کهن آتشدان‌ها را بر سر کوه‌ها می‌ساختند.

دربارهٔ «آتَر» فقط چند اسطوره‌ای به ما رسیده است، گرچه مسیحیان قدیم

۱. آفرین: دعا، ستایش. (م)   ۲. یزش: عبادت، پرستش. (م)

با تعداد بیشتری از این اسطوره‌ها آشنا بوده‌اند. یکی از این اسطوره‌ها که در سرود قدیمی زامیاد یشت آمده است، ستیز میان آتر و غول اَژی‌دَهاکَه[1] را بر سر فره ایزدی روایت می‌کند. اَژی سه پوزهٔ بدآیین که تجسمی است از هوس ویرانگر، برای به چنگ آوردن فره ایزدی بتاخت تا آن را خاموش سازد. آتر نیز برای به دست آوردن آن شتافت و آن فره دست نیافتنی را نجات داد، اما اژی که همچنان از پس می‌تاخت و «ناسزا می‌گفت»، فریاد برآورد که اگر آتر فره را به دست آورد، بر او خواهد تاخت و نخواهدگذاشت که دیگر هرگز روی زمین بدرخشد. چون آتر دچار تردید شد، اژی تاخت تا فره را به دست آورد. این بار نوبت آتر بود که زبان به تهدید بگشاید. به دَهاکَه (ضحاک) هشدار داد:

> «ای اژدهای سه پوزه بازگرد، اگر آن فره دست نیافتنی را به چنگ آوری، بر پشت تو زبانه کشم و در دهان تو شعله افکنم که دیگرهرگزنتوانی برروی زمین آفریدهٔ اهورَه گام برداری». (یشت ۱۹، بند ۵۹، بر اساس ترجمهٔ ولف)

اژی هراسان خود را پس کشید و فره ایزدی همچنان دست نیافتنی ماند.

مشکل بتوان گفت که معنی و مفهوم اصلی این اسطوره چه بوده است، اما این اسطوره بار دیگر نشان می‌دهد که ایرانیان باستان زندگی را نبردی میان نیروهای خیر و شر می‌دیدند. آتر طبعاً برای خیر می‌جنگید. از این رو، در یکی از دعاهای زردشتی «جنگجوی خوب دلیر» نامیده شده است. ارتباط قدیمی (خدای) «آتش» با عنصر طبیعی (آتش) در متن متأخر دیگری ظاهر می‌شود که در آن آتش به صورت برق دیوی را که در پی باز داشتن باران است، شکست می‌دهد. اما این اسطوره‌ها دیگر نقش مهمی را در عقاید زردشتیان کنونی ایفا نمی‌کنند، و چنانکه دیدیم در این دین آتش نماد اهوره مزدا و کانون

۱. Azhi Dahaka : اژی به معنی اژدها، مار بزرگ است و دهاکه نام خاص، مجموع این دوکلمه در متن‌های دوران اسلامی به صورت اژدهاق و ضحاک درآمده است. (م)

عبادت‌های روزانهٔ آنان است. با این حال، هنوز به آتش «جنگجو» خطاب می‌کنند، زیرا ازمقدس‌ترین آتش‌ها یعنی آتش بهرام(نک به ص۱۷۹)درخواست می‌شود که نه با دیوان خشکسالی بلکه با دیوان «مینویی»[1] تاریکی نبرد کند.

هَوْمَه[2] (هوم)، گیاه و خدا

هوم هندوایرانی (در هند سومَه[3]) در ذهن غربیان تصوری است تقریباً در نیافتنی و در عین حال بس آشنا. هوم هم گیاه است و هم خدا. مناسک فشردن این گیاه با شماری از پدیده‌های آسمانی چون تابش خورشید و بارش باران پیوستگی دارد، با این همه هوم را موبدی ایزدی به شمار می‌آورند که خود قربانی غیر خونین است، اما قربانی خونین انجام می‌دهد. مرگ او موجب شکست شر است و مؤمنان با شرکت در مَیَزْد[4] به زندگی دست می‌یابند.

سومه یکی از شخصیت‌های اصلی در مناسک ودایی است که در آنها او هم گیاه است و هم خدا. شیرهٔ گرفته از گیاه کوبیده شده را از صافی پشمینه‌ای می‌گذرانند و به خم‌هایی که در آن‌ها شیر و آب است می‌ریزند. زردی این مایع به اشعهٔ خورشید و روانی آن به ریزش باران تشبیه می‌شود. از این رو سومه را سرور یا شاه رودها و بخشندهٔ باروری نامیده‌اند. چون گمان می‌کنند که این نوشابه نیروی شفابخشی دارد، از این رو می‌گویند که این خدا کور را بینا می‌کند و به شل توانایی راه رفتن می‌دهد. سومه که دارای سیطرهٔ جهانی است، در میان خدایان نقش دینْ‌مرد را دارد و به آنان نیرو می‌بخشد. او همچنین جنگجوی بزرگی است و دینْ‌مردانی که سومه می‌نوشند قادرند دشمنان را در چشم به هم زدنی بکشند. این گیاه در کوه‌ها پیدا می‌شود، اما آن موجود آسمانی که در عرش تزکیه شده، برفراز همهٔ جهان‌ها قرار دارد.

۱. دیوان نامرئی، مربوط به جهان غیرمادی. نک به ص ۳۷. (م)

۲. Haoma معادل هوم در پهلوی و فارسی است و ما در این ترجمه همین صورت اخیر را به کار می‌بریم. (م)

3. Soma

۴. Mayazd میزد (ضیافت آیینی) را به جای communion meal برگزیدیم. (م)

هوم ایرانی کاملاً شبیه سومه است و آن را اکنون با افدرا[1] یکی می‌دانند. گمان می‌شود که این گیاه به صورت عادی خود نیرو می‌بخشد و شفا می‌دهد، چه رسد به وقتی که بر آن دعا بخوانند و آن را تقدیس کنند. گفته شده است که هر یک از چهار مردی که نخستین بار هوم را فشرد، مشمول این موهبت شد که صاحب فرزندی عالیقدر گردد: به وِیَونگْهوَنْت[2] یِمَه[3]، به آثْویَه[4] ثْرَیْتَونَه[5]، به ثْریتَه[6] کِرِساسْپَه[7]، و به پوروشَسْپَه[8] زردشت عطا گردید.

هوم مانند سومه جنگجوی بزرگی است:

هوم اژدهای شاخدار را کشت
که بلعندهٔ اسب، بلعندهٔ انسان،
زرد و زهرآگین بود. زهر زرد رنگ
بر او به بلندی یک نیزه بالا می‌رفت.
(گرشویچ، ادبیات ایرانی، ص ۶۳)

در یکی از متنهای قدیمی که در هنگام نیایش هوم خوانده می‌شود، از او می‌خواهند که گرز خود را علیه اژدها، تبهکاران، ستمکاران و زنان بدکاره بگرداند.

هوم آسمانی که پسراهورَه مزداست، موبدی ایزدی نیز هست. وی به خدایان دیگر فدیه نثار می‌کند و همانند موبدان زمینی باید سهم خود را از حیوان قربانی دریافت کند. با این کار او می‌تواند از روح آن حیوان مواظبت کند، و اگر این سهم را بدو تخصیص ندهند، آن حیوان در روز داوری از قربانی کننده شکایت خواهد کرد. چون وقتی که زردشت هوم را می‌فشرد ایزد هوم به نزد او

1. ephedra

۲. Vivanghvant : ویونگهان، پدر جمشید. (م)
۳. Yima : جم، جمشید. نک به ص ۵۵. (م)
۴. Athwya : اثفیان، قس آبتین. (م)
۵. Thraetaona : فریدون. (م)
۶. Thrita : اثرط. (م)
۷. Keresaspa : گرشاسب. (م)
۸. Pourushaspa : پوروشسب

آمد، بنابراین گمان می‌شود که هر بار که مؤمنان فدیه نثار می‌کنند، این ایزد نیز حضور دارد. بدین گونه هنگامی که (گیاه) هوم را قربانی می‌کنند، ایزد هوم در عین حال هم خداست و هم موبد و هم قربانی شونده. در یکی از متن‌های قدیمی هندی تصور مرگ این خدا در هنگام اجرای آیین دینی چنین آمده است:

سومه خداست و با فشردن او را می‌کشند.
(س. ب. ۳/۹/۴/۱۷، دوشن گیمن، نمادها، ص ۸۲).

بنابراین، از مرگ موبدِ ایزدی در مراسم قربانی زندگی و نیرو به مؤمنان می‌رسد. علاوه بر آن، هوم که در مناسک روزانه تقدیس می‌گردد، نمادی است از هوم سفید که در «بازسازی جهان» همهٔ مردمان را بیمرگ می‌سازد؛ گویی این مراسم پیشْ‌آزمونی[1] است از آن اکسیر بی‌مرگی. نمی‌دانیم که این عقیدهٔ خاص تا چه اندازه قدیمی است.

بدین‌گونه، در شخصیت هوم شخصیت جنگنده‌ای را می‌توان تصور کرد که با شر مبارزه می‌کند و موبدی ایزدی را که خود در مراسم قربانی، قربانی می‌شود تا مردمان زندگی بیابند و حضور ایزدی او بر روی زمین در گیاه تقدیس شده‌ای که به صورت طبیعی در کوه‌ها می‌روید، آشکار است.

خلاصه

به اعتقاد ایرانیان خدایان موجوداتی دور از دسترس نیستند، بلکه نیروهایی هستند که مستقیماً در مناسک به آن‌ها بر می‌خوریم. شخصیت آتَر و هوم همچنین نشان دهندهٔ تفاوت بسیاری است که میان تصورات شرق و غرب در مورد خدایان وجود دارد. گرچه اسطوره‌ها و تصویرپردازی‌هایی که در آن‌ها خدایان همانند انسان توصیف می‌شوند، در مورد آتر و هوم به کار رفته است، اما

1. foretaste

این موجودات به گونه‌ای که یونانیان زئوس را تصور می‌کنند و یهودیان یهوه را مجسم می‌سازند یا مسلمانان الله را توصیف می‌کنند، صورت انسانی به خود نمی‌گیرند. هرگونه شباهتی میان تصورات ایرانیان و مسیحیان نباید مانعی در برابر بینش ما باشد. ما در دنیای متفاوتی سیر می‌کنیم و به اندیشهٔ ایرانی نباید با عینکی که رنگ مسیحیت دارد، نگریست.

به‌رغم وجود نکات‌مذکور، موجودات آسمانی مسلماًشخصیت قهرمانی نیز دارند و پیش از این به این موضوع اشاره کردیم. تقریباً همهٔ ادیان باستانی این ویژگی‌را دارند. درایران شماری‌از قهرمانان‌ایزدی وجود دارند وداستان‌هایی که دربارهٔ آنان نقل می‌شوند، گاهی به زمینهٔ افسانه نزدیک‌ترند تا به اسطوره. اما اگراین شخصیت‌ها را حذف کنیم، فضایی خالی در تصویر اسطوره‌شناسی ایران باستان بر جای گذاشته‌ایم.



یَمَهٔ (جم) هندی، خدای مرگ که بر گاومیشی سوار است و
ارواح درگذشتگان را بر آن حمل می‌کند.

قهرمانان ایزدی

یَمَه[1] (جم)

جم شخصیت دیگری است که به مجموعه عقاید دوران هندوایرانی تعلق دارد. گرچه سنت‌های هندی و ایرانی در شماری از جزئیات با هم توافق دارند، با این همه شخصیت کلی جم مشخصاً با شخصیت یَمَه[2] (در هند) تفاوت دارد.

مشخصهٔ برجستهٔ یَمَه در وداها این است که وی نخستین کس از بیمرگان است که مرگ را برگزید: «او مرگ را برگزید تا خدایان را خشنود سازد، بیمرگی را بر نگزید تا فرزندان خود را خشنود کند.» (ریگ ودا، دهم، ۱۳، ۴، زنر، طلوع و غروب دین زردشتی، ص ۱۳۲). راه مرگ را سپرد تا راه جاودانان را به مردمان نشان دهد و مردمان با او در «خانهٔ سرود» به سر برند. چون او شاه مردگان بود، مرگ را «راه یَمَه» دانستند. این تصویر یَمَه باگذشت زمان رنگ نسبتاً شومی به خودگرفت، چنانکه بعضی مجسمه‌های او دلالت بر این موضوع دارد.

اسطوره‌های ایرانی، به دلایلی، در طی انتقالشان لطمه دیده‌اند و بازسازی تصویر کامل آن‌ها دشوار است. جم در ایران به سبب فرمانروایی هزار ساله‌اش در زمین بسیار مورد احترام است. ویژگی این فرمانروایی آرامش و وفور نعمت بوده و در طی آن دیوان و اعمال زشتشان ـ ناراستی و گرسنگی و بیماری و مرگ

۱. Yima همان جم، جمشید است. در این ترجمه ما این صورت اخیر را به کار می‌بریم. (م)
2. Yama

- هیچ نفوذی نداشتند. جهان در زمان فرمانروایی او چنان برخوردار از سعادت بود که ناگزیر زمین در سه نوبت گسترده‌تر شد، به طوری که در پایان فرمانروایی او دو برابر گسترده‌تر از آغاز آن بود. بدین‌گونه جم پیش‌نمونهٔ[1] آرمانی همهٔ شاهان است، و نمونه‌ای است که همهٔ فرمانروایان بدو رشک می‌برند. در ایران، همانند هند، جمشید بیشتر به صورت شاه جلوه‌گر است تا خدا.

جم همچنین به سبب ساختن وَرَه (وَر)[2] یا دژی زیرزمینی مورد تمجید است. آفریدگار بدو هشدار داده بود که مردمان گرفتار سه زمستان هراس‌انگیز خواهند شد که بر اثر آن همهٔ مردمان و حیوانات نابود خواهند گشت. از این رو، جم وری ساخت و تخمه‌های همهٔ انواع حیوانات مفید، گیاهان و بهترین مردمان را به آنجا برد. اگرچه این عقیده تشابهات بارزی با داستان طوفان سامیان دارد، اما بنا به روایات متون متأخر ایرانی هدف از «وَر» این بوده است که پس از اتمام آن زمستان که در پایان تاریخ جهان پیش می‌آید، دوباره جهان آبادان شود. از آنجا که اسطورهٔ مشابهی در عقاید اسکاندیناویان وجود دارد، این احتمال هست که این دو روایت که صورت اولیهٔ خود را حفظ کرده‌اند، اسطوره‌هایی را در بر دارند که تاریخ آن‌ها به هزاران سال پیش یعنی به زمان هندو اروپائیان باز می‌گردد.

از جم همچنین به عنوان گناهکار یاد می‌گردد. زردشت او را سرزنش کرده که برای خشنودی مردمان خوردن گوشت گاو را به آنان توصیه کرده است. در متون دیگر آمده است که وی مغرور شد و با ادعای خدایی مرتکب دروغ شد. در یکی از متون قدیم روایت شده که چون او را سخن دروغ خوش آمد، فره‌اش در سه نوبت به شکل مرغی به پرواز در آمد و از پیش او گریخت. نخستین بار مهر آن را برگرفت، بار دوم فریدون و بار سوم گرشاسب. علت سه بار گریختن فره را از او نمی‌دانیم، گرچه بعضی دانشمندان بر آنند که این کار نموداری از ساخت سه‌گانهٔ جامعه‌ای است که جم بر آن فرمانروایی داشته است

1. prototype

۲. Vara : در پهلوی ور (Var). (م)

یعنی طبقهٔ روحانیان و جنگجویان و صنعتگران[1]. ماهیت دقیق گناه او را نیز به یقین نمی‌دانیم. حدس زده‌اند که قربانی کردن گاو که گمان می‌رفته موجب بیمرگی انسان می‌شود با جم ارتباط دارد، و بدین گونه به جم قدرتی را نسبت داده‌اند که در واقع به عقیدهٔ زردشت، از آنِ خدا بوده است، یعنی قدرتی که انسان را بیمرگ سازد. به درستی نمی‌توان گفت که آیا چنین مطلبی باوری باستانی است یا نه. در متون متأخر فقط این مطلب آمده است که وی دروغ گفته و ادعا کرده است که دارای قدرت ایزدی است. گناه جمشید هرچه باشد، چون فرّه از او گریخت، لرزان و اندوهگین در برابر دشمن قرار گرفت.

پایان زندگی جم نیز در سنت ایرانی تاحدی مرموزاست. یکی‌از سرودهای باستانی می‌گوید که او به دست برادرش سْپیتیُورَه (اسپیتور[2]) به دو نیم شد، اما در روایات بعدی دهاک بدکار که نه به عنوان موجودی اساطیری بلکه به عنوان ستمگری نابکار (ضحاک) توصیف شده است، جم را می‌کشد و قلمرو زمینی او را تصاحب می‌کند.

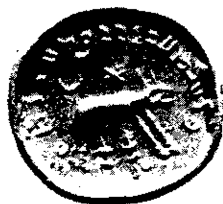
جم، به‌رغم گناهش، هنوز شخصیتی درخور ستایش به‌شمار می‌آید. پرسپولیس محل کاخ بزرگ هخامنشیان مشهور به‌تخت جمشید (جمشید صورت متأخر یِمَه) است. افتخار بنیان نهادن نوروز که عید بزرگ سالیانهٔ ایرانیان است و فرصتی است برای شادمانی‌ها و عیدی دادن‌ها، به جمشید تعلق دارد.

هوشنگ و تَخْمُورو[3] (= تهمورث)

چنین می‌نماید که در ایران باستان چندین روایت دربارهٔ نخستین شاه وجود داشته است، زیرا علاوه بر جم دو شخصیت دیگر نیز نخستین شاه نامیده شده‌اند: هوشنگ و تهمورث. متن‌ها آن گونه که به دست ما رسیده‌اند دارای طرح خاصی از تاریخ و اسطوره هستند و این دو «نخستین شاه» را در این طرح به صورت نخستین فرمانروایان افسانه‌ای، یکی پس‌از دیگری، گنجانده‌اند،گرچه

۱. صنعتگران و کشاورزان یک طبقه را تشکیل می‌دادند. (م)
۲. Spityura در پهلوی Spitur (م)
۳. Takhmoruw: تهمورث. (م)





طلسمی از دوران اشکانی که فریدون را نشان می‌دهد که دیوی را گرفته است و قصد دارد او را با گرز خود بکشد. بر پشت این طلسم نمونهٔ جالب توجهی از یکی از نمادهای رومی در بافتی ایرانی دیده می‌شود، یعنی گرگی که در حال شیردادن است. نمی‌دانیم تعبیر ایرانیان از این نقش چه بوده است.

اینان روزگاری از اهمیت بیشتری برخوردار بوده‌اند.

هوشنگ در دوران‌های قدیم فرمانروای هفت اقلیم بود و بر مردمان و دیوان حکمرانی می‌کرد؛ همهٔ جادوگران و دیوان از برابر او گریختند. گمان می‌شد که مَزَنَه (مَزَن)[1] همان مازندران باشد که مرز جنوبی آن کوه دماوند است. در مازندران دیوان و جادوگران بسیاری اقامت داشتند که دو سوم آنان به دست هوشنگ دلیر کشته شدند. فرمانروایی او دوران استقرار قانون در روی زمین بود و از او و همسرش نژاد ایرانیان به وجود آمد.

تهمورث مانند هوشنگ و دیگر مردمان نیک‌سیرت، دیوان را شکست داد. به بت‌پرستان و مردان و زنان جادوگر تاخت و حرمت راستین آفریدگار را رواج داد. گویند که در نبرد با شر، اهریمن را به شکل اسبی در آورد و به مدت سی سال سوار بر او گرد جهان گشت.

ثْرِیتَه (اَثْرَط)، ثْرَیْتَونَه (فریدون)

روایات دینی در سراسر جهان داستان‌هایی را از نبردهای میان قهرمانان ایزدی و غولها دربر دارند. در هند باستان مشهورترین آنان ایندْرَه[2] است که وْرْیتْرَه[3]، دیو خشکسالی را با رعد که به منزلهٔ گرز اوست، از میان می‌برد و بدین‌گونه آب‌ها را که به‌مردمان زندگی‌می‌بخشند، آزاد می‌سازد. قهرمان دیگری از این نوع ثْرِیتَه[4] است که او را با بیانی کاملاً شبیه به ایندره توصیف کرده‌اند. ثْرِیتَه با «رعد» خویش ویشْوَروپَه[5]، اژدهای سه سر شش چشم را می‌کشد. در حادثهٔ دیگری تریته دیوی را که شکل خرس دارد با گرز خویش از پای در می‌آورد. تریته همراه با طوفان غرش می‌کند و هنگامی که در شعله‌های اَگْنی[6] می‌دمد، این شعله‌ها زبانه می‌کشند. اما برخلاف ایندْرَه، ثْرِیتَه یکی از کسانی به

۱. Mazana در پهلوی Mazan (م)

2. Indra

3. Vritra

4. Trita

5. Vishvarupa

۶. Agni : آتش، خدای آتش. نک به ص ۲۷. (م)

شمار آمده است که سومهٔ[1] مقدس را آماده ساخته و نوشیده است.

در ایران وظیفهٔ این خدا در وجود دو شخصیت ظاهر می‌شود: ثْرِیتَه[2] (= اَثْرَط) که شفابخش است و آماده سازندهٔ هوم، و ثْرَیْتَونَه (فریدون در متن‌های متأخرتر) که اژدهاکش است. اثرط سومین انسانی بود که هوم را برای جهان مادی آماده ساخت و از آفریدگار درخواست کرد که به او دارویی ببخشد که با آن بتواند در برابر درد و بیماری و پوسیدگی و عفونت و مرگ که اهریمن آن‌ها را با جادوگری خویش در میان مردمان می‌پراکند، ایستادگی کند. در پاسخ به درخواست اثرط، آفریدگار هزاران گیاه شفابخش را که بر گرد درخت گَوْکَرَنَه (= گوکَرَن)[3] در دریای گیهانی[4] می‌رویند، فرو فرستاد. از این رو، از اثرط به عنوان کسی که بیماری و تب و مرگ را از مردمان دور ساخت، یاد می‌شود.

از فریدون نیز درخواست می‌شود که مردمان را در برابر جرب و تب و ضعف یاری کند، زیرا این‌ها همه کار دَهاکَه (= ضحاک)، اژدهای بزرگ سه سر سه پوزهٔ شش چشم است، آن دیو دروغی که اهریمن او را آفرید تا پارسایی و خانه‌های مردمان را نابود سازد. از فریدون تقاضا می‌شود که مردمان را در برابر کارهای دهاکه (= ضحاک) کمک کند، زیرا گمان می‌شود که او آن اژدها را در نبردی که در وَرِنَه[5] یا در عرش اتفاق افتاد، شکست داد. فریدون بر سر و گردن و قلب دَهاکَه (= ضحاک) گرزی فرود آورد، اما نتوانست او را بکشد. سرانجام تیغی برگرفت و بر آن غول زد که بر اثر آن شمار بسیاری از موجودات ترسناک از تن نفرت‌انگیز او بیرون دویدند. از ترس این که مبادا جهان از موجودات زیانکار چون مار و وزغ و کژدم و چلپاسه و لاک‌پشت و قورباغه پر شود، فریدون از تکه‌تکه کردن آن غول منصرف شد. در عوض، او را به زنجیر کشید و در کوه دماوند زندانی کرد. چنانکه خواهیم دید، روزی مردمان از اینکه

۱. Soma نک به ص ۵۰ (م)

2. Thrita

۳. Gaokerena در پهلوی گوکرن Gokaran نک به ص ۳۰. (م)

۴. منظور دریای وروکَشه یا، فراخکرد، فراخْکرت است که قبلاً (نک به ص ۳۰) وصف آن آمد. (م)

5. Varena

فریدون ضحاک را نکشته است، تأسف خواهند خورد.

پیروزی فریدون بر دَهاکَه (= ضحاک) او را به مقام پیروزمندترین انسان - البته بجز زردشت - رسانید. شخصیت پیروزمند فریدون موجب شد که وی بتواند فره جم را هنگامی‌که از آن قهرمان سرنگون شده گریخت، به‌دست آورد. از آنجاکه وی بر ستمگری دَهاکَه (= ضحاک) غالب آمده است، مؤمنان از او درخواست می‌کنند که همهٔ ستمکاران را از آنان دور دارد.

کِرِساسْپَه[1] (گرشاسب)

گرشاسب قهرمان جوان گیسودار گرز به دست یکی دیگر از قهرمانان اژدهاکش بزرگ باستانی ایران است. وی نیز همچون فریدون ایزد به شمار نمی‌آید و از این رو، زردشتیان او را نیایش نمی‌کنند، بلکه فقط برای او با نیت خاصی قربانی می‌کنند. اسطوره‌های بسیاری - یا شاید بهتر است آن‌ها را افسانه بنامیم - دربارهٔ این پهلوان ماجراجوی بزرگ وجود داشته است که اکنون فقط بخش‌هایی از آن‌ها را در دست داریم. گفته شده که وی گَنْدَرِوَه[2] اژدهای زرین پاشنه را کشته است که با دهان گشاده برای بلعیدن حرکت می‌کرده و سر او به خورشید می‌رسیده و می‌توانسته دوازده مرد را یک باره ببلعد. گفته شده که نبرد با این غول هراس‌انگیز نه شبانه روز در «دریای گیهانی»[3] به درازا کشید.

بسیارند غول‌ها و راهزنان و نابکارانی که به دست گرشاسب افتاده‌اند. یکی از آن‌ها مرغ غول پیکری به نام کَمَک[4] است که در هوا بال می‌گشود و زمین را می‌پوشانید و چنان بال می‌گسترد که باران نمی‌توانست بر زمین ببارد. در یک مورد گرشاسب ناچار شد که ترسان از برابر اژدهای شاخدار بگریزد:

1. Keresaspa

2. Gandarewa

۳. یعنی دریای وروکَشَه یا فراخکرد، فراخکَرت. نک به ص ۳۰ و ۶۰. (م)

4. Kamak

که بلعندهٔ اسب، بلعندهٔ مرد، زرد و زهرآگین بود،
زهر بر پشت او به بلندی نیزه‌ای بالا می‌رفت.
گرشاسب پهلوان بر پشت این اژدها
سرگرم پختن گوشت در دیگ
در هنگام ناهار بود.
آن غول داغ شد و عرق کرد،
با حرکتی به پیش جست،
در حالی که آب جوشان را به این سو و آن سو می‌پاشید.
گرشاسب دلیر از ترس گریخت.
(یسن ۹، بند ۱۱، گرشویچ، ادبیات، ص ۶۳)

به سبب دلیریش بود که گرشاسب توانست فره را که از جم گریخته بود، به دست آورد.

در پایان جهان بار دیگر گرشاسب مردمان را از دست اژدهایی نجات می‌دهد، زیرا دَهاکَه (= ضحاک) از زندان خود در کوه آزاد می‌شود و با خشمی دیوی بر آفریدگان می‌تازد وگناهان سهمناکی ازاو سر می‌زند و یک سوم مردمان و جانوران را می‌بلعد. آفریدگار گرشاسب دلیر را بر دوباره زنده می‌کند[1] و او آن اژدها را با گرز معروف خود می‌زند و می‌کشد، و بدین گونه آدمیان را نجات می‌دهد.

گرچه گرشاسب از جهت دلاوریش مورد احترام است، وگرچه از او درخواست می‌شود که خشونت دزدان را دفع کند، اما در سنت زردشتی پیوسته در مورد شخصیت او تردید وجود دارد. وی قهرمانی دلیر بود، اما بی‌ملاحظه، زیرا به آتش که کانون زندگانی دینی است، احترام نگزارد و اعتنای کمی به دین داشت. در هنگام مرگ درخواست کرد که او را به بهشت راه دهند، اما با وجود اینکه اعمال خود را یک یک بر شمرد، آفریدگار خواهش او را نپذیرفت. سرانجام پس از خواهش‌های بسیار گرشاسب که می‌گریست و فرشتگان که

۱. بر طبق روایات پهلوی گرشاسب را از خواب بیدار می‌کنند. نیز نک به ص ۸۳. (م)

زاری می‌کردند و به درخواست زردشت و نماد جهان حیوانی[1] اجازهٔ ورود به بهشت را یافت.[2]

داستان‌هایی که پیرامون گرشاسب وجود دارند، نمونه‌های خوبی هستند از مرز باریکی که می‌تواند اسطوره را از افسانه جدا سازد. گرچه این داستان‌ها اکنون بیشتر به صورت افسانه‌ای باقی مانده‌اند تا به صورت اساطیری، با این همه، ارتباط گرشاسب با پایان جهان دلالت بر این دارد که این افسانه‌ها زمانی اهمیت دینی بیشتری از آنچه اکنون دارند، داشته‌اند. از گرشاسب همانند بسیاری دیگر از شخصیت‌های فرهنگ باستانی ملت‌ها به سبب دلاوریش یاد می‌کنند و نه به دلیل بدکرداری‌هایش.

خلاصهٔ اساطیر باستانی

گرچه عقاید ایران قدیم پیش از زردشت فقط در سنتهای زردشتی و هندی حفظ شده است و مستقلاً جدا از این دو سنت وجود ندارند، با این همه می‌توانیم تعداد بسیاری از قدیم‌ترین اسطوره‌های ایرانی را بازسازی کنیم. تصویر قدیمیی که از عالم عرضه می‌شود مشتمل است بر زمینی مسطح و آرام که در اصل در آن هیچ‌گونه بدی وجود نداشت. این آرامش با دخالت شر به هم خورد و باعث پریشانی زندگی زمینی و آسمانی شد.

همان‌گونه که از یک قوم چادرنشین باستانی می‌توان انتظار داشت، اسطوره‌های هندوایرانیان غالباً بر نبردهایی متمرکزند که در طبیعت دیده می‌شوند یا طبیعت آن‌ها را منعکس می‌کند. خشکسالی و باران، رعد و برق و گرمای خورشید، همه در نظرایرانیان‌قدیم بازتابی از برخوردهای گیهانی بوده است. با این همه، این اساطیر باستانی را نمی‌توان صرفاً شکلی از پرستش طبیعت توصیف کرد: بعضی از خدایان کاملاً نمودار افکارانتزاعی هستند مانند «پیروزی». در حالی که بعضی خدایان با مشخصات انسانی توصیف می‌شوند،

۱. منظور گوشورون (Goshurvan یا Goshurun): «روان گاو» است. (م)
۲. در روایتهای پهلوی وی به برزخ رفت. (م)

بعضی دیگر چنین نیستند.

در نظر ایرانیان باستان امور ایزدی واقعیت‌هایی نیستند که با تجربهٔ انسانی فاصلهٔ بسیاری داشته باشند، بلکه عواملی در زندگانی روزانه‌اند. مراسم دینی را بر سر کوه‌ها اجرا می‌کردند و نه در معابدی کوچک و محدود. خدایان در همهٔ اجزاءِ گیهان ساری‌اند؛ چنانکه آتر، پسر خدا، هم در آسمان‌ها، هم در فضا و هم در آتش‌های کوچک خانگی حضور دارد. زندگانی روزانهٔ آدمی و زندگی مرتبط با مناسک او مستلزم تماس مستقیم و بی‌واسطه با موجودات ایزدی است. مناسک فقط از سرودهایی که برای موجودات دوردست ـ آسمان و خورشید و ستارگان ـ می‌خوانند، تشکیل نشده‌اند، بلکه سرودهایی را نیز در بر می‌گیرند که برای نیروهای موجود در آتش و هوم می‌خوانند (سرودهای مختص به «آتش» و «هوم»).

اساطیر ایران باستان تنها به نبردهای گیهانی و مفاهیم انتزاعی و شخصیت‌های مرتبط با مناسک نمی‌پردازند، بلکه با قهرمانان افسانه‌ای، شاه نمونه، قهرمان دلیر و پزشک اولیه نیز سر و کار دارند. همهٔ این دیدها در مورد انسان و جامعه و جهان و قدسیان در اسطوره‌های باستانی که زردشتیان و در مواردی هندوها آن‌ها را حفظ کرده‌اند، توصیف شده‌اند. به سبب طبیعت بس محافظه کارانهٔ این دو سنت دینی است که می‌توانیم عقاید مربوط به هزاران سال پیش را بازسازی کنیم.

اساطیر زردشتی

ستیز میان خدایان و دیوان

ثنویت مشخصهٔ دین زردشتی است، و آن اعتقاد به وجود دونیرویِ اساساً متضاد است که دست اندرکار عالمند. آریاهای باستان به دو نیروی متضاد «راستی» یا «نظم» (اَشَه[1]) و «دروغ» یا «بی‌نظمی» اعتقاد داشتند و این همان اندیشه‌ای است که دین زردشتی آن را اتخاذ کرد و گسترش داد. در این دین پیروان «راستی» اَشَوَن[2] و بدکاران یعنی پیروان «دروغ» دْرُوگْوَن[3] نامیده می‌شوند.

چنین می‌نماید که زردشت در سرودهایش این تصور را داشته که مخاطبان او با اسطوره‌ای آشنا بوده‌اند که در آن این ثنویت به صورت دو روح متضاد درآمده بود، زیرا چنین می‌گوید:

از دو روح[4] سخن خواهم گفت:
یکی از آن دو یعنی روح مقدس[5] در آغاز هستی به روح مخرب[6] گفت:
«نه اندیشه‌های ما با هم موافق‌اند، نه تعلیمات ما و نه نیروهای اندیشهٔ ما،
نه گزینش‌های ما، نه گفتار ما و نه کردار ما،
نه وجدان ما و نه روح ما.»
(یسن ۴۵ بند ۲، دوشن گیمن، سرودها، ص ۹۳)

1. Asha
2. ashavan
3. drugvan
۴. در متن اوستایی مینیو (mainyu) «مینو» آمده است. (م)
۵. در متن اوستایی سْپِنْتَه مَئینیو (Spenta Mainyu) «سپند مینو» آمده است. (م)
۶. در متن اوستایی اَنگْرَه مَئینیو (Angra Mainyu) «اهریمن» آمده است. (م)

این اندیشهٔ تضاد دو نیرو چنان در آیین زردشتی متأخر تحول یافت که دو نوع واژگان متفاوت (در متون) به کار رفته است. چنانکه وقتی زردشتیان به نیروهای خوب اشاره می‌کنند، کلمات «سر»[1] و «دست»[2] و «گفتن»[3] و «درگذشتن»[4] را به کار می‌برند، اما هنگامی که عضوی از نیروهای بد موردنظر است از کلمات «کَمال»[5] (کله) و «گَوْ»[6] (دست) و «دَوْ»[7] (هرزه گویی) و «مردن» (هلاک شدن) استفاده می‌کنند.

پیش از این ملاحظه کردیم که در نظر زردشتیان گناهی بزرگ‌تر از اینکه کسی نیک را با بد شریک بداند، نمی‌تواند وجود داشته باشد، یعنی کسی عقیده داشته باشد که جهان خوب آفریدهٔ اهریمن است. عکس این مطلب نیز کاملاً صادق است: گناهی بزرگ‌تر از این وجود ندارد که کسی خدا را با شر انباز کند. خوب و بد واقعیت‌هایی متضادند، همان‌گونه که تاریکی و روشنی، یا زندگی و مرگ. این‌ها جوهرهای متضادند نه اینکه فقط جلوه‌های متفاوتی از حقیقت واحدی باشند. شر فقط عدم خیر نیست، بلکه جوهر و نیرویی واقعی است. خوب و بد نمی‌توانند همزیستی داشته باشند، آن‌ها همدیگر را نابود می‌کنند و باید نهایتاً از دو علت اوّلی ناشی شده باشند که خود دشمن هم هستند و آشتی‌ناپذیر. تضاد خوب و بد، یا خدا و شیطان ـ اگر اصطلاحات مسیحیت را به کار بریم ـ اساس کل اسطوره‌شناسی، خداشناسی و فلسفهٔ دین زردشتی است. برای اینکه ببینیم این دو نیرو چگونه حاصل شده‌اند، باید نخست به تصور زردشتیان دربارهٔ نیروهای ایزدی و دیوی و سپس به اسطوره‌های آن‌ها نظر بیفکنیم.

۱. در اوستا وَغْذَنَه vaghdhana (م)
۲. در اوستا zasta (م)
۳. در اوستا mrav (م)
۴. در اوستا رَئِث reith (م)
۵. در اوستا کَمِرِذَه kameredha، در پهلوی kamāl (م)
۶. در اوستا و پهلوی gav (م)
۷. در اوستا dav، در پهلوی «دویدن» (م)

نیروهای خیر

اَهُورَه مَزدا، سرور دانا

اَهُورَه مَزدا[1] (اورمزد در متون بعدی) به معنی «سروَر دانا»، نامی است که زردشتیان به «خدا» داده‌اند. چنانکه از نام او بر می‌آید، ویژگی او خرد است، کسی است که نه فریب می‌خورد و نه می‌فریبد. این سرور، بخشنده و خیر مطلق است. او که پدر و مادر آفرینش است، مسیر خورشید و ماه و ستارگان را ساخته است. او بوده و هست و خواهد بود. به سخنی دیگر، او جاودانه است، اما در دوران کنونی قادر مطلق نیست، زیرا توانایی او به دلیل دشمن عمده‌اش یعنی اهریمن محدود است. اما زمانی خواهد رسید که بدی مغلوب شود و اهوره مزدا با قدرت مطلق فرمانروایی کند.

عباراتی که اورمزد با آن‌ها توصیف شده است، غالباً با طبیعت ارتباط دارند. او جامه‌ای مزین به ستارگان در بر دارد. زیباترین شکل‌های او شکل خورشید بر آسمان و تجسّم روشنی بر روی زمین است. گویند که «خورشید تیز اسب» چشم اوست. تختش در عرش اعلی، در نور آسمانی جای دارد و در آنجا درباری دارد و فرشتگانی که در خدمت اویند و فرمان‌هایش را اجرا می‌کنند. گرچه ممکن است گروهی این نمادپردازی[2] را حقیقی پنداشته باشند، اما نباید

1. Ahura Mazda   2. symbolism

تصور کرد که همهٔ زردشتیان بر این عقیده‌اند. بیشتر اسطوره‌ها، همان طور که خواهیم دید، خصوصیتی انتزاعی دارند.

در نظر زردشتیان اورمزد برتر از کلّ خیر مطلق است و با بدی هیچگونه ارتباطی ندارد. زردشتیان خدای مسیحیان را به سبب اینکه روا می‌دارد که آفریدگان او و حتی پسر خودش، دچار رنج شوند، محکوم می‌کنند. رنج بردن را بد می‌دانند، زیرا رنج «آفرینش خوب» را تباه می‌کند و این امری است که خدا اکنون نمی‌تواند اختیار آن را در دست داشته باشد. اما روزی بر آن چیره خواهد شد. خدا سرچشمهٔ همهٔ نیکی‌هاست: روشنایی، زندگی، زیبایی، شادی و تندرستی. او نیرویی‌است در پس هر سریری و سرچشمهٔ الهام همهٔ راستی‌هاست و نماد زمینی او مرد پارساست.

اَمِشَه سْپِنْتَه‌ها[1] (امشاسپندان)، پسران و دختران خدا

زردشت از هفت وجود یا «جلوهٔ» خدا سخن می‌گوید که خدا آنان را بر حسب ارادهٔ خود آفریده است. آن‌ها عبارتند از سْپِنْتَه مَیْنیو[2] (سپند مینو)، وُهُومَنَه[3] (بهمن)، اَشَه[4] (اردیبهشت)، خْشَثْرَه وَیْریَه[5] (شهریور)، اَرْمَیْتی[6] (اسپندارمد)، هَوْرْوَتات[7] (خرداد) و اَمِرِتات[8] (مرداد)، به ترتیب به معنی روح نیکوکار، اندیشهٔ نیک، راستی، شهریاری مطلوب، اخلاص، کمال و بیمرگی. مشخصهٔ اصلی خدا «روح نیکوکار» یا «آفریننده» است. این مشخصه منحصراً به خدا تعلق دارد، اماجلوه‌های‌دیگر تجلیاتی از خدا هستند که در هر یک از آن‌ها انسان می‌تواند سهیم باشد: این جلوه‌ها وسیله‌هایی هستند که خدا را به انسان و انسان را به خدا نزدیک می‌کند. زردشت اظهار می‌دارد که هر که به اهوره‌مزدا روی آورد و از او اطاعت کند، از طریق کارهای «اندیشهٔ نیک» به کمال و

۱. Amesha Spenta در پهلوی امشاسپندان. ما در این ترجمه همین صورت اخیر را به کار می‌بریم نک به ص ۱۴. (م)

2. Spenta Mainyu
3. Vohu Manah
4. Asha
5. Khshathra Vairya
6. Armaiti
7. Haurvatat
8. Ameretat

«بی‌مرگی» خواهد رسید (یسن ۴۵، بند ۵). به واسطهٔ «اندیشهٔ نیک» است که آدمیان راه «راستی» را دنبال می‌کنند و به «کمال» و «بیمرگی» دست می‌یابند و بدان وسیله به «شهریاری» می‌رسند. بدین‌گونه‌است که‌انسان می‌تواند در سرشت خدا سهیم باشد. در حقیقت وظیفهٔ دینی انسان این است که با منبع غایی یا آفریدگار یکی باشد.

مباحثات فاضلانهٔ بسیاری دربارهٔ اصل و منشأ این «جلوه‌ها» مطرح شده است. بعضی برآنند که‌اصل ومنشأ این شخصیت‌هاخدایان باستانی هستند. اما اصل آن‌ها هرچه باشد، آنچه بیش از همه مهم است، احساس آرمان‌های والا و اندیشهٔ عمیقی است که در بر دارند. در دین زردشتی متأخرتر تصویر پردازی تخیلی بیشتری در مورد این شخصیت‌ها که آن‌ها را با فرشتگان بزرگ مسیحی مقایسه کرده‌اند، به کار رفته است. اهوره مزدا را با «روح آفریننده» (سپند مینو) یکی شمرده‌اند و سْرَوْشَه[1] (سروش) به تعداد امشاسپندان افزوده گشته است تا ساخت هفتگانهٔ «سلسله مراتب» ایزدی تکمیل شود. همهٔ هفت (امشاسپندان) بر تخت‌های زرین در کنار اهوره مزدا در اقامتگاه خود یعنی «خانهٔ سرودها»[2] قرار دارند، عرش که راستکاران پس از مرگ به آن می‌رسند. هر یک از امشاسپندان بخشی از آفرینش را حمایت می‌کنند: بهمن حیوانات را، اردیبهشت آتش را، شهریور فلزات را، اسپندارمد زمین را، مرداد گیاهان را و خرداد آب را حمایت می‌کند. انسان تحت حمایت خود اهوره مزداست. این جاودانگان همگی چنان نقش مهمی را در دین زردشتی ایفا می‌کنند که جای آن داردکه بر هریک از آنان جداگانه نظری بیفکنیم.

وهُومَنَه (بهمن)، اندیشهٔ نیک

بهمن، نخستین زادهٔ خدا، در طرف راست اهوره مزدا می‌نشیند و تقریباً نقش مشاور را دارد. اگر چه او پشتیبان حیوانات سودمند در جهان است، با

1. Sraosha

۲. ترجمهٔ اوستایی Garo demāna، در پهلوی و فارسی «گرودمان» که به معنی عرش اعلی، بهشت به کار می‌رود. (م)

انسان نیز سروکار دارد. بهمن بود که آشکارا در برابر زردشت نمایان شد و اوست که گزارشی روزانه از اندیشه و گفتار و کردار مردمان تهیه می‌کند. پس از مرگ، بهمن روان پارسایان را خوشامد می‌گوید و آنان را به بالاترین قسمت بهشت رهنمون می‌شود. در پس این تصویرپردازی باز هم این اعتقاد وجود دارد که «اندیشهٔ خوب» (بهمن) مظهر خرد خداست که در وجود انسان فعال است و انسان را به سوی خدا رهبری می‌کند؛ زیرا از طریق «اندیشهٔ نیک» است که به شناخت «دینِ بهی» می‌توان رسید. دیوانی که بهمن با آنان مخالف است، عبارتند از «اَیْشْمَه»[1] (خشم) و آز (غلط اندیشی)[2] و بالاتر از همه، اَکَه مَنَه[3] (اَکُومَن: اندیشهٔ بد یا بی‌نظمی).

اَشَه[4] (اردیبهشت)، راستی

اردیبهشت که زیباترین امشاسپندان است، نه تنها در برابر ناراستی قرار می‌گیرد، بلکه نمایندهٔ قانون ایزدی و نظم اخلاقی در جهان نیز هست. شخص مؤمن اَشَوَن[5] یعنی «پیرو اشه» نامیده می‌شود. آنانی که اَشَه را نمی‌شناسند، از بهشت محروم‌اند، زیرا آنان بیرون از کل نظم خدا هستند. پارسایان نیایش می‌کنند تا بتوانند این فرمانروای بهشتی را ببینند و راهش را دنبال کنند و در بهشت پر از شادی او به سر برند. اشه نظم را در روی زمین نگاه می‌دارد، زیرا بیماری و مرگ و دیوان و جادوگران و آفریدگان شریر یعنی همهٔ آنانی را که با نظم جهانی که خواست خداست به مخالفت بر می‌خیزند، سرکوب می‌کند. اشه حتی نظم را در دوزخ نگاه می‌دارد و مراقبت می‌کند که دیوان بدکاران را بیش از آنچه سزاوار آنند، تنبیه نکنند. هماورد اصلی او ایـنْدرَه[6] (اندر) است، که

1. Aeshma

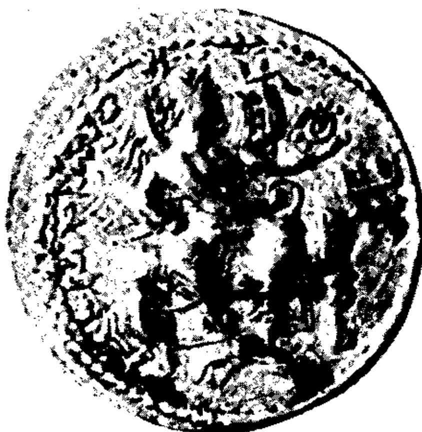
۲. آز پس از اهریمن بزرگ‌ترین دیو به شمار می‌رود. از این رو، بعضی از دانشمندان از جمله مؤلف معنایی بیش از معنی «آز و حرص» در مفهوم متداول برای آن قائلند. مؤلف، به پیروی از زنر، آن را در مفهوم «غلط اندیشی، کج‌اندیشی» و در واقع، هر نوع «بد اندیشی» گرفته است. (م)

۳. Aka Manah، در پهلوی اَکُومَن (Akoman). (م)

4. Asha

5. ashavan

۶. Indra، در پهلوی Andar (م)



بسیاری از دانشمندان این تصویر را که بر روی یکی از سکه‌های کوشانی دیده می‌شود، همان وهُومَنه (=وَهْمَن، بهمن) دانسته‌اند. این شخص بر تخت نشسته است و عصایی در دست و دیهیمی بر سر دارد که همگی بر قدرت شاهانه او دلالت می‌کنند.



«اَشی خْشو»ی (Ashaeixsho) کوشانی، اَشَه وَهیشْتَهْ (= اردیبهشت) ایرانی یا بهترین راستی، سومین امشاسپند. در این تصویر او را با هاله‌ای از نور می‌بینیم که دست خود را احتمالاً به منظور دعا دراز کرده است.



به‌رغم لباس نظامی رومی‌اش - زره و جوشن و کلاه خود کاکل‌دار - این تصویر همان شَوْرِاُورو (Shaoreoro)، خدای کوشانی است که احتمالاً گونه‌ای از خْشَثْرَه وَئیریَهْ (= شهریور) ایرانی، یعنی «شهریاری مطلوب» است.



اَرْدُخْشو (Ardoxsho) ، تصویری کوشانی که بعضی او را همان آشی‌اُخْشو (Ashi-Oxsho) ، مینوی تقدیر یا مینوی پاداش و دختر اَهورَه مزدا و خواهر مهر و سروش و رَشْن دانسته‌اند و بعضی دیگر او را با اَرْدویْ وَخْشَه (Ardvi Vaxsha) ، ایزد بانوی آب و رطوبت که متعلق به شرق ایران و مرتبط به اَرْدوی سُورا اَناهیتای بزرگ است ، یکی شمرده‌اند.

«روح ارتداد» در انسان است، زیرا ارتداد چیزی است که انسان را از قانون و نظم خدا دور می‌سازد.

خْشَثْرَه وَیْریَه (شهریور)، شهریاری مطلوب

از جهات بسیاری شهریور انتزاعی‌ترین امشاسپندان است. او مظهر توانایی، شکوه، سیطره و قدرت خداست. در جهان مینویی او نمایندهٔ فرمانروایی بهشتی است و در زمین نمایندهٔ آن سلطنتی است که با کمک کردن به فقرا و ضعفا و با چیرگی بر همهٔ بدی‌ها، ارادهٔ خدا را در آن مستقر می‌کند. به دلیل پشتیبانیش از فلزات، وی با جاری شدن فلز گداخته‌ای که در پایان جهان همهٔ مردمان را به آزمایش خواهد کشید، ارتباط دارد. از این رو، گفته می‌شود که خدا از طریق او پاداش و مکافات اخروی را تعیین می‌کند. هماورد اصلی او سَوْرْوَه[1] است که سرْدیو[2] «حکومت بد» و «هرج و مرج» و «مستی» است.

اَرْمَیْتی (اسپندارمد)، اخلاص

اسپندارمد دختر اهوره مزداست و در طرف چپ او می‌نشیند. چون زمین زیر نظر اوست، می‌گویند که به چهارپایان چراگاه می‌بخشد، اما خصوصیت راستین او از نامش برمی‌آید که «بجا اندیشی» یا «اخلاص» معنی می‌دهد. وی مظهر فرمانبرداری مؤمنانه، هماهنگی مذهبی و پرستش است. در مورد او می‌گویند که در برابر زردشت ظاهر شد، و این نمادی مناسب است برای نشان دادن فرمانبرداری صادقانه پیامبر نسبت به پیام خود و احساس مخلصانهٔ او. اسپندارمد وقتی که دزدان و مردان بد و زنان بی‌ملاحظه آزادانه روی زمین راه می‌روند آزرده می‌شود، اما زمانی که پارسایان به کشت و کار و پرورش چهارپایان می‌پردازند یا هنگامی که فرزند پارسایی زاده می‌شود، شادمان می‌گردد. هماوردان اصلی او تَرومَیْتی[3] (گستاخی) و پَریمَیْتی[4] (کج اندیشی) اند.

1. Saurva
2. arch-demon
3. Taromaiti در پهلوی تَرومَت. (م)
4. Pairimaiti

هَوْرْوَتات[1] (خرداد) و اَمِرتات[2]، (مرداد) کمال و بیمرگی

چون این دو موجود مادینه همیشه در متون با هم ذکر می‌شوند، در اینجا نیز با هم مورد بحث قرار می‌گیرند. خرداد که به معنی تمامیت، کلیت و پُری است (غالباً کمال معنی می‌شود)، مظهری است از مفهوم نجات برای افراد بشر. مرداد (تحت‌اللفظی به معنی بیمرگی) تجلی دیگر رستگاری و جاودانگی است. این دو امشاسپند با آب و گیاه ارتباط دارند و هدایای آنان ثروت و رمهٔ چهارپایان است، به‌گونه‌ای که این دو نمایندهٔ آرمان‌های نیرومندی، سرچشمهٔ زندگی و رویش هستند. هماوردان خاص آنان «گرسنگی» و «تشنگی»اند.

سْرَوْشَه[3] (سروش)، فرمانبرداری

سروش به‌معنی اطاعت یا انضباط، یکی از چهره‌های محبوب دین زردشتی است. این ایزد در همهٔ آیین‌های دینی حضور دارد، زیرا او در نیایش‌ها و سرودهای مردمان جای دارد و خدایی است که نیایش‌ها را به بهشت منتقل می‌کند. سروش را در سرودش به عنوان «سروَر مناسک دینی» به یاری می‌خوانند و از آنجا که مناسک زردشتی نیروی مؤثری است که بدی را نابود می‌کند، از این رو، سروش نیز چون جنگجوی مسلح و بهترین درهم‌کوبندهٔ «دروغ» توصیف شده است. با تبر جنگی‌اش کاسهٔ سر دیوان را خرد می‌کند و به اهریمن ضربت می‌زند، اما او بیش از همه مخالف اَیْشْمَه[4] (خشم) است. «فرمانبرداری» که تجسم کلام مقدس است، نیرویی است که در نبرد همیشگی علیه‌نیروهای‌مخرب‌شرپیروزی‌به‌همراه‌می‌آورد. خصوصیت‌انتزاعی‌این‌شخصیت روشن است، اما از تصویرپردازی اساطیری نیز عاری نیست. مثلاً سروش جهان را در شب هنگامی که دیوان این سو و آن سو پرسه می‌زنند پاسداری می‌کند. او نخستین کسی بود که گاهان را بر خواند و برسُم[5] یعنی شاخه‌های مقدسی را که

1. Haurvatat
2. Ameretat
3. Sraosha
4. Aeshma
۵. بَرسُم: دسته‌ای از شاخه‌های گیاه که روحانیان زردشتی در مناسک دینی آن را در دست می‌گرفتند و می‌گیرند. (م)

در مناسک به کار می‌رود، گسترد و دعاها را تقدیم اهوره‌مزدا کرد. خانهٔ هزار ستونی او در بالاترین قلهٔ کوه البرز (هَرَیْتی)[1] است. این خانه از درون، خود به خود روشن است و از بیرون، از ستارگان نور می‌گیرد. از آنجا چهار اسب سفید زیبا با پاهای زرین تندرو او را در گردونه‌اش به‌پیش می‌رانند. سروش کسی است که روان را پس از مرگ خوشامد می‌گوید و از آن مراقبت می‌کند. همراه با مهر و رَشْن بر داوری روان ریاست دارد (نک به ص ۹۶).

این تصویرپردازی اساطیری به خوبی روشنگر این نکات است: برداشت دین زردشتی از مناسک، تکیه بر اطاعت از کلام ایزدی، فرمانبرداری به عنوان تجسمی از کلام ایزدی، مناسک دینی و فرمانبرداری به عنوان نیروهایی که روان را محافظت و سرانجام سرنوشت او را تعیین می‌کنند. در دین زردشتی فرمانبرداری خصوصیتی انفعالی به شمار نمی‌رود، بلکه بیشتر نیرویی فعال و پیروزمند در نبرد با شر محسوب می‌شود.

این همان تصویری از «اطاعت» است که در گاهان می‌بینیم. زردشت زندگی خود را همراه با اندیشه و گفتار و کردار نیک و اطاعت و توانایی خویش، به خدا و به «راستی» پیشکش می‌کند. همچنین، اطاعت سرانجام موجب اجر و پاداش می‌شود. در نتیجه، در رسیدن به راه راست اهوره مزدا، «فرمانبرداری» از همه چیز برتر است. دانشمندان دربارهٔ ابهام مفهوم «فرمانبرداری» در گاهان این بحث را پیش می‌کشند که آیا «فُرمانبرداری» فقط یک مفهوم انتزاعی است یا یک خداست، اما شاید زردشت قصد این ابهام را داشته است. در کتابهای متأخر پهلوی گاهی سروش یکی از امشاسپندان به شمار آمده است، اما شاید این امر تحریف عمده‌ای در تعلیمات پیامبر، آن‌گونه که بعضی می‌پندارند، نباشد.

1. Haraiti



لوحه‌ای زرین از گنجینهٔ ناحیهٔ جیحون. این لوحه مردی را از سرزمین ماد نشان می‌دهدکه دسته‌ای از شاخه‌های برشم در دست دارد. گنجینهٔ جیحون را روستائیان در سال ۱۸۷۷ پیدا کردند و به نظر می‌رسد شامل پیشکش‌هایی باشدکه نذر معبدی شده است.

ایزدان، یا موجودات ستودنی

در دین زردشتی امشاسپندان تنها موجودات آسمانی نیستند، یَزَته[1]ها (= ایزدان) یعنی «موجودات پرستیدنی، ستودنی» نیز وجود دارند. در مجمع آسمانی، ایزدان از لحاظ رتبه در ردهٔ سوم بعد از اهوره مزدا و امشاسپندان قرار دارند. اگرچه ایزدان اصولاً بی‌شمارند، اما بدیهی است که بعضی چهره‌ها بر دیگران تفوق دارند و اینان عمدتاً ایزدانی هستند که روز خاصی از ماه در تقویم زردشتی به آنان اختصاص دارد. مهمترین آنان مانند مهر (میثْرَه[2]) و ناهید (آناهیتا[3]) معمولاً سرود یا «یشتی[4]» مخصوص به خود دارند. از آنجا که دربارهٔ ایزدان عمده‌ای چون وای، ناهید، هوم، آتَر، بهرام، رَپیثوین و مهر درجای دیگر این کتاب بحث کردیم، موردی ندارد که فهرست کاملی از آن‌ها را در اینجا بیاوریم. به جای آن، بهتر است که بر همهٔ آنان به صورت یک گروه نظری بیفکنیم. به طور کلی، احساس می‌شود که آنان یا مینوهای نگاهبان خورشید و ماه و ستارگان و غیره هستند یا تجسمی از مفاهیم انتزاعی مانند دعا و راستی و آشتی. اگر این دین را دینی معتقد به خدایان بسیار به شمار آوریم و ایزدان را خدایانی از مجموعهٔ خدایان، مانند شخصیت‌های اساطیر یونان باستان، بدانیم، لااقل در مورد دین زردشتی کنونی، به خطا رفته‌ایم. زردشتیان اعتقاد دارند که اورمزد چنان بزرگ و والاست که انسان نباید با تظلم‌های کوچک، توبه‌ها و پیشکش‌های خود خاطر او را آشفته کند. به جای او، مردم نگهبان خاص خود را انتخاب می‌کنند و بدو تقرب می‌جویند. این کار به این معنی نیست که آنان عشق و قدرت و فرمانروایی اهوره مزدا را بزرگ ندارند یا نستایند، همانگونه که کاتولیک‌های رومی با درخواست کمک و آسایش از قدیسان عشق به خدا را از نظر دور نمی‌دارند. بنابراین، پارسیان (= زردشتیان) به حق ادعا می‌کنند که قرینهٔ حقیقی ایزدان (زردشتی)، خدایان متعلق به «مجموعهٔ خدایان دوران قدیم

1. Yazata
2. Mithra
3. Anahita
۴. Yasht : سرودهایی به زبان اوستایی مختص به ایزدان. (م)

(یونان)[1]» نیستند، بلکه قدیسان یا فرشتگان مسیحیت‌اند.

بنابر این، در دین زردشتی ایزدان موجودات جهان مینویی هستند. به‌طور خلاصه، زردشتیان به یک خدا یا نیروی غایی یعنی اهوره مزدا اعتقاد دارند که نیکی و خرد و دانایی مطلق است و انسان می‌تواند با بهره داشتن از جلوه‌های مختلف شخصیت او و با دنبال کردن راه «اندیشهٔ نیک» و «راستی»، در وجود او شریک باشد. ارادهٔ او را در جزئیات امور تعدادی از «فرشتگان» به مرحلهٔ اجرا در می‌آورند که خود مورد عشق و علاقهٔ مؤمنانند، اگر چه هیچکدام از آنان هرگز نمی‌توانند جای «سرور دانا» (اَهُورَه مَزدا) را بگیرند.

متضاد درگاه‌بهشتی، جهان «روح شر» (= اهریمن) است و اینک بدان می‌پردازیم.

1. Pagan

نیروهای شر

متن‌های ایرانی برای خواننده شکی دربارهٔ طبیعت هراس‌انگیز و پست جهان دیوی برجای نمی‌گذارند، ولی این دنیا ندرتاً با همان بیان روشنی که دنیای بهشتی توصیف می‌شود، وصف می‌گردد. در چنین نظام مرتبی دیوان بزرگ به اندازهٔ فرشتگان درست جا نیفتاده‌اند و ما فقط می‌توانیم طرح سلسله مراتب آنان را بازسازی کنیم، زیرا آنان در پایان جهان هر کدام در برابر یکی از موجودات ایزدی قرار می‌گیرند. این فقدان نظام نمی‌تواند غیرعمدی باشد، چون یکی از خصوصیات عمدهٔ شر بی‌نظمی و ناهماهنگی آن است.

اَنْگْرَه مَینیو[1] (اهریمن)

اَنْگْرَه مَینیو که نامش به صورت اهریمن در فارسی میانه می‌آید، رهبر گروه دیوان است. گرچه اسمش در گاهان به صورت نام خاص ذکر نمی‌شود، ولی خود این ترکیب به کار می‌رود و فکر حضور «وجود شریر» کاملاً هویداست. هدف او ویران کردن و تخریب جهان است. او در «جایگاه شرارت»

1. Angra Mainyu

یا «جایگاه بدترین اندیشه[1]» اقامت دارد و گویند که دیوان «زاده‌های هدف بد» هستند. چون در گاهان در این مورد، مانند موارد دیگر، شخصیت‌ها به صورت انتزاعی خود توصیف می‌شوند، بنابراین، برای توصیف‌های اساطیری باید به متن‌های بعدی روی آورد. اهریمن دیو دیوان است و در مغاکی در تاریکی بی‌پایان در شمال که بر حسب سنت جایگاه دیوان است، اقامت دارد. نادانی و زیان رسانی و بی‌نظمی ویژگی‌های اهریمن‌اند. او می‌تواند صورت ظاهریش را عوض کند و به شکل چلپاسه و مار یا مرد جوانی ظاهر شود. هدف او همیشه نابود کردن آفرینش اورمزد است و برای رسیدن به چنین مقصودی به دنبال اعمال آفریدگار است تا آن‌ها را به تباهی بکشاند. همان‌گونه که اورمزد زندگی را می‌آفریند، اهریمن مرگ را به وجود می‌آورد؛ در برابر تندرستی بیماری را و در برابر زیبایی زشتی را ایجاد می‌کند. همهٔ بیماری‌های مردم به تمامی از اهریمن ناشی می‌شوند. تولد زردشت ضربهٔ بزرگی بر اهریمن بود که کوشید تا پیامبر را بفریبد و او را به سوی بدی سوق دهد، اما طرفی بر نبست. در پایان جهان، اهریمن به‌رغم همهٔ کوشش‌هایش شکست می‌خورد و آفرینش بد او نابود می‌شود. درخور توجه است که در متن‌های متأخر آمده است که اهریمن صورت مادی (= «گیتی») ندارد. چنین می‌نماید که این فکر از اینجا ناشی می‌شود که جهان مادی آفریدهٔ خداست و در نتیجه الزاماً باید خوب باشد. چون خوب و بد نمی‌توانند همزیستی داشته باشند، در نتیجه اهریمن نمی‌تواند صورت مادی داشته باشد، بلکه فقط می‌تواند مانند انگلی در تن آدمیان و حیوانات جای گیرد، و این را نمی‌توان هستی مادی حقیقی به شمار آورد.

اَیْشْمَه[2]، خشم

اَیْشْمَه یعنی دیو خشم وغضب وخشونت‌بی‌حد، تجسم‌بی‌رحمی و قساوت

۱. این مفهوم بعدها به صورت «دوزخ» درآمده است. (م)

2. Aeshma

است که پیوسته درصدد برانگیختن ستیز و جنگ است و وقتی دیگر نمی‌تواند برای «آفرینش خوب» شری به وجود آورد، توجهش را به سوی «آفرینش بد» معطوف می‌دارد و در اردوی دیوان نزاع برپا می‌کند. در یورشش بر آدمیان، به ویژه زبان بدکاران او را یاری می‌دهد، زیرا اینان خشم و غضب را برمی‌انگیزند. «خشم» آنانی را که تحت تأثیر مسکرات قرار می‌گیرند، همراهی می‌کند و دیوان «ژولیده‌مو» فرزندان او به‌شمار می‌روند. سروش که تجسم فرمانبرداری و اخلاص دینی است، از اعمال مخرّب او در جهان جلوگیری می‌کند و همین نیروست که سرانجام جهان را از دست خشم رهایی می‌بخشد.

اَژی دَهاکَه[1] (ضحاک)

اصطلاح «دروج»، «دروغ» یا «فریب» غالباً به عنوان لقبی برای اهریمن (اَنگْرَه مَیْنیُو) یا برای دیو خاصی، یا همچنین برای طبقه‌ای از دیوان که مشهورترین آن‌ها ضحاک (اَژدی دَهاکَه) است، به کار می‌رود. وی چهره‌ای است که قبلاً هم به او برخورده‌ایم (نک به ص ۴۹، ۶۰، ۶۲ و غیره). ضحاک که دارای سه سر و شش چشم و سه پوزه است، روشن‌تر و اساطیری‌تر از دیوان دیگر توصیف شده است. بدن او پر از چلپاسه و کژدم و دیگر آفریدگان زیانکار است به طوری که اگر آن را بدرند، همهٔ جهان از چنین آفریدگانی پرخواهد شد. ضحاک در موقعیتی به ناهید (اَناهیتا) صد اسب و هزار گاو نر و ده هزار گوسفند قربانی تقدیم داشت و درخواست کرد که بتواند زمین را از جمعیت خالی کند ـ و این آرزوی همیشگی او بود. در موقعیتی دیگر از کاخ ناخجسته خود که دارای تیرک‌های زرین و تخت و سایبان است، با تقدیم قربانی به وای تقرب جست، اما هردو موجود ایزدی (ناهید و وای) خواست‌های ویرانگرانهٔ او را رد کردند.

1. Azhi Dahaka

این فرزند اهریمن که انباشته از میل به تخریب بود، درصدد خاموش کردن شعلهٔ آتش مقدس برآمد، اما جم قهرمان او را از این کار بازداشت. ضحاک انتقام خود را از او گرفت، زیرا نه تنها دختران این فرمانروای بزرگ را ربود، بلکه خود جم را هم با اره به دو نیم کرد. اما حلاوت پیروزی ضحاک عمری کوتاه داشت، زیرا فریدون قهرمان دختران جم را آزاد ساخت و ضحاک را در کوه دماوند زندانی کرد. او تا پایان تاریخ جهان در آنجا باقی می‌ماند و آنگاه دوباره به جهان حمله می‌کند و یک سوم آفریدگان را می‌بلعد و به آتش و آب و گیاه آسیب می‌رساند تا سرانجام به دست گرشاسب که دوباره زنده گشته[۱]، کشته شود.

طبیعت شر

این‌ها سه دیوی هستند که به روشن‌ترین وجهی توصیف شده‌اند. در مورد دیوان دیگر فقط نامشان را می‌دانیم ولی از خصوصیاتشان اطلاع کمی داریم. با این همه، حتی از این شواهد اندک نیز می‌توانیم تصویر نسبتاً روشنی از خصوصیت کلی شر و مظاهر آن به دست آوریم. «رشک» و «خودپسندی» و «کاهلی» و «غلط اندیشی[۲]» از زمرهٔ دیوانند. یکی از دیوان که غالباً از او نام برده می‌شود، «دروج نَسو»[۳] یا دیو لاشه است که تجسم روح تباهی و تلاشی و سرایت بیماری‌ها و ناپاکی است. یکی دیگر از نیروهای شر «جَهی»[۴] است که تجسم مادینه و اهریمنی هرزگی است. یاتوها (= جادوگران)[۵] یعنی ساحران یا جادوگران مظاهر دیگری از نیروهای مخرب شر هستند.

بنابراین، کل شخصیت شر منفی است: هدف‌های او خراب کردن و فاسد کردن و بدشکل کردن است. بزرگ‌ترین کار او وارد آوردن رنج و مرگ و فساد

۱. نک به ص ۶۲. (م)
۲. منظور دیو آز است (نک به ص ۷۲). (م)
۳. Druj i Nasu، دروج به معنی «دیو» و نَسو به معنی «لاشه، جسد» است. (م)
4. Jahi
5. Yatu

و تباهی آشکار بر انسان، سردستهٔ آفریدگان خداست. هرچه در انسان و در جهان بد است، چه بدی جسمانی و چه بدی اخلاقی، کار اهریمن است. زردشتیان از جهت اصول عقاید دینی با مسئله‌ای در مورد علت وجود شر در جهان که بیشتر مذاهب توحیدی باید به آن بپردازند، یعنی این که چرا خدا رنج کشیدن را جایز می‌شمرد، مواجه نیستند. پاسخ دین زردشتی این است که خدا آن را جایز نمی‌شمرد. شر واقعیتی است که خدا در حال حاضر اختیار آن را در دست ندارد، اما سرانجام روزی پیروزی از آن اوست. تاریخ صحنهٔ نبرد میان این دو قدرت است. اکنون به مفهوم این تاریخ در اسطوره‌های آفرینش و مرگ افراد بشر و پایان جهان می‌پردازیم.

اسطورهٔ آفرینش

اورمزد که در اوج یعنی در روشنی بی‌پایان مستقر است، با اهریمن شریر که در عمیق تاریکی قرار دارد، تماس مستقیمی ندارد، زیرا میان این دو خلأ است. بنابراین، نیروی هر کدام در برابر دیگری محدود است و خلأ هرکدام از آن دو را از جهت مکان محدود می‌سازد. اورمزد جاودانی است، اما اهریمن چنین نیست، زیرا روزی نابود خواهد شد.

در آغاز هر دو وجود داشتند بی‌آنکه به نبرد بپردازند. اورمزد با علم مطلق خود از وجود «روح بد»، یعنی اهریمن، آگاه بود، ولی اهریمن که همیشه نادان واحمق است، از هستی اورمزد آگاهی نداشت. به محض اینکه اورمزد و روشنی را دید، طبیعت ویرانگرش او را به حمله و تخریب وادار کرد. اورمزد به او پیشنهاد آشتی داد به شرطی که «آفرینش خوب» را ستایش کند. اما اهریمن که دیگران را مثل خود می‌پندارد، گمان کرد که پیشنهاد آشتی فقط می‌تواند از موضع ضعف باشد. از این رو، آن را نپذیرفت و بر آن شد که هرچه را دیده بود، نابود کند. اورمزد می‌دانست که اگر قرار شود نبرد تا ابد ادامه یابد، اهریمن به راستی تهدید خود را عملی می‌سازد. از این رو، پیشنهاد کرد که دورانی برای نبرد معین گردد. اهریمن از روی کندهوشی آن را پذیرفت و بدین‌گونه سرنگونی نهایی خویش را مسجل ساخت. چنین می‌نماید که نکته‌ای که در پس این تفکر نهفته است، این است که اگر «شر» را بگذارند که به آرامی و به تدریج بی‌مزاحمت به عمل بپردازد، می‌تواند دست به درهم شکستن و تخریب زند، اما

اگر به صحنهٔ نبرد کشیده شود و درگیر جنگ شود و به او فهمانده شود که وجود او از بهر چیست، نمی‌تواند توفیق یابد.

بنابر سنت زردشتی مقبول همگان (=ارتدکس[1])، طول تاریخ جهان دوازده هزار سال است. نخستین سه هزار سال دورهٔ آفرینش اصلی است؛ دومین سه هزاره بنا به خواست اورمزد سپری می‌شود؛ سومین سه هزاره دوران آمیختگی خواست خیر و شر است و در چهارمین دوره اهریمن شکست خواهد خورد. در آیین زروانی که مهم‌ترین بدعت در دین زردشتی است، این دوازده هزار سال به صورت کاملاً متفاوتی تقسیم شده است. نه هزار سال نخستین دوران فرمانروایی شر است و سه هزار سال انجامین زمان شکست آن است. شاید این صورت اخیر سنت قدیمی‌تری باشد.

بعد از تعیین دوران نبرد، اورمزد اَهُونَوَر[2] راکه دعای مقدس دین زردشتی است، برخواند. با شنیدن این هستهٔ «دین بهی»[3]، اهریمن ناتوانی خود را درشکست دادن نیروهای خیر دریافت و باز به دوزخ فرو افتاد و به مدت سه هزار سال در آنجا بی‌هوش ماند.

چون اورمزد می‌دانست که اهریمن طبیعت ویرانگری خود را هرگز عوض نمی‌کند، به آفریدن مخلوقات پرداخت. از همان جوهر روشنی خویش، صورت روحانی (یا «مینویی») آفریدگان خویش را به وجود آورد. نخست امشاسپندان را آفرید و سپس ایزدان را، و سرانجام به آفرینش جهان پرداخت: نخست آسمان، بعد آب و زمین و گیاه و حیوان و سرانجام انسان را آفرید. همهٔ این آفریدگان کاملاً مستقل از اهریمن هستند و به هیچ روی در نیکبختی‌شان متکی به او نیستند، زیرا اورمزد برعکس اهریمن درصدد چیزی بر نمی‌آید که نتواند بدان دست یابد. آفریدگان تماماً به خدا تعلق دارند. اورمزد هم مادر و هم پدر آفرینش است: گفته می‌شود که به عنوان مادر، نطفهٔ جهان مینویی در او بسته می‌شود و به عنوان پدر، آن‌ها را به صورت مادی (= «گیتی») به دنیا می‌آورد.

1. orthodox　　2. Ahunavar

۳. دین بهی، دین خوبی = دین زردشتی. (م)

اهریمن به نوبهٔ خود زادگان خویش را از طبیعت بد خود می‌آفریند، یا بهتر بگوییم، بدآفرینی می‌کند و موجب پیدایش همهٔ موجودات شریر، مانند گرگ و قورباغه و گردباد و طوفان و جذام و مانند آن‌ها می‌شود.

اسطورهٔ آفرینش زردشتی بر پایهٔ تصور باستانی از عالم قرار دارد. اما در اینجا اورمزد است که آسمان را می‌آفریند. آسمان نه تنها پوشش سختی است که جهان را در بر می‌گیرد، بلکه زندانی نیز هست که اهریمن در آن به دام افتاده است. هنگامی که اول بار آفریدگان به‌وجود آمدند، در حالت «مینویی» بودند: درخت‌بدون پوست وخار بود، و گاو سفید و درخشنده همچون ماه، و گیومرث که نمونهٔ نخستین انسان است، همچون خورشید می‌درخشید. این حالت مینویی با حملهٔ سخت اهریمن به جهان برهم خورد.

پس از آنکه اهریمن بیهوش به دوزخ افتاد، دیوان کوشیدند تا او را از بیهوشی به در آورند و بدو قول دادند که به آفریدگان حمله کنند و آنان را دچار درد و اندوه کنند، اما هیچ سودی نداشت. آنگاه جَهی بدکار که تجسم همهٔ ناپاکی‌های زنانه است، سر رسید و قول داد که «مرد راستکار»[1] و «گاو»[2] را دچار چنان رنج‌های بی‌شماری‌کند که زندگی در نظرشان‌بی‌ارزش شود. جَهی همچنین قصد خود را برای حمله به آب و زمین و گیاه و آتش و در واقع به همهٔ آفریدگان ابراز داشت. بدین‌گونه اهریمن جانی تازه گرفت و برای سپاسگزاری، این آرزوی جَهی را برآورده ساخت که مردان آرزوی او را کنند. آنگاه اهریمن به همراهی همهٔ دیوان از جای برخاست تا به جهان حمله کند. آسمان را شکافت و به درون آن آمد و آسمان از او ترسید «همچون بره از گرگ». از آب گذشت و به وسط زمین رسید و به آفریدگان مادی («گیتی») حمله کرد. زمین چنان تار شد که در هنگام ظهر مانند شب تاریک می‌نمود. آفریدگان سهمناک بر روی زمین رها شدند و پلیدی آن‌ها چنان همه جا را فراگرفت که حتی به اندازهٔ نوک سوزنی از زمین از آلودگی بر کنار نماند. گیاه زهرآلود شد و پژمرد. اهریمن به

۱. منظور از «مرد راستکار» گیومرث، نمونهٔ نخستین انسان است. (م)
۲. منظور از گاو، نمونهٔ اولیهٔ چارپایان است. (م)

گاو و گیومرث روی آورد و آن دو را به «آز و نیاز و درد و گرسنگی و بیماری و عیب و کاهلی» دچار کرد. پیش از آنکه اهریمن به سوی گاو بیاید، اورمزد بدو بنگ داد تا رنج مرگ را بر او آسان کند، اما سرانجام شیر او خشکید و مرد. آنگاه نیروی هزار دیو مرگ‌آفرین بر «انسان»[1] که متحد اصلی خدا و دشمن بزرگ شر است روی آورد، اما حتی اینان نیز نتوانستند پیش از آن که اجل او فرا رسد او را بکشند، زیرا فرمانروایی «انسان» سی‌سال تعیین شده بود. همه چیزها خراب شد، دود و تاریکی با آتش درآمیخت و آفریدگان مقدس تغییر شکل دادند. به مدت نود روز موجودات «مینویی» با دیوان در جهان مادی به نبرد پرداختند؛ هماورد هرکدام از فرشتگان بزرگ[2] سَرْدیوی[3] بود و هر چیز خوبی مورد حملهٔ همتای خود قرار گرفت: «دورغ» در برابر «راستی»، «افسون جادوگری» در برابر «کلام مقدس»[4]، «افراط» و «تفریط» در برابر «اعتدال»، «کاهلی» در برابر «کوشایی»، «تاریکی» در برابر «روشنی»، «نابخشایندگی» در برابر «بخشایش». بر هر چه در همهٔ جهان مادی و در سپهر بود حمله شد و سرانجام «انسان» نیز کشته شد.

این زمان چنین می‌نمود که حملهٔ اهریمن کاملاً موفقیت‌آمیز بوده و آفریدگان خوب تماماً نابود گشته‌اند، و چنین می‌نمود که حرکت نامنظم که دستاورد شر است بر نظم و آرامش پیروز شده و کار اورمزد به ظاهر ناموفق بوده است.

با این همه، به‌رغم همهٔ این ظواهر، کار «خیر» به پایان نرسیده بود، زیرا زحمت شر تازه شروع شده بود. اهریمن پس از این پیروزی نمایان در پی آن برآمد که به جایگاه طبیعی خود که تاریکی است، بازگردد، اما دریافت که هم «مینوی آسمان» که همچون مردجنگجویی زره برتن داشت، و هم «فرَوَشی»های[5]

۱. منظور «گیومرث»، نخستین انسان است. نک به ص ۸۷ (م)

۲. یعنی امشاسپندان نک به ص ۱۴ و ۷۰. (م)

3. arch-demon

۴. در پهلوی مانْسَرسْپَند (Mansarspand). (م)

5. fravashi

(فرَوَهْرهای) مردمان راه را بر او بسته‌اند. «فرَوَشی»ها گروه معروفی در اساطیر ایرانی هستند. همان‌گونه که هر یک از آفریدگان مادی یک اصل «مینویی» دارد، انسان نیز یک «خود» آسمانی دارد که «فرْوَشی» اوست. هر بدیی که آدمی در روی زمین بکند، «خود» آسمانی و حقیقی او تأثیرناپذیر باقی می‌ماند، و فقط وجود زمینی انسان است که به سبب گناهانش در دوزخ رنج می‌برد (گرچه در متنی آمده است که حتی «فروشی»ها هم ممکن است به دوزخ روند). گروه «فروشی»های مقدس به میل خود داوطلب شدند که اورمزد را در نبرد یاری کنند، و همچون «سواران دلاور نیزه به دست» به صف ایستاده‌اند و اهریمن را از فرار از زندانی که خود به زور در آن وارد شده است، باز می‌دارند.

اهریمن که بدین گونه در جهان دشمن زندانی شده بود، پی برد که زندگی آغاز به شکوفایی کرده است. تیشْتَر[1] باران ایجاد کرد؛ آب‌ها آفریدگان بد را شستند و به درون سوراخ‌های زمین بردند و زمین بارور شد. ولی ماجرا به پایان نرسیده بود، زیرا در پس این پیروزی ظاهری، تخم شکست اهریمن کاشته شد. چون «گاو» درگذشت پنجاه و پنج نوع غله و دوازده نوع گیاه دارویی از اندام‌های او روییدند و نطفهٔ او به ماه رسید و در آنجا پالوده شد و انواع مختلف حیوانات از آن به وجود آمدند. به همین گونه، چون «انسان» درگذشت، نطفهٔ او بر زمین فرو رفت. از تن او که از فلز بود، انواع مختلف فلزات به زمین رسید و از نطفهٔ او مَشْیَه و مَشیانه[2] (مشی و مشیانه) که نخستین زوج بشر بودند، از زمین روییدند.

همان‌گونه که آسمان و آب (تیشتر) و «گاو» و «انسان» با اهریمن به نبرد پرداختند، گیاه و زمین و آتش و اعضای دیگر آفرینش نیز با وی به ستیز برخاستند. زندگی پیروز شد و مرگ که کار اهریمن است شکست خورد، زیرا از مرگ زندگی حاصل شد و نعمت‌های زندگی فراوان‌تر از قبل گشت. از گاو

۱. در مورد تیشتر نک به ص ۳۶. (م)

2. Mashya Mashyane

واحدی انواع گوناگون حیوانات به وجود آمدند و از «انسان»[1]، پدر و مادر نسل بشر پیدا شدند.

> هرگز از زمان آفرینش تا «بازسازی جهان»[2] به صورت خالص، زمین از انسان تهی نبوده است و نخواهد بود، و اهریمن که عاری از خوبی است، این کامروایی را در نمی‌یابد.
> (دادِستان دینیگ، ۳۴، بند ۲، زنر، طلوع و غروب دین زردشتی، ص ۲۶۱)

گرچه اهریمن می‌تواند افراد بشر را بکشد، اما به طور کلی شمار آدمیان پیوسته رو به افزایش است که نه تنها حمله‌های او را به شکست مبدل می‌سازند، بلکه حتی آن حمله‌ها را متوجه خود او می‌کنند.

۱. منظور گیومرث، پیش نمونهٔ بشر است. نک به ص ۸۷ و ۸۸. (م)

۲. فرشگرد. نک به ص ۳۱. (م)

نخستین پدر و مادر بشر

نخستین زوج بشر[1] از نطفهٔ گیومرث که در زمین ریخته بود، بیرون آمدند. نخست به شکل گیاهی پیوسته به هم روییدند به طوری که تشخیص این که کدام مرد است و کدام زن ممکن نبود. این دو با هم درختی را تشکیل می‌دادند که حاصل آن ده نژاد بشر بود. سرانجام وقتی به صورت انسان درآمدند، اورمزد مسئولیت‌های‌شان را به آنان آموخت:

> شما تخمهٔ بشر هستید، شما نیای جهان هستید، به شما بهترین اخلاص[2] را بخشیده‌ام، نیک بیندیشید، نیک بگویید و کار نیک کنید، و دیوان را مستایید.
> (بندهشن بزرگ، ۱۴، ۱۱، ترجمهٔ ب. ت. انکلساریا، زَنْدآگاهی، ص ۱۲۹)

اما شر در آن نزدیکی در کمین نشسته بود تا آنان را از راه راست منحرف کند. اهریمن بر اندیشهٔ آنان تاخت و نخستین دروغ را بر زبان آوردند ـ گفتند که اهریمن آفریدگار است. بدین گونه، انتساب اصل جهان به شر، نخستین گناه بشر بود، و از نظر زردشتیان این بدترین گناه است.

از این لحظه به بعد سرگردانی نخستین زوج در زندگیی که خدا برای آنان در نظر گرفته بود، آغاز گشت و در زندگی دچار سر درگمی شدند. قربانیی

۱. مَشْیه و مشیانه. (م) ۲. در متن پهلوی: «کامل اندیشی». (م)

کردند که ایزدان را خوش نیامد و به نوشیدن شیر پرداختند. گرچه چاه کندند، آهن گداختند، افزارهای چوبی ساختند و در کار ـ که در دین زردشتی فضیلت به شمار می‌رود ـ با هم سهیم شدند، اما حاصل آن آرامش و پیشرفت و هماهنگی که باید ویژگی جهان باشد، نبود بلکه نتیجهٔ آن خشونت و شرارت بود. دیوان اندیشهٔ نخستین زوج بشر را با این اغوا که پرستش آنان بر پرستش خدا ترجیح دارد، تباه ساختند و به مدت پنجاه سال میل به هم‌آغوشی را از آنان ربودند که از نظر اخلاقی موجب تباهی آنان شد. در این اسطوره بعضی تعلیمات مشخصهٔ زردشتی را می‌توان دید: دورنمایی از جهان و از کار و از تولید مثل. تجرد در دین زردشتی به هیچ روی تقوی به شمار نمی‌رود؛ در حقیقت درست عکس آن است، زیرا تجرد «آفرینش خوب» اورمزد را از افزایش باز می‌دارد و در نتیجه، موجب غفلت از یکی از وظائف اساسی دینی که بر هر مرد و زن فریضه است، می‌گردد. وقتی هم نخستین زوج فرزندانی پیدا کردند، آن‌ها را خوردند تا اینکه اورمزد شیرینی فرزند را برگرفت. آنگاه، سرانجام، مَشْیَه و مَشیانه وظیفهٔ خویش را با به دنیا آوردن همهٔ نژادهای بشر به انجام رسانیدند.

خدا و انسان

جهان شش هزار سال قبل از حملهٔ اهریمن وجود داشت. به مدت سه هزار سال در حالت مینویی محض بود و به مدت سه هزار سال شکل مادی داشت، با این همه، به «مینو» پیوسته بود. جهان را اورمزد آفریده است تا با بدی نبرد کند. حملهٔ اهریمن به جهان همهٔ بدی‌های اخلاقی و جسمانی را در آن ایجاد کرد. از حملهٔ او، بر جهان و گیاهان و جانوران و انسان و حتی کلّ عالم ضربه وارد شد، اما اهریمن هر چه بکوشد، نمی‌تواند بر اصل زندگی فائق آید. چون نخستین انسان درگذشت، نطفهٔ خود را بیرون ریخت که از آن نخستین زوج بشر به وجود آمدند. اگر چه این نخستین زوج نیز به نوبهٔ خود دچار انواع حمله‌های سخت و اغواها شدند، اما نسل بشر رو به افزایش گذاشت.

عقیدهٔ اساسی این است که تاریخ جهان تاریخ جدال میان خیر و شر است. در این نبرد انسان فطرتاً یاور خداست. وی نه برای بازی آفریده شده است، همانند بعضی از سنت‌های هندی، و نه موجودی است که تجلی‌گاه شکوه خدا باشد. خدا به انسان نیاز دارد، همان‌طور که انسان به خدا. جهانی که انسان در آن زندگی می‌کند، گرچه از حمله‌های شر آلوده گشته است، اما اساساً خوب است، زیرا خدا پدر و مادر آن است. انکار این موضوع یکی از گناهان اساسی دین زردشتی است. برخلاف مذاهب هلنی، زردشتیان با بی‌لطفی ماده را با روح

مقایسه نمی‌کردند؛ آنان معتقد بودند که برای رسیدن به هستی آرمانی باید آن دو با هم در هماهنگی کامل باشند، و این همان هستیی است که تاریخ به سوی آن در حرکت است و در پایان جهان، یا بهتر بگوییم در هنگام «بازسازی جهان»، تحقق می‌یابد.

اسطوره‌های پایان جهان

معاد، یعنی تعلیمات مربوط به آخرین امور جهان، رکن اساسی و شناخته شده‌ای در تعلیمات دین زردشتی است. بسیاری بر این اندیشه‌اند که این تعلیمات منبعی است که هم بر عقاید شرقی و هم بر عقاید غربی تأثیر گذاشته است - آیین‌های هندی و بودایی در شرق و آیین‌های یهودی و مسیحی در غرب.

تعلیمات دین زردشتی در مورد پایان کار جهان شامل دو بخش است: پایان زندگی فرد با فرا رسیدن مرگ و «پایان» جهان. این دو مطلب را به نوبت مد نظر قرار می‌دهیم.

اعتقاد به زندگی پس از مرگ در زمان نسبتاً متأخری بخشی از اصول عقاید دینی یهودیان را تشکیل می‌دهد، اما این اعتقاد از قدیم‌ترین زمان‌ها بخش عمده‌ای از تفکرات ایرانی بوده است. جاودانگی تنها به معنی نوید پاداش اخروی نیست، بلکه در حقیقت جایگاه حقیقی انسان است، زیرا آنچه به ظاهر انسان را نابود می‌کند، یعنی مرگ، سلاح اهریمن است. انسان برای زیستن ساخته شده است و نه برای مرگ. اگر فرضاً مرگ سخن آخر باشد، در این صورت اهریمن پیروزمند نهایی است و نه خدا.

زندگی پس از مرگ

پس از مرگ روان به مدت سه شب پیرامون تن می‌گردد. نخستین شب به

سخنان خود در زندگی گذشته‌اش می‌اندیشد، شب دوم به اندیشه‌هایش و شب سوم به کردارهایش. این سه شب زمان تأسف روان است بر تن، تأسف بر مرگ تن، و نیز زمانی است که روان و تن آرزوی دوباره یکی شدن را دارند. در این مدت دیوان آماده در کمین‌اند و پیوسته مشتاق تا روان را دچار آزار و عذاب کنند بی‌توجه به اینکه آنچه می‌کنند بجاست یا نه. از این رو، روان به پشتیبانی سروش عادل نیاز دارد و این حمایت از راه تقدیم هدایا و نیایش‌های خویشاوندان شخص درگذشته به دست می‌آید. این سه شب همچنین دوران نگرانی و دل‌گرمی روان است ـ نگرانی از فکر کارهای بد خود در زمان زندگی و دل‌گرمی از فکر کارهای نیکش.

سه شب پس از مرگ، در سپیده دم (روز چهارم) هر روانی می‌رود تا دربارهٔ اعمالش داوری شود. در طول زندگانی هر فردی مجموعه‌ای از صواب‌ها و یا خطاهای او در «خانهٔ سرود» انبار می‌شود. این صواب‌ها و خطاها را در ترازویی در برابر چشمان داوران که عبارتند از مهر و سروش و رَشْن می‌سنجند. گرایشی به هیچ سو نیست، نه به سوی توانگران و نه به سوی درویشان، نه به سوی ناتوانان و نه به سوی زورمندان. دربارهٔ هر انسانی کاملاً بر اساس زندگی خاص خود او داوری می‌کنند. اگر اندیشه‌ها و گفتارها و کردارهای نیک بر بد افزون باشد، روان به بهشت می‌رود؛ و اگر بدی بر نیکی فزونی یابد، روان را به دوزخ می‌فرستند، اما اگر هر دو کاملاً برابر باشند، روان به هَمِیستگان[1] که جایی میانی است، می‌رود. زردشتیان نمی‌توانند این تفکرمسیحیت را بپذیرند که زندگی و مرگ و قربانی یک فرد بتواند کفارهٔ گناهان دیگران باشد ـ نتیجهٔ چنین قضاوتی نمی‌تواند حتی شایستهٔ عدالت بشری باشد، چه رسد به خدا.

هنگامی که روان از محل قضاوت بیرون می‌رود، راهنمایی به پیشوازش می‌آید. نسیمی خوشبو و دوشیزه‌ای که زیباتر از او هرگز کسی ندیده است، از راستکاران استقبال می‌کنند. روان که مبهوت زیبایی آن دوشیزه است می‌پرسد

۱. Hamestagan : برزخ. (م)

که او کیست و از کجا آمده است. وی پاسخ می‌دهد که: «من همان «وجدان»[1] توام». او مظهر اندیشه‌ها و گفتارها و کردارهای آن روان است. از سوی دیگر، بوی بد ناخوشایند و عجوزهٔ برهنهٔ پیری که بسیار نفرت‌انگیز است و پر از عیب به پیشواز روان بدکار می‌آیند. این زن مظهر اندیشه‌ها و گفتارها و کردارهای اوست.

آنگاه روان به سوی پل چینْوَت روانه می‌شود. این پل دو رو دارد بدین گونه: برای راستکاران عریض و آسان‌گذر است، اما برای بدکاران تغییر شکل می‌دهد و به صورت تیغهٔ تیزی همانند تیغ شمشیر نمایان می‌شود، به طوری که روان در نیمه راه به قعر دوزخ فرو می‌افتد. هنگامی که روان راستکار از پل می‌گذرد ایزدان مینویی را می‌بیند. «آتش» پیروزمند[2] تاریکی را دور می‌کند، و روان که معناً پاک گردیده است به بهشت راهنمایی می‌شود. روان بدکار دچار عذاب‌های بزرگی می‌گردد و همچون گرگی که در دام افتاده باشد، مویه و زاری می‌کند، اما کمکی بدو نمی‌رسد. اعمال بد روان که به صورت حیوان درندهٔ هراس‌انگیزی در آمده و او را به پیش می‌راند، وادارش می‌سازد که بر خلاف میل خود از پل بگذرد. پس از برداشتن سه گام که عبارتند از «اندیشهٔ بد»، «گفتار بد» و «کردار بد»، باسر به دوزخ فرو می‌افتد و دچار انواع عذاب‌ها می‌شود.

گفته شده که هم بدکاران و هم راستکاران با مانعی رو به رو می‌شوند، و آن رودخانه‌ای است که از اشک‌های سوگواران درست شده است. زاری و گریهٔ بیش از اندازه رودخانه را به طغیان می‌آورد و عبور از پل را برای روان دشوارتر می‌کند. زردشتیان زاری و مویهٔ بیش از اندازه را گناه می‌شمرند، زیرا آن کار به سلامتی سوگواری کننده آسیب می‌رساند و به حال شخص درگذشته نیز فایده‌ای ندارد. آنچه بسیار مفیدتر است، اجرای مناسک صحیح است، زیرا این مناسک می‌توانند موجب آسایش فراوانی برای روان شوند.

۱. در پهلوی در این مورد کلمهٔ «دین» به کار رفته است. (م)

۲. منظور «آتش بهرام» است. (م)

زندگی آن جهانی

اکنون به سرنوشت روان پس از آنکه از پل چینوت گذشت یا از آن فرو افتاد، می‌پردازیم. اما پیش از آنکه تصورات زردشتیان از بهشت و دوزخ توصیف گردد، لازم است سخنی دربارهٔ تصویر کلی زندگی آن جهانی گفته شود. وقتی که روان به محل پاداش یا محل مکافات می‌رسد، به جایگاه ابدی وارد نشده است. اندیشهٔ وجود مجازات ابدی در دوزخ از نظر اخلاقی مغایر با افکار زردشتیان است که اعتقاد دارند که تنها هدف از هر مجازات عادلانه‌ای بازسازی یا اصلاح است. پدر و مادری که فرزند خود را فقط محض مجازات تنبیه کنند، از ستمکاران به شمار می‌آیند. پس چگونه می‌توان چنین کاری را به خدا نسبت داد؟ رنج جاودانه در دوزخ نمی‌تواند اصلاح کننده باشد. بنابراین، خدای خوب نمی‌تواند آن را جائز بشمارد. بدین ترتیب، دوزخ زردشتی جایگاه موقتی است که در آن مجازات، هر چند سخت، اقدامی برای اصلاح است که با گناه تناسب دارد، به طوری که سرانجام وقتی خیر پیروز شود، همهٔ مردم، هم از بهشت و هم از دوزخ، برانگیخته می‌شوند و همهٔ آفریدگان با مبدءِ خود که خدای کاملاً خوب است، یکی می‌گردند.

بهشت

توصیف بهشت در نوشته‌های ویراف مقدس[1] آمده است. گفته شده که او را در عالم شهود[2] به بهشت و دوزخ برده‌اند تا سرنوشتی را که معتقدان در پیش دارند، برای آنان شرح دهد. ویراف را سروش و موجودات آسمانی دیگر از پل چینْوَت عبور دادند و در آن سوی پل فَرَوَشی‌های[3] آسمانی به دیدار او آمدند و او را به هَمِیستگان[4] بردند که جایگاه کسانی است که اعمال نیک و بدشان برابر است. مجازات آنان فقط گرما و سرماست. ویراف از آنجا به طبقات گوناگون

۱. منظور اُردا ویراف است که شرح معراج او در کتاب اُردا ویراف نامه آمده است. (م)

2 vision

۳. fravashi نک به ص ۸۹. (م) ۴. برزخ. (م)

بهشت رفت.

نخست ویراف به طبقهٔ ستارگان («ستاره پایه») رسید که «در آنجا از اندیشهٔ نیک پذیرایی می‌شود». در آنجا روان‌ها که فروغشان مانند ستارگان است، درخشان و پرشکوه بر تخت نشسته‌اند. در طبقهٔ بعدی، یعنی طبقهٔ ماه («ماه پایه») ، روان‌هایی هستند که از «گفتار نیک پذیرایی می‌کنند»[1]. گرچه این روان‌ها احتمالاً همهٔ دستورهای دین زردشتی را انجام نداده‌اند، با این همه جای آنان در بهشت است، زیرا کارهای خوب بسیاری انجام داده‌اند و در این هنگام «فروغ آنان همانند روشنایی ماه است». سومین طبقه، طبقهٔ خورشید(«خورشید پایه») است که در آنجا به فرمانروایان خوب، به سبب آنکه با اعتقاد به وظیفهٔ دشوار خود عمل کرده‌اند، پاداش می‌دهند. طبقهٔ چهارم، گرودمان[2] است که در آنجا بهمن، یعنی «اندیشهٔ نیک»، بدو خوشامد گفت و او را به حضور اهوره مزدا برد. در اینجا به ویراف اقامتگاه‌های گوناگون درستکاران را نشان دادند: آنان که بخشنده بوده‌اند و آنان که با خلوص نیت مناسک زردشتی را انجام داده‌اند و آن زنانی که همسران خوب و وفادار بوده و شوهرانشان را سروران خود به شمار آورده‌اند. به ویراف اقامتگاه کشاورزان و پیشه‌وران، همچنین اقامتگاه کسانی که وظیفهٔ خویش را با ایمان انجام داده‌اند، جایگاه شبانان، کدخدایان، آموزگاران، پژوهندگان («دین بهی»[3]) و آشتی‌خواهان را نشان دادند. همهٔ اینان در میان فرش‌ها و بالش‌های زیبا در لذت و شادی بسیار به سر می‌برند.

دوزخ

ویراف را پس از بازگشت به پل، به دوزخ بردند تا سرنوشت بدکاران را ببیند. آنان در سه شب نخستین پس از مرگ به اندازه‌ای که کسی در تمامی زندگی در جهانِ آزار ببیند، دچار رنج و عذاب می‌شوند. عجوزهٔ پیری که

۱. با توجه به متن اصلی پهلوی، منظور از این جمله و جملهٔ مشابه قبل این است که در این روان‌ها، اندیشهٔ نیک و گفتار نیک جایگزین بوده است. (م)
۲. بهشت برین. نک به ص ۷۱. (م)
۳. دین زردشتی. (م)

تجسمی از «وجدان» فرد بدکار است، ویراف را رهبری کرد[1] و او از میان جای «اندیشهٔ بد»، «گفتار بد» و «کردار بد» گذشت و به دوزخ داخل شد. در آنجا با سرما و گرمای شدیدی رو به رو گشت. تاریکی چنان غلیظ بود که می‌شد آن را با دست گرفت و تعفن چنان شدید بود که می‌شد آن را با کارد برید. او «دهان آزمند دوزخ را که مانند ترسناک‌ترین چاه بود» دید. مردمان در دوزخ چنان تنگاتنگ در هم انباشته شده‌اند که زندگی قابل تحمل نیست، با این همه دوزخیان گمان می‌کنند که تنها هستند، و زمان چنان به کندی می‌گذرد که پس از گذشت سه روز می‌پندارند که دوران نه هزار سالهٔ جهان گذشته است. همه جا پر از آفریدگان نابکار است که از نظر ظاهر به بلندی کوه‌هاهستند و روان‌های بدکاران را می‌درند و می‌ربایند. این بخت برگشتگان بیچاره از فراوانی بارش برف و گرمای آتش تند سوزان و از تعفن مشمئزکننده و سنگ و خاکستر در عذابند.

هر روانی متناسب با اعمال بد خود مکافات سختی می‌بیند:

زنی راکه مرتکب زنا شده بود با پستان در دوزخ آویزان کرده و آفریدگان موذی همهٔ بدن او را فراگرفته بودند.
(اَرداویراف نامه، فصل ۲۴، به کوشش هوگ، ص ۱۷۱)

مردی راکه در کسب و کار کم فروشی کرده بود، وادار می‌کردند تا دائماً خاک و خاکستر را در ترازو وزن کند و بخورد.
(همان مأخذ، ۲۷، هوگ، ۱۷۲)

فرمانروای بی‌رحمی را معلق در فضا نگاه داشته بودند و پنجاه دیو دائماً او را از پس و پیش با مارهای جهنده شلاق می‌زدند.(همان‌مأخذ،۲۸،هوگ،۱۷۳)

مرد بسیار ثروتمند خودخواهی را بر روی میلهٔ دندانه‌داری خوابانیده بودند و

۱. در ارداویراف نامه راهنمایی ارداویراف را در سفر آن جهانی‌اش ایزد سروش و ایزد آذر بر عهده دارند. (م).

هزار دیو با خشونت بسیار او را لگدکوب می‌کردند.

(همان مأخذ، ۳۱، هوگ، ۱۷۴)

تنبیه‌های هر فردی بنابر اعمال نیکی که انجام داده است، تعدیل می‌شود. مثلاً مردی را که زنا کرده بود در پاتیل جوشانی نشانده بودند، اما چون او جانوران موذی بسیاری را با پای خود کشته بود، پاهایش از پاتیل بیرون بود و مانند قسمت‌های دیگر بدنش آزار نمی‌دید.

این متنها نه تنها از جهت عرضهٔ تصویر کلی بهشت و دوزخ به عنوان جایگاه عقوبت سخت و در عین حال اصلاح کننده، جالب توجه‌اند، بلکه از نظر عرضهٔ جزئیاتی دربارهٔ آنچه زردشتیان گناه دینی به شمار می‌آوردند نیز درخور توجه هستند، مانند کم فروشی، حکومت غیر عادلانهٔ فرمانروایان، زنی که دست به سقط جنین می‌زند، هم‌جنس بازی، خست و نظائر آن‌ها.

هم بهشت و هم دوزخ با کلمات مربوط به ماده توصیف شده‌اند. بهشت در بالای زمین است و دوزخ در زیر زمین. خوشی‌ها و رنج‌ها نیز با کلمات مربوط به جسم توصیف شده‌اند. با این همه، در این متون تأکید شده است که این خوشی‌ها و رنج‌ها از آنچه در جهان می‌بینند افزون‌تر است، و چون در نظر بگیریم که تأکید می‌شود که این رنج‌ها و خوشی‌ها را «روان» می‌بیند، می‌توانیم حدس بزنیم که گمان می‌شد در این دورهٔ پس از مرگ، روان رنج‌ها و خوشی‌ها را به صورت روحانی می‌بیند، گرچه زبانی برای بیان آن وجود ندارد.

نکتهٔ دیگری که باید مورد توجه قرار گیرد، اندیشهٔ عروج روان از طبقات مختلف آسمان است. عموماً چنین می‌پندارند که این اندیشه نشانه‌ای از یک تصور بسیار قدیمی است که به صورت‌های مختلف در سنت‌های گوناگون ظاهر می‌شود. از باب نمونه، ممکن است این عروج روان در نقوش برجستهٔ کوماگنه[1] تصویر شده باشد. این نقوش برجسته شاه را نشان می‌دهند که با خدایان گوناگون دست می‌دهد. همین تصور در آیین گنوسی و شاید در مهرپرستی که شخص تازه تشرف یافته از تعدادی پله‌های «نردبان» معنوی بالا می‌رود، نیز وجود دارد.

۱. Comagene در شمال شرقی سوریه. (م)

داوری جهانی

چنانکه دیدیم، زردشتیان بر این باورند که تاریخ جهان دوازده هزار سال به طول می‌کشد. آخرین دوره که در آن بدی شکست می‌خورد، دوره‌ای است که با تولّد زردشت آغاز می‌شود، بنابراین، به عقیدهٔ زردشتیان ما در دورهٔ انجامین تاریخ جهان زندگی می‌کنیم.

آخرین دورهٔ تاریخ، خود به چهار دورهٔ کوتاه‌تر تقسیم می‌شود و نماد هر کدام از آن‌ها یکی از فلزات است: زر نماد دوره‌ای است که در آن «دین بهی» به زردشت الهام شد، سیم نماد دوره‌ای است که شاه حامی او[1] دین را پذیرفت، روی نماد دوران ساسانی و آهن نماد دورهٔ کنونی است که دین رو به تنزل است. گرچه در این دوران است که بدی مغلوب می‌شود، اما این نبرد داستان واحدی از موفقیت طولانی «خیر» نیست، بلکه مجموعه‌ای از زیروبم‌هایی است که در طی آن‌ها نخست نیکی و آنگاه بدی ظاهراً موفق می‌شود. در طی دوران سه هزار سالهٔ پایانی زردشتیان منتظر آمدن سه منجی هستند که هر کدام هر هزارسال یک بار ظهور می‌کند. انتظار نخستین منجی را هزارسال پس از زردشت می‌کشیدند. از آنجا که عموماً بر آنند که زردشت در حدود ۶۰۰ ق. م. می‌زیسته است[2]، بایستی دو منجی نخستین تاکنون ظهور کرده باشند. بعداً

۱. یعنی گشتاسب. (م)

۲. نک به ص ۱۴.

خواهیم دید که چگونه زردشتیان راه حلی برای این مسئله یافته‌اند. آنان معتقدند که دوران آهن که دوران تنزل دین پیش از ظهور نخستین منجی است، هنوز ادامه دارد.

دوران آهن

نشانهٔ این دوران چیزی است که سنت یهودی ـ مسیحی آن را «علائم آخرت» (علائم الظهور)، می‌نامد یعنی تجلیات ترس و قدرت شر. دیوان خشم تبار «ژولیده مو» به ایران می‌تازند که حاصل آن نابودی کامل زندگی منظم این سرزمین است. زندگی خانوادگی و اجتماعی پریشان می‌شود و بزرگداشت راستی و عشق و «دین بهی» کاهش می‌یابد. آشفتگی گیهانی نیز به وجود می‌آید: خورشید و ماه نور خود را به کمال نمی‌افشانند، تاریکی و تیرگی، زمین لرزه و خشکسالی و قحطی در زمین به وجود می‌آید. در زمین جنگها در می‌گیرد، و زندگی چنان ترسناک به نظر می‌آید که زردشت که می‌گویند همه این‌ها را در عالم شهود بدو نموده‌اند، نیایش می‌کند که کاش در چنین دورانی از زندگی به سر نبرد. این حملهٔ شر قرینهٔ یورش او در آغاز تاریخ جهان است. در آن زمان اهریمن خورشید را آزرد، زمین را به لرزه در آورد به گونه‌ای که کوه‌ها پیدا شدند، و نظم را دچار بی‌نظمی کرد. به همین گونه، در پایان جهان نور خورشید تغییر می‌یابد، زمین لرزه‌ها به وقوع می‌پیوندد و زندگی خانوادگی و اجتماعی و دینی دچار هرج و مرج می‌شود.

سرانجام بارش ستارگان در آسمان پیدا می‌شود که نشانهٔ تولد شاهزادهٔ پارسایی است که بر لشکر شر پیروز می‌گردد و سرزمین‌های ایرانی و تخت «دین بهی» را، پیش از تولد نخستین منجی، به صورت پیشین خود در می‌آورد.

نخستین منجی

اوشیدر منجی («گسترش دهندهٔ راستکاری») گرچه از دوشیزهٔ باکره‌ای زاده می‌شود، اما فرزند پیامبر بزرگ زردشت نیز هست. در اسطوره آمده است

که نطفهٔ زردشت در دریاچه‌ای[1] نگهداری می‌شود و نزدیک به فرا رسیدن هزاره این نطفه دختر باکرهٔ پانزده ساله‌ای را که در آن دریاچه به آب‌تنی می‌پردازد، بارور می‌کند و نطفهٔ منجی در رحم او بسته می‌شود.

وقتی این منجی به سن سالگی می‌رسد، خورشید ده روز یکسره در میان آسمان در هنگام ظهر، یعنی «رَپیثوین»[2]، در همان جایی که پیش از نخستین حملهٔ اهریمن قرارداشت، می‌ایستد. منجی با فرشتگان بزرگ[3] هم‌سخنی می‌کند و الهام دینی راکه نخستین بار زردشت آورده بود، باز می‌آورد. با آمدن او وضعی همانند وضع بهشت به جهان باز می‌گردد. به مدت سه سال مردمان با هماهنگی بیشتر و به دور از آفریدگان بد زندگی می‌کنند و بخشی از آفریدگان اهریمن یعنی نوع گرگ نابود می‌شود. بدین گونه ظهور نخستین منجی پیش آزمونی[4] است برای فرا رسیدن کمال، یعنی تلفیق نظم اولیه با «دین بهی» که زردشت آن را آورده بود. با این همه، «بازسازی جهان» کامل نیست. بدی هنوز هست و بار دیگر اظهار وجود خواهد کرد.

متن‌ها دربارهٔ چگونگی بروز بدی که در پایان هزاره رخ خواهد داد، همداستان نیستند. در بعضی از متون آمده است که دشمنان ایران باز خواهند گشت و «دین بهی» و دولت را پایمال خواهند کرد، اما چنین می‌نماید که این مطلب، تاریخی کردن اعتقادی اساطیری است که در متن‌های دیگر آمده است. در این متون گفته شده که شر به صورت زمستان هراس‌انگیزی که با جادوگری دیو مَلکوس[5] به وجود می‌آید، ظاهر می‌گردد. برف و تگرگ بخش اعظم نوع بشر را از میان خواهد برد. با این همه، پیش از رسیدن دومین منجی، خیر دوباره پیروز خواهد شد، زیرا مردمان از وَری (قلعه‌ای) که جمشید ساخته است، (نک به ص ۵۶) بیرون خواهند آمد و زمین از آنان پر خواهد شد. در این زمین که

۱. کیانسه یا هامون. (م)

2. Rapithwin

۳. امشاسپندان. نک به ص ۱۴ و ۷۰. (م)

4. foretaste

5. Malkus

دوباره پر جمعیت شده، بیماری دیگر کشنده نخواهد بود و مرگ فقط بر اثر پیری یا قتل اتفاق خواهد افتاد. بدین‌گونه، بزرگ‌ترین سلاح اهریمن که مرگ است، کم کم نیروی خود را تا پیش از تولد دومین منجی، از دست خواهد داد.

دومین منجی

اوشیدرماه، دومین‌منجی، مانند سلف خود از دوشیزهٔباکره‌ای‌زاده می‌شود. وی از نطفهٔ زردشت که در دریاچه‌ای نگاهداری می‌شود، آبستن می‌گردد. در حالی که خورشید در هنگام ظهور اوشیدر ده روز بی‌حرکت مانده بود، در این زمان بیست روز در میان آسمان در هنگام ظهر خواهد ایستاد و آفریدگان به جای سه سال، شش سال در کامیابی خواهند بود. در طی هزارهٔ اوشیدر گرگ‌ها از روی زمین رخت بر می‌بندند و در این هنگام اعضای بیشتری از آفریدگان شر، از قبیل مارها، ناپدید خواهند شد. جهان به سوی وضع بهشتی بنیادین باز هم نزدیک‌تر خواهد شد. آدمی دیگر نیازی به خوردن گوشت نخواهد داشت و گیاهخوار خواهد شد و فقط آب خواهد نوشید.

با وجود این نیروی رو به افزایش «آفرینش خیر» و اخراج تدریجی شر، هنوز تا به پایان آمدن نیروهای تاریکی زمانی دراز مانده است. شر دوباره به صورت ضحاک، یعنی همان غولی که فریدون او را در غاری در کوه دماوند زندانی کرده است (نک به ص ۸۲)، اظهار وجود خواهد کرد. وی از زندان خواهد گریخت و با تاخت و تاز در جهان به ارتکاب گناه دست خواهد زد و یک سوم نوع بشر و حیوان را خواهد بلعید. به عناصر خوب یعنی به آتش و آب و گیاه آزار خواهد رساند. اما گرشاسب، یکی دیگر از قهرمانان باستانی، برانگیخته خواهد شد و سرانجام جهان را از این موجود شریر رهایی خواهد بخشید.

هزارهٔ هر کدام از این منجیان الگوی روشنی را دنبال می‌کند: پیش از تولد این منجی نیکی اوج خواهد گرفت. ظهور معجزه‌آمیز او آفرینش را به وضع بهشتی نزدیک‌تر خواهد کرد و نیروهای شر کاستی خواهند گرفت. با وجود این،

شر در هر موقعیتی حمله‌ای را آغاز خواهد کرد که تهدیدی برای نابودی نوع بشر خواهد بود تا این که سرانجام به دست یکی از قهرمانان اولیه مغلوب شود.

سومین و آخرین منجی

نطفهٔ سَوْشْیَنْت (سوشیانس)[1]، آخرین منجی، نیز همانند دو منجی دیگر در رحم دختر باکره‌ای بسته می‌شود، اما با آمدن او پیروزی کامل و نهایی خیر نیز فرا خواهد رسید. بیماری و مرگ و شکنجه و آزار همه مغلوب خواهند شد، گیاهان دائماً شکوفا خواهند بود و آدمی فقط غذاهای معنوی خواهد خورد. جهان در آن زمان کاملاً و برای آخرین بار بازسازی خواهد شد. سوشیانس مردگان را در همان جایی که درگذشته‌اند، برخواهد انگیخت. آنگاه همهٔ مردمان به سوی داوری واپسین پیش خواهند رفت و در این داوری هر کسی اعمال نیک و بد خود را خواهد دید. نیکوکاران چنان در میان بدکاران مشخص خواهند بود که بره‌های سپید در میان بره‌های سیاه. پس از این داوری، بدکاران به مدت سه شبانه روز به دوزخ باز خواهند گشت و نیکوکاران به بهشت تا مکافات و پاداش درخور خود را ببینند. در حالی که داوری بر سر پل (چینْوَت) با پاداش و مجازاتی که به دنبال دارد، فقط خاص روان است، داوری واپسین که پس از رستاخیز است با همهٔ وجود آدمی سر و کار دارد، هم با تن و هم با روان، تا سرانجام انسان آفریدگار را با همهٔ وجود خود در هماهنگی کامل روح و ماده، نیایش کند. اما نخست همهٔ مردم باید از میان رودخانه‌ای از فلز گداخته بگذرند. این رودخانه که پیش از این، زمین را به شکل اولیهٔ آن، یعنی به صورت دشت، هموار کرده است، در این زمان همهٔ مردمان را نیز می‌شوید و می‌برد، تا آنان نیز در پاکی یکسان شوند. هدیهٔ جاودانگی هنگامی اعطا خواهد شد که سوشیانس در نقش موبد، قربانی نهایی را با آخرین حیوانی که برای خدمت به بشر کشته می‌شود، انجام دهد. این همان قربانی گاو است که قبلاً نقش او را در تاریخ اولیه

1. Saoshyant

ذکر کرده‌ایم. از پیه آن گاو و «هوم سفید» اساطیری که در «دریای گیهانی»[1] قرار دارد، اکسیر جاودانگی تهیه خواهد شد.

پس از این، در متن‌ها شرح شکست انجامین شر آمده است، گرچه ممکن است در اصل، در دین زردشتی ترتیب تاریخی حوادث چنین نبوده باشد. هر یک از موجودات ایزدی بر هماورد دیوی خود مستولی خواهد شد و او را نابود خواهد کرد تا سرانجام اهریمن و آز که باز مانده‌اند، به دوزخ بگریزند. فلز گداخته که سطح زمین را هموار کرده و آدمیان را فراگرفته است، به دوزخ فرو خواهد ریخت، و تعفن و پلیدی را که مشخصهٔ این جایگاه است در خود فرو خواهد برد، به طوری که کل شر اگر هم از میان نرود، عقیم خواهد شد. متأسفانه دربارهٔ سرنوشت قطعی اهریمن در متون به وضوح سخن نرفته است. سوراخی که اهریمن از آن‌جا به جهان رخنه کرده بود، محکم بسته خواهد شد. با هموار شدن زمین و با تحقق اتحاد آرمانی تن و روان در انسان، بار دیگر همهٔ آفرینش تلفیق کاملی از روح و ماده خواهد بود، همان‌گونه که ارادهٔ خدا بوده است.

خطاست اگر این رویداد را پایان جهان بنامیم، زیرا در دین زردشتی چنین نیست. اگر چنین باشد پایان جهان به معنی پیروزی اهریمن خواهد بود. بهتر است که آن را «بازسازی جهان»[2] بخوانیم، همان‌گونه که خود زردشتیان آن را می‌نامند. جهان دوباره به وضع کاملی که پیش از حملهٔ اهریمن از آن برخوردار بود، «بازسازی» می‌شود. اما این حوادث حتی معنایی والاتر از این هم دارد. امور درست به حالت پیشین خود باز نمی‌گردند، زیرا در این زمان اهریمن دیگر وجود ندارد، و اورمزد نه تنها به عنوان خیر مطلق و دانای مطلق، بلکه در این زمان به عنوان قادر مطلق نیز فرمانروایی می‌کند.

۱. منظور دریای اساطیری وروکَشه فراخکرد، یا فراخْکَرت است. نک به ص ۳۰، ۶۰. (م)
۲. فِرَشْگَرد. نک به ص ۳۱. (م)

کیش زروانی

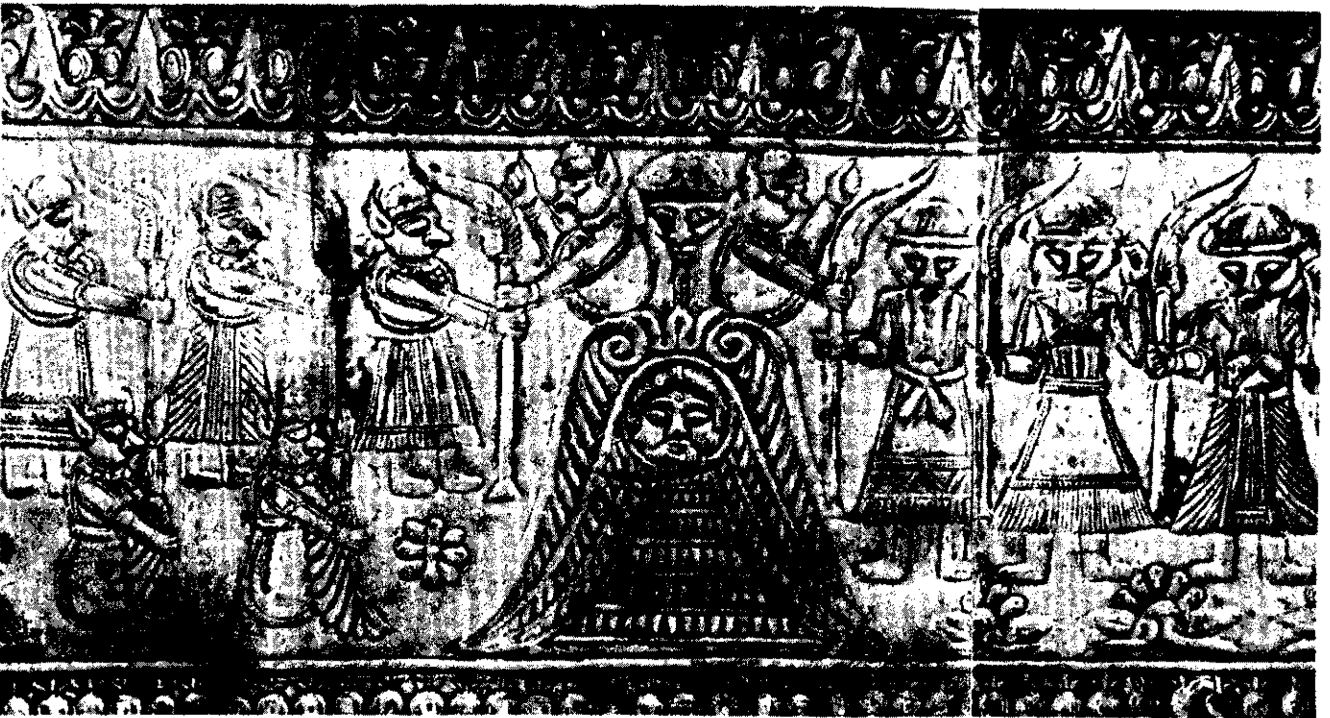
بدعتی در دین زردشتی

تا این‌جا در این کتاب توجه ما به تعلیمات و اسطوره‌های زردشتی مقبول عموم[1] معطوف بوده است. حتی عقایدی که‌از دوران باستان توصیف کردیم، فقط در متون زردشتی حفظ شده و جزء نظام دین زردشتی درآمده‌اند. اما همانند هر دین دیگری، عقاید و اسطوره‌های گوناگون دیگری از دین زردشتی سربرآورده‌اند. در این میان گروه عمده‌ای که عقایدشان با عقاید عموم متفاوت بود، زروانیان‌اند.

گرچه بعضی از محققان برآنند که کیش زروانی سنتی است متعلق به پیش از زردشت، اما این نظریه نیز رواج دارد که کیش زروانی در دورهٔ هخامنشی بر اثر نفوذ عقاید بابلی پیدا شده است. احتمالاً این کیش در دورهٔ اشکانی از مقبولیت عموم برخوردار بوده، اما چنین می‌نماید که در دورهٔ ساسانی اهمیت بیشتری یافته است. با این حال، حتی در این دوره نیز کیش زروانی احتمالاً بیشتر نهضتی متفکرانه در داخل دین زردشتی بوده است تا فرقه‌ای متمایز. بازسازی اساطیر زروانی بسیار دشوار است، زیرا هیچ متن زروانی خالصی برجای نیست، بلکه فقط گزارش‌های ناظران خارجی و جای جای، احتجاجات زردشتیان را در دست داریم. بدیهی است که از چنین اسنادی باید با احتیاط استفاده کرد.

نام این «فرقه» مشتق از زُروان «زمان» است که به نظر زروانیان وجود غایی است. به عقیدهٔ آنان، زروان منشأ غایی هم خیر و هم شر و پدر دو برادر یعنی

1. orthodox



این تصویر راکه بر روی مفرغی از ناحیهٔ لرستان به دست آمده است، با زُروان یکی دانسته‌اند. این خدا اورمزد و اهریمن را به دنیا می‌آورد. اطراف زروان را چهره‌هایی فراگرفته‌اند که نماد سه دورهٔ زندگی انسان است: خردسالی (طرف چپ پایین)، بلوغ (طرف چپ) و پیری (طرف راست). بعضی بر آنند که این اشخاص شاخه‌های بَرْسُم در دست دارند. احتمالاً این تعبیر از نظر ترتیبِ تاریخی درست نیست. شاید اسطوره‌ای که در پس این صحنه وجود دارد، تحولی در اسطورهٔ زروانی بوده باشد.

اورمزد و اهریمن است. به اعتقاد زروانیان «وجود مطلق» (زروان) دو قطب متضاد خیر و شر را در خود دارد. زروانیان‌در پی وحدانیتی در پس ثنویت دین زردشتی مقبول عموم بودند. مفاهیمی که از این اعتقاد استنباط می‌کردند، بسیار زیاد بود، اما پیش‌از بحث در بارهٔ آن‌ها، اسطورهٔ زروانی را آن گونه که در روایت‌های خارجیان و اساساً در روایت اِزنیک[1] ارمنی حفظ شده است، می‌آوریم.

پیش از این که زمین یا آسمان وجود داشته باشد، زروان که وجود بزرگ و غائی است، به تنهایی وجود داشت. او که در آرزوی پسری بود، هزارسال قربانی کرد. تقدیم قربانی به این مفهوم نیست که او برای وجود دیگری نیایش می‌کرد، زیرا اعتقاد ایرانیان تقدیم قربانی خود اعتبار و نیرو دارد. باری، پس از هزارسال زروان در برآورده شدن آرزوی خود شک کرد. وی تردید کرد که قدرت قربانی موجب پیدایش پسری، یعنی اورمزد شود که آسمان‌ها و زمین را بیافریند. در لحظهٔ تردید او نطفهٔ جفتی توأمان در او بسته شد زیرا زروان به عنوان وجودی بی‌طرف، وجودی دوجنسه است. یکی از این دو جفت توأمان اورمزد بود که نتیجهٔ برآورده شدن آرزوی او بود و دیگری اهریمن که تجسم شک او بود. زروان قول داد که موهبت سلطنت را به هر پسری که زودتر از رحم او بیرون آید، ببخشد. اورمزد که در آن هنگام نیز مشخصهٔ بزرگ علم مطلق در او متجلی بود، به این موضوع پی برد و برادر خود را از آن آگاه ساخت، از این رو، اهریمن رحم را بردرید و خود را به پدر معرفی کرد و گفت:

> «من اورمزد پسر تو هستم». زروان گفت: «پسر من روشن و خوشبوست، ولی تو تاریک و بدبویی» و زار زار گریست.
>
> (زنر، طلوع و غروب دین زردشتی، ص ۲۰۸)

چون اورمزد پیدا شد، زروان فوراً دریافت که او حاصل برآورده شدن

1. Eznik

آرزویش است و شاخه‌های بَرْسُم[1] را که نماد روحانیت است، بدو بخشید و چون نمی‌خواست عهد خود را در مورد اعطای موهبت سلطنت به نخستین فرزند بشکند، فرمانروایی جهان را به مدت نه‌هزار سال به اهریمن واگذار کرد و به اورمزد فرمانروایی عالم اعلی را عطا کرد و او آسمان‌ها و زمین را آفرید.

در این ضمن، درست مطابق عقاید زردشتی مقبول عموم، اهریمن دیوان و فقر را و هرچه بد و شریر است، آفرید. اورمزد نمایندهٔ همهٔ خوبی‌های زروان و اهریمن نمایندهٔ همهٔ بدی‌هاست. زروانیان در پس وقایع و چهره‌های متعدد زندگی، یک منشأ غایی را می‌دیدند که همه‌چیز را در یک وجود شامل می‌شد، دو قطبی بودن نور و ظلمت، خیر و شر. وجود شر در جهان نه براثر اشتباه است و نه نهایتاً به سبب آفرینش بد اهریمن، بلکه به علت وجود توانشی[2] در طبیعت آن وجود «مطلق» است. هدف از جنگ میان خیر و شر آن است که وحدتِ آن وجود «مطلق» که به سبب تردید ایزدی به‌هم خورده بود، به آن بازگردانیده شود.

مفاهیمی که از این اسطوره استنباط می‌شد، اساساً خصوصیت فلسفی داشته است. از این رو، این استدلال موجه مطرح شده که کیش زروانی اساساً دین متفکران بوده است. چنین می‌نماید که صورت‌های گوناگونی از کیش زروانی وجود داشته است، اما این که آیا این تفاوت‌ها موجب پیدایش فرقه‌هایی از این کیش شده باشد، تا حدی نامحتمل است.

یکی از تحولات در اعتقاد به زروان، عقیده‌ای بوده دال بر تکامل مادی‌گرایانهٔ[3] جهان و آن تحولی است که احتمالاً زیر نفوذ عقاید خارجی پیدا شده بود. بنابراین عقیده، آفرینش جهان عمل خدا نبوده، بلکه تکاملی تدریجی بوده است از مادهٔ اولیهٔ بدون صورت، یعنی زمان و مکان نامحدود (زروان)، به آن چه دارای صورت است یعنی محدود. بدین‌گونه نامحدود، محدود می‌گردد. البته این فرایند[4] می‌تواند بدون اعتقاد به وجود خالقی انجام پذیرد و چنین می‌نماید که این اعتقاد به «تکامل تدریجی»، انکار بهشت و دوزخ و همهٔ

۱. نک به ص ۷۶. (م)

2. potentiality
3. materialistic
4. process

پاداش‌ها یا عقوبت‌های آینده را به‌دنبال آورده است. خلاصه این‌که این اِسناد که جهان از «زمان / مکان» اولیه یعنی زروان، تکامل تدریجی یافته است، براساس توجیه مادی‌گرایانهٔ عالم نهاده شده است که اساساً با اعتقاد به وجود خالق و عقیده به زندگی پس از مرگ و تکیه‌بر پاداش یا عقوبت در دین زردشتیِ مقبول عموم ناسازگار بوده است.

تکامل تدریجی جهان از «زمان» به نظر بعضی این مفهوم را دربرداشت که سپهر جهان را محدود می‌کند و بر آن نظارت دارد. به زبان اسطورهٔ نجومی، این سخن به این معنی است که در ازل تقدیر هریک از افراد از طریق جدال گیهانی میان بروج دوازده‌گانه که نمایندهٔ نیروهای خیر هستند، و سیارات هفتگانه که اختیار مقدرات آفریدگان را در دست دارند، مقدر شده است. این اعتقاد به تقدیر که با دین زردشتی مقبول عموم بیگانه است، نفوذ نسبتاً زیادی در افکار ایرانی برجای گذاشته است. این اعتقاد نه تنها در بعضی از نوشته‌های زردشتیان راه یافت، بلکه در بعضی از قطعات شاهنامه، حماسهٔ بزرگ (ایران)، نیز دیده می‌شود. شاعر (= فردوسی) سؤالات موبدان بزرگ را از زال می‌آورد. به عنوان آزمونی از دانش مذهبی خویش، زال بایستی شماری معما را حل کند. یکی از آن معماها در بارهٔ مردی است که با داس بزرگ تیزی جسورانه به سوی مرغزاری (پر سبزه و جویبار) به تندی گام برمی‌دارد. تر و خشک را درو می‌کند و اگر به او التماس کنی، به سخن تو گوش فرا نمی‌دهد. توضیح این معما این است که مرد داس به دست زمان است و ما گیاه هستیم. دروگر همه را به یک چشم می‌نگرد، جوانی و پیری در نظر او اهمیتی ندارد، هر که در راه اوست درو می‌شود. خصوصیت جهان چنین است که اگر در جهان مرگ نبود، تولد هم نبود: از دری داخل می‌شویم و از در دیگری خارج می‌گردیم: زمان هر نفس ما را می‌شمارد. (زنر، طلوع و غروب دین زردشتی، ص ۲۴۰ و بعد). این چشم‌انداز تیره و تار از زندگی و این نظر شوم نسبت به تولد و مرگ از نظر خوش‌بینانه و مثبت زردشتیان پیرو دین مقبول عموم بسیار به دور است.

به عقیدهٔ بسیاری نظر بدبینانه نسبت به زن مشخصهٔ دیگری از کیش

زروانی بوده است. در بعضی از صورت‌های بازسازی شدهٔ «روایات هبوط» در کیش زروانی، جَهی[1] شریر، یعنی زن بدکاره نخست با اهریمن هم‌آغوش شد و بعد مرد راستکار یعنی گیومرث را اغواکرد. اگر چنین باشد، زروانیان براین باور بوده‌اند که هوس جنسی زن موجب حضور شر در این جهان است. بنابه روایت بُندهشن که یکی از متنهای زردشتی است، اورمزد اعتراف می‌کند که گرچه زنان یاور او هستند، زیرا مردان را می‌زایند، با این همه اگر ظرف[2] دیگری را می‌یافت، زنان را نمی‌آفرید. اما هرچه در آب‌ها و زمین، در میان درختان و در میان گله و رمه، در کوه‌ها و دره‌ها جستجو کرد، راه دیگری نیافت. غالباً این نکته را نمونه‌ای از نفوذ کیش زروانی بر دین زردشتی می‌دانند. البته شاید هم در میان زردشتیان سنت‌گرا کسانی بوده‌اند که از زن گریزان بوده یا «خلق و خوی غریب» داشته‌اند. در نتیجه، این عقیده می‌تواند خاصتاً عقیدهٔ زروانی نباشد. چنین پدیده‌ای در بیشتر ادیان وجود دارد. در مسیحیت نیز باوجود اهمیت مریم، نظیر این افکار کم نیست. همین مطلب در مورد دین زردشتی نیز صادق است. سخت خطرناک است که بر هر اعتقاد نامتداولی برچسب «زروانی» بزنیم.

بنابراین، تفاوت‌های اصلی میان کیش زروانی و دین زردشتی عبارتند از اعتقاد به وجود «مطلق» به عنوان «مکان / زمان بیکران»، طبیعت زروان، اعتقاد به اورمزد و اهریمن به عنوان جفت توأمان، اعتقاد به نه‌هزارسال فرمانروایی اهریمن، و اعتقاد به تقدیر و ماده گرایی.

1. Jahi

۲. در متن اصلی پهلوی جامَگ به معنی «جام، ظرف» یا «جامه». (م)

اساطیر کیش مهر

مهر (میثره[1]) خدای مهمی در تاریخ بسیاری از کشورهای مختلف در ادوار گوناگون بوده است؛ پرستش او در غرب تا شمال انگلستان و در شرق تا هند گسترش داشته است. مهر که نخست هزاران سال پیش پرستیده می‌شد، هنوز مورد احترام زردشتیان است.

در هند باستان این خدا که نامش به صورت میتْرَه[2] «دوستی» یا «پیمان» می‌آید، معمولاً همراه با خدای دیگری به نام وَرُونَه[3] «سخن‌راست»، به صورت ترکیب «میتْرَه ـ وَرُونه»[4]، به یاری خوانده می‌شد. این دو غالباً با عباراتی خاص انسان توصیف می‌گردند و هر دو با هم بر گردونهٔ درخشان خود که ساز و برگش همچون گردونه‌های زمینی است، سوار هستند و در اقامتگاهی زرین که هزار ستون و هزار در دارد، اقامت دارند. اما با وجود این تصویرپردازی[5]، هیچ افسانه و اسطوره‌ای دربارهٔ آنان ذکر نشده و تصویرپردازی فقط برای ترسیم خصوصیت این دو شخصیت به کار رفته است.

میتَره و وَرُونه به صورت فرمانروایان گیهانی[6] توصیف شده‌اند که نظم را در جهان خدایان و آدمیان برقرار می‌کنند، زیرا «پیمان» و «سخن راست» اساس تمامی زندگی نظام یافته در گیهان، در دین و جامعه است. با مراعات «پیمان»

1. Mithra
2. Mitra
3. Varuna
4. Mitra-Varuna
5. imagery
6. cosmic rulers

مردمان با هم پیوستگی می‌یابند و دروغ مغلوب می‌گردد و اجرای معتقدانهٔ وظایف مرتبط با مناسک موجب می‌شود که خورشید بتابد و باران ببارد.

در ایران سرود مختص مهر [= مهریشت] را در دست داریم. این سرود را، به صورتی که اکنون برجای مانده است، معمولاً متعلق به تاریخی در حدود ۴۵۰ ق.م. می‌دانند، گرچه مطالب آن بسیار قدیمی‌تر از این زمان است. مهر، مانند میثْرَه در هند، کاخی دارد که آن را آفریدگار ساخته است و در آن

«نه شب وجود دارد و نه تاریکی، نه باد سرد و نه باد گرم، نه بیماری مرگ‌آور و نه پلیدی که خدایان شریر[1] آن‌ها را آفریده‌اند».
(یشت ۱۰، بندهای ۵۰-۴۹، گرشویچ، مهریشت، ص ۹۹)

مهر در گردونهٔ خویش که چهار اسب سفید نامیرا آن را می‌کشند و نعل آن‌ها از زر و سیم است، به پیش می‌راند.

«او نخستین خدای مافوق‌الطبیعه‌ای (= مینویی) است که پیشاپیش خورشید نامیرای تیزاسب از این سر به آن سر هَرا[2] می‌رسد... نخستین (خدایی) است که قله‌های زیبای زرگون را فرا می‌گیرد و از آن‌جا این نیرومندترین (خدایان) بر سراسر سرزمینی که ایرانیان در آن جایگزین هستند، نظارت دارد.»
(یشت ۱۰، بندهای ۱۳-۱۲، گرشویچ، همان مأخذ، ص ۷۹)

در ایران، تصویرپردازی اساطیری تنها به این منظور به کار گرفته شده است که شخصیت خدای «عهد و پیمان» را نمایان سازد و همین گونه تصویرپردازی را در هند نیز می‌یابیم. مهر کسی است که از «نظم» یا «راستی» محافظت می‌کند. اوست که بر دیوان دروغ می‌تازد و آنان را شکست می‌دهد،

۱. به جای خدایان شریر در متن اوستایی «دیوان» آمده است. معنی دیو در اصل «خدا» بوده، سپس معنی «خدای مطرود» و «خدای شریر» و غیره پیدا کرده است. (م)
۲. Hara: البرز. (م)

کسی است که چون پیمان مربوط به ادوار گوناگون تاریخ جهان به پایان رسد، به داوری می‌پردازد. به سبب توجه مهر به «راستی»، این ایزد به داوری روان پس از مرگ می‌پردازد و گرز خود را هر روز سه‌بار بر بالای دوزخ می‌گرداند تا دیوان به گناهکاران عقوبتی بیش از آن‌چه سزاوار آنند، تحمیل نکنند. یکی از دانشمندان که مدتی درمیان زردشتیان زیسته است، شرح می‌دهد که یکی از مادران پارسی[1] از اهالی کراچی که دریافته بود یکی از نوه‌هایش برای چیزهای جزئی دروغ می‌گوید، به او نصیحت می‌کرد که به یاد داشته باشد که مهر ناظر اوست و حقیقت را می‌داند.

در مهریشت این اندیشه که خدای پیمان «راستی» و «نظم» را حفظ می‌کند، با این تصویرپردازی بیان شده است:

> «جنگجوی توانای نیرومند» با نیزه‌ای سیمین، زرهی زرین و شانه‌های ستبر،
> که سرخدایان شریر (= دیوان) و مردمان شریر را درهم می‌کوبد، و از پیش
> او روح مخرب (= اهریمن)...، «خشم» بدخواه...، «کاهلی» درازدست...
> و همهٔ خدایان شریر مافوق‌الطبیعه (= مینویی) ترسان به پس می‌گریزند.»
> (بند ۹۷، گرشویچ، همان مأخذ، ص ۱۲۱)

ایرانیان بالطبع ایران را سرزمین «پیمان» به‌شمار می‌آوردند و می‌دانیم که جنگجویان پیش از رفتن به جنگ با «کشورهای ضدمهر»[2]، «بر یال‌های اسبانشان به درگاه مهر دعا می‌کنند» و یکی از تاریخ‌نویسان رومی روایت می‌کند که شاه ایران «پیش از رفتن به جنگ، همراه با سرداران و کارگزاران خویش همگی به گرداگرد صفوف مردان مسلح می‌گشتند و به خورشید و مهر و آتش مقدس جاویدان نماز می‌گزاردند.» (کوینتوس روفوس، تاریخ اسکندر، چهارم، ۱۳، ۲)

در دین زردشتی کنونی مهر نقش بسیار مهمی در مناسک دینی برعهده

۱. زردشتیان هند را پارسیان می‌نامند. (م)

۲. یعنی کشورهای پیمان‌شکن. (م)

دارد. همهٔ روحانیان در «در مهر»[1] طی مراسمی رسماً به حلقهٔ روحانیان تشرف می‌یابند و در این مراسم به آنان گرز مهر به عنوان نمادی از وظائف آنان در نبرد با نیروهای شر اعطا می‌شود. مقدس‌ترین مناسک همه تحت حمایت او اجرا می‌شود و یکی از جشن‌های بزرگ که مهرگان نام دارد، جشنی است به افتخار «مهر، داور سرزمین ایران». این جشن هنوز در ایران (در میان زردشتیان) به مدت پنج روز همراه با شادمانی بسیار و با دلبستگی باطنی برگزار می‌گردد.

بعضی از دانشمندان معتقدند که این جنگجو و داور بزرگ در داوری و نبرد واپسین علیه شر نقش مهم‌تری از آنچه در نظر اول از متون برمی‌آید، برعهده داشته است. در تعدادی از متن‌های ایرانی به این نکته اشاره شده است، اما مشکل بتوان در این مورد به یقین رسید. یکی از موارد محتمل درخور توجه که از آن اطلاع داریم از این قرار است: در دوران اولیهٔ مسیحیت دو دسته پیشگویی یا غیب‌گویی که گمان می‌شود اصل ایرانی داشته‌اند، در بارهٔ منجی آینده رواج داشت. در هیچ یک از این دو مورد نام منجی ذکر نشده، اما محتمل است در هر دو مورد مهر شخصی باشد که در پس تصویرپردازی‌ها نهفته است. در یکی از پیشگویی‌ها سخن از ستاره‌ای در میان است که مغان را به محل تولد منجی در غاری بر قلهٔ کوهی رهنمون می‌شود. در صورتی که بتوان این پیشگویی را با داستان مغان در انجیل یکی دانست و به یقین تاریخ آن را تعیین کرد، شاید بتوان گفت که این پیشگویی ایرانی زمینهٔ جالبی را برای داستان مغان فراهم آورده است. در غیب‌گویی دیگری ظهور منجیی در پایان جهان پیشگویی شده است که با خود آتش خواهد آورد تا بدکاران را نابود کند و پارسایان را نجات دهد. اگر این مطالب با مهر ارتباط داشته باشد، در این صورت به بُعد تازه و بسیار درخور توجهی در مورد شخصیت این خدا دست می‌یابیم.

تا این‌جا به مهر در چارچوب افکار هندی و ایرانی نگریسته‌ایم. البته وی

۱. آتشکده. (م)

خدای رومی مهمی (Mithras) نیز بوده است. چگونه این چرخش طعنه‌آمیز تاریخ یکی از ستایش‌آمیزترین خدایان ایرانی را به صورتی درآورد که یکی از محبوب‌ترین خدایان‌روم گردید، کشوری‌که دشمن‌اصلی ایران بود، مطلبی است که پژوهندگان سخت مشتاق دانستن آنند. احتمالاً پرستش این خدا از طریق ملتزمان بزرگان ایرانی در آسیای صغیر، ارمنستان، کاپادوکیه، کیلیکیه و پونتوس[1] در غرب گسترش یافته است. اما مسئله این است که چگونه و در چه زمان. یکی از احتمالات دیدار تیرداد شاه ارمنستان از رم است. وی در سال ۶۶ م. به رم رفت تا تاج شاهی را از نرون دریافت کند. وی خطاب به امپراطور گفت:

«من به نزد شما آمده‌ام، گویی که به نزد خدای خود آمده‌ام تا شما را بپرستم،
همان‌گونه که مهر را می‌پرستم و چنان خواهم بود که شما تصمیم بگیرید،
زیرا شما «تقدیر» من و «بخت» من هستید.»[2]

همچنین آورده‌اند که تیرداد نرون را به «محفل مغان» در طی مراسمی وارد ساخت که احتمالاً اشاره به «ضیافت همگانی»[3] مهری است. ممکن است که دیدار شاه ارمنستان از رم به همراهی گروه بزرگی از پیروانش، پرستش مهر را به همراه آورده باشد. شاید محتمل‌ترین توجیه در مورد «انتقال» این خدا، به استخدام درآوردن نیروهای امدادی مهرپرست آسیای صغیر در لژیون‌های رومی باشد که بعداً در سراسر امپراطوری روم پراکنده شدند. اما هر زمان و به هرگونه که مهر به روم داخل شده باشد، در زمان کمودوس[4] (۱۹۲ - ۱۸۰ م)، مهرپرستی یکی‌از بزرگ‌ترین آیین‌های‌این سرزمین بود و این موقعیت دیرزمانی دوام یافت.

مهرپرستی رومی شباهت‌ها و تفاوت‌های درخور توجهی با مهرپرستی ایرانی دارد. این تفاوت‌ها البته طبیعی است، زیرا انتقال آیین مهر به دنیای روم

۱. کاپادوکیه، کیلیکیه و پونتوس در آسیای صغیر واقعند. (م)

2. Dio Cassius 63:10.
3. communion meal
4. Commodus

موجب گردید که این آیین در معرض نفوذها و عقاید تازه‌ای قرار گیرد. در قرن دوم میلادی بسیاری از پیروان آیین‌های هلنی و مصری وجود داشته‌اند. اینان چون به کیش مهر می‌پیوستند، طبعاً بایستی اندیشه‌های پرباری از زمینه‌های گوناگون فکری خویش را به همراه آورده باشند. یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های مهرپرستی رومی و آیین مهر ایرانی این است که در مهرپرستی رومی تقریباً هیچ متنی وجود ندارد، بلکه صدها نقوش برجسته در دست است، در حالی که در مورد مهر در ایران فقط یک نقش برجسته ولی متن‌های بسیاری موجود است. نشان دادن یک آیین و خصوصاً یک مفهوم انتزاعی بر روی سنگ دشوار است و محتمل است که مهرپرستی رومی اسطوره‌های انتزاعی بیشتری از آنچه ما از این نقش‌ها درمی‌یابیم، داشته است.

عموماً چنین تفسیر می‌شود که نقوش برجستهٔ رومی تصویری از زندگانی اولیهٔ مهر (Mithras) است. محققان برآنند که پیروان کیش مهر اعتقاد داشته‌اند که این خدا نه به صورت کودک بلکه همچون جوانی از صخره متولد می‌شود و نشانه‌هایی را که نمودار وظیفهٔ اوست، با خود دارد: خنجری که با آن روزی گاو نر را خواهد کشت و مشعل آتشی که نماد نوری است که به جهان می‌آید و گاه کره‌ای که نماد فرمانروایی گیهانی اوست. در هنگام تولد او دو تن مشعل‌دار یعنی کوتس[1] و کوتاپتس[2]، یا شبانانی همراه با رمهٔ خویش، حضور دارند. در یک مورد مهر بنا به درخواست پیروان خود، تیری به صخره‌ای می‌اندازد و از این طریق برای پیروان تشنهٔ خویش آب فراهم می‌آورد. تعدادی از نقوش برجسته مهر را سوار بر اسب که به شکار می‌رود و مار و شیری او را همراهی می‌کنند، نشان می‌دهند. در بعضی از قاب‌بندهای[3] کوچک سر مهر و پیروانش در میان درختی دیده می‌شوند که احتمالاً در حال اختفا به‌سر می‌برند. در صحنه‌های اصلی نقوش برجسته، ماجراهای این خدا با گاو نر به تصویر درآمده است. پیش از این‌که مهر گاو را بکشد، باید او را بگیرد و این کار را بسیار دشوار

1. Cautes 2. Cautapates 3. panel



تولد مهر از تخم مرغ گیهانی. این خدا در یک دست مشعلی فروزان و در دست دیگر خنجری دارد. مشعل نشانهٔ نوری است که به جهان می‌تابد و خنجر نشانهٔ سلاحی که با آن گاو را می‌کشد. صور منطقةالبروج مهر را احاطه کرده‌اند که نشانهٔ مفهوم گیهانی تولد اوست. تولد از تخم مرغ اقتباسی از فرهنگ اورفئوسی (Orphic) است.

می‌بیند. مهر نخست موفق می‌شود که گاو نر را که در حال چراست، بگیرد. اما گاو نر خود را رها می‌سازد و خدا را به دنبال خود می‌کشد، تا این‌که سرانجام حیوان سخت خسته می‌شود و مهر می‌تواند او را دوباره بگیرد و به غار ببرد و در آن‌جا اورا بکشد. غالباًکشتن گاو به معنی عمل آفرینش تعبیرشده است. نیروهای خیر (که به‌صورت سگ مجسم شده‌اند) ونیروهای شر (که به‌صورت مار و کژدم مجسم گشته‌اند) بر سر سرچشمهٔ حیات، یعنی خون و نطفهٔ زندگی‌بخش گاو، می‌جنگند. اما پیروزی خیر در به دست آوردن زندگی که به صورت غله‌ای است که از دُم گاو قربانی شدهٔ محتضر سبز می‌شود، محقق می‌گردد. سرانجام مهر پیش از عروج خویش به عرش با «سُل»[1] در آیین ضیافت همگانی شرکت می‌جوید که مراسم آن در پیرامون تن گاو نر برگزار می‌شود و این همان مناسکی است که مؤمنان آن را پیوسته در مناسک خود تقلید و اجرا می‌کنند.

تقریباً در همهٔ کتاب‌ها اسطوره‌های مهر به همین‌گونه تفسیر شده است، با این همه، این تفسیر سؤالات بسیاری را مطرح می‌سازد و بعضی از جزئیات آن دقیق نیست. مثلاً این استدلال که سگ و مار در صحنه‌های کشتن گاو نر باهم می‌جنگند، تفسیری تردیدآمیز از نقوش برجسته است. می‌توان در این‌که مار واقعاً نماد شر باشد تردید کرد، زیرا در صحنه‌های شکار مار در کنار مهر به عنوان ملازم او می‌خزد. این نظر که سه سری که در درخت دیده می‌شوند، نمودار مهر و ملازمان اوست که در اختفا به سر می‌برند، سخت مبتنی بر حدس و گمان است و شاید تا حدی مضحک باشد. اما بیش از همه، می‌توان در بارهٔ کل فرضیهٔ مربوط به زندگانی مهر تردید کرد. در دین‌های هلنی دربارهٔ زندگانی خدایان داستان‌ها روایت شده است، اما ایرانیان در این مورد چنین روشی را نداشته‌اند. مکرراً در این کتاب دیده‌ایم که ایرانیان تصویرپردازی‌های اساطیری (و نه روایت‌های اساطیری) را به کار گرفته‌اند فقط به این منظور که مفاهیم انتزاعی را بیان کرده باشند. گرچه افکار هلنی بر مهرپرستی تأثیر گذاشته است،

۱. Sol: خدای روشنی روز و گرمای خورشید. (م)





دو نقش کوشانی از میرو (Miiro) یعنی مهر. در هر دو نقش مهر را با تاجی پرتوافشان می‌بینیم که نیم‌تنه‌ای بلند و قبایی بر تن و موزه‌ای کوتاه بر پای دارد. در نقش اول عصایی در دست دارد و دست خود را به نشانهٔ دعا دراز کرده است. در نقش دوم شمشیری در دست و کلاهی خاص بر سر دارد.

اما ابداع سرگذشت زندگانی برای یک خدا، تغییری بسیار اساسی است و جای تردید است که چنین اتفاقی هرگز رخ داده باشد. در عوض، شاید این صحنه‌های گوناگون را باید تعبیری از مفاهیم انتزاعی به‌شمار آورد. مثلاً مرد تیراندازی که موجب ایجاد باران می‌گردد به جای آن که شرح واقعه‌ای در زندگانی خدا باشد (یعنی نوعی «موسی[1] در کیش مهر»[2])، می‌تواند بازگوکنندهٔ این عقیده باشد که مهر بخشندهٔ باران است، همان عقیده‌ای که هندوایرانیان بدان معتقد بوده‌اند، و تیر می‌تواند نمودار برق و طوفان، یعنی سرچشمهٔ باروری باشد. بنابراین، این صحنه حادثه‌ای منفرد نیست، بلکه محتملاً نمادی از وظیفهٔ مداوم «حیات‌بخشی» این خداست. صحنه‌های شکار را باید احتمالاً نقش‌های مصوری از این خدا بدانیم که در جهان می‌تازد و به تعقیب همهٔ کسانی می‌پردازد که با حقیقت به مخالفت برمی‌خیزند و نه فقط تصویری از سپری کردن «روزی خوش در جنگل»!

در آخرین تحلیل نمی‌توان به یقین گفت که کدامیک از این دو برداشت صحیح است. اما خواننده باید به هوش باشد که آن‌چه در نگاه اول به نظر می‌رسد که بازگویی حقیقی و ساده‌ای از یک اسطوره است، در حقیقت می‌تواند تفسیری باشد مبتنی بر گرایشی خاص یا حتی می‌تواند حدس محض باشد. این مطلب خصوصاً در مورد مهرپرستی رومی حقیقت دارد. با نظر افکندن به شکل خدایی که دارای سر شیر است و مجسمه‌های او در بسیاری از معابد مهری دیده می‌شود، می‌توان مسائلی را که در بازسازی اساطیر مهری وجود دارد، به بهترین نحوی تشریح کرد. بعضی از دانشمندان برآنند که این شکل نمودار اهریمن است که نام شیطان در دین زردشتی است. اینان اشاره می‌کنند که در معابد مهری خاصّ اهریمنوس[3] کتیبه‌هایی پیدا شده است و

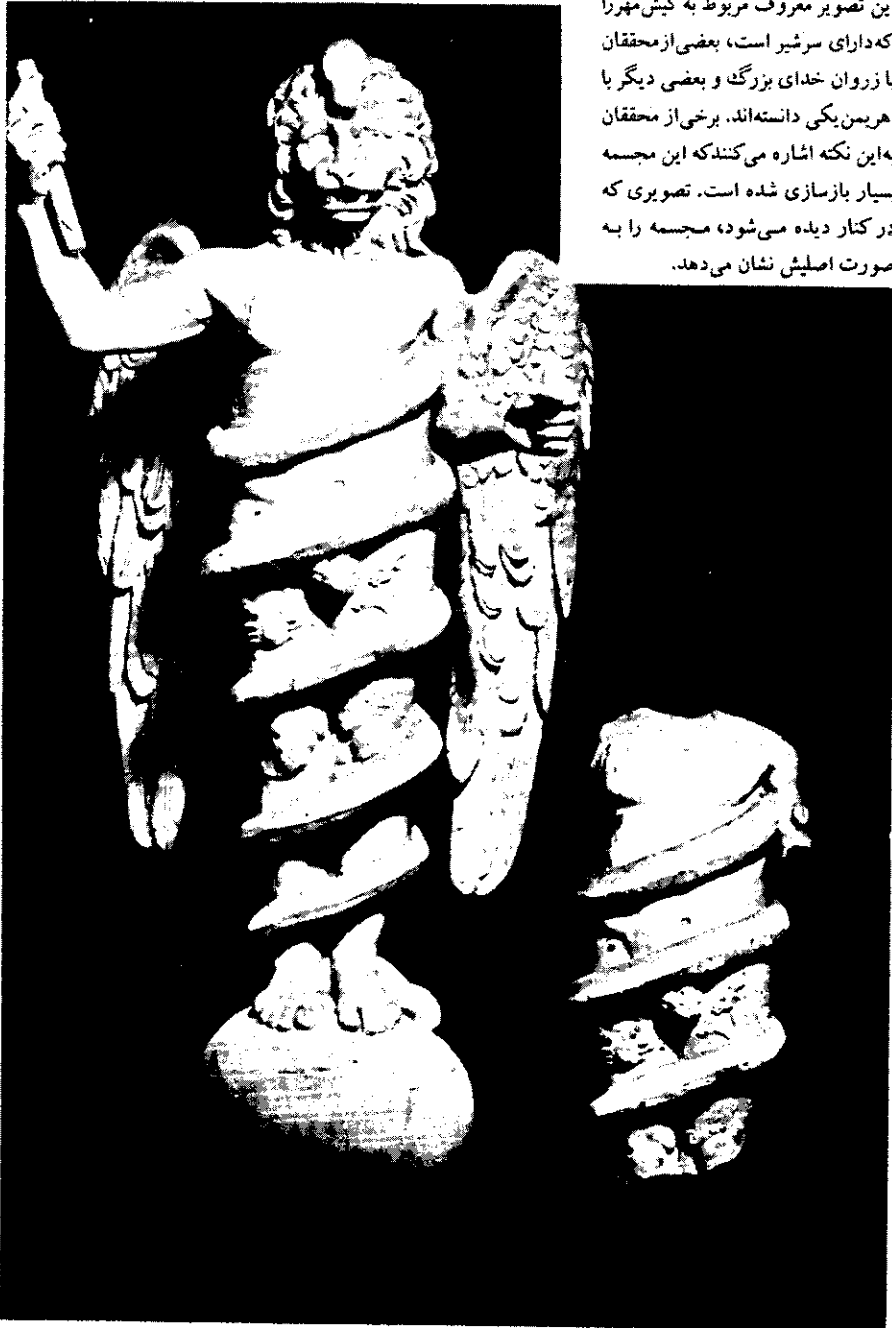
1. Mithraic Moses

۲. اشاره مؤلف به این معجزهٔ حضرت موسی است که عصای خود را بر سنگ زد و آب از آن جاری شد. نک به سورهٔ بقره آیه ۶۰. (م)

3. Ahrimanius

خصوصیت هراس‌انگیز مجسمه این استدلال را تأیید می‌کند. اما دیگران برآنند که این مجسمه نموداری از زروان یعنی وجود مطلق و پدر خیر وشر است و ویژگی هراس‌انگیز این مجسمه‌ها را از آن‌جا می‌دانند که «زمان» همه چیز را در خود فرو می‌برد. این دانشمندان این نکته را در تأیید استدلالات خود می‌آورند که بعضی از اشکالی که سر شیر دارند، ظاهرشان مطلوب است و از این رو تا حدی شگفت می‌نماید که این شکل، اهریمن باشد. این بحث‌ها چه درست و چه خطا، نشان می‌دهد که وقتی برای ما دشوار است شکلی را نموداری از خدای بزرگ بدانیم یا اهریمن، بنابراین باید در کوشش خود در بازسازی اسطوره‌های این کیش بسیار احتیاط کنیم.

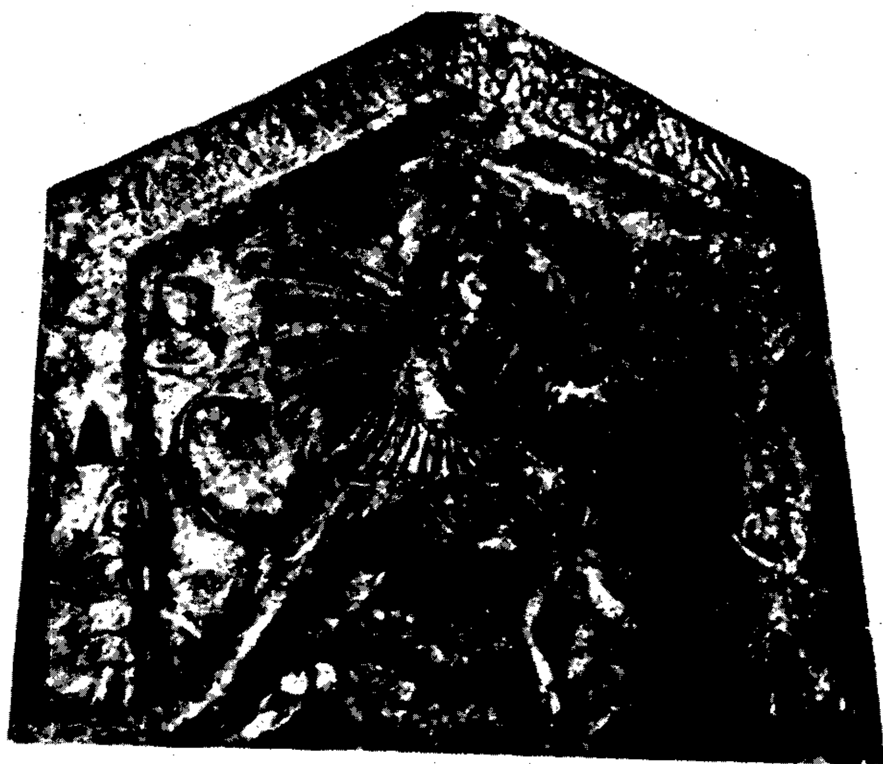
اما مشکلات بازسازی اسطوره‌های مهری هرچه باشد، مهر خدایی است که پرستش او در طی قرن‌ها و در بسیاری از کشورها گسترش داشته است. نمی‌دانیم که آیا این خدا با آیینی جداگانه و مشخص در ایران قدیم پرستیده می‌شده است یا نه، ولی به خوبی می‌دانیم که امروزه او شخصیتی محبوب در دین زردشتی است. مؤمنان در دهکده‌های ایران در روزهای جشن به زیارتگاه‌های مهر می‌روند و در آن‌جا آتش و شمع روشن می‌کنند و در طی نیایش‌های خود نثارهای کوچکی به این ایزد بزرگ که نگاهبان «راستی» و «نظم» و دشمن «دروغ» و نابودکنندهٔ «ناراستی» است، تقدیم می‌دارند.



این تصویر معروف مربوط به کیش مهر را
که دارای سرشیر است، بعضی از محققان
با زروان خدای بزرگ و بعضی دیگر با
اهریمن یکی دانسته‌اند. برخی از محققان
به این نکته اشاره می‌کنند که این مجسمه
بسیار بازسازی شده است. تصویری که
در کنار دیده می‌شود، مجسمه را به
صورت اصلیش نشان می‌دهد.



صحنهٔ ضیافت همگانی مهرپرستان که در نقش برجسته‌ای در کونییک (Konjic) یوگسلاوی دیده می‌شود. سُل (Sol) و مهر پشت میزی که با چرم گاو پوشیده شده، تکیه داده‌اند و پرستش‌کنندگان که ماسک‌های مرتبهٔ خود را در کیش رازآمیز مهر بر چهره دارند، نیز در خدمت‌اند. در جلو صحنه میزی قرار دارد که روی آن چهار قرص نان برای ضیافت مرتبط با مناسک دینی نهاده‌اند و بر روی هر کدام از آن‌ها علامت صلیب دیده می‌شود. این علائم احتمالاً هم به دلائل عملی بوده است ـ که بریدن نان را آسان می‌کرد ـ و هم اهمیت نمادین داشته است، زیرا صلیب نماد قدیمی خورشید است. ضیافت در غاری که نماد گیهان بود، برگزار می‌شد.



تقریباً در همهٔ معابد مهری صحنه‌ای از گاوکشی در مرکز نقوش برجسته وجود دارد. مهر را می‌بینیم که در حال قربانی کردن گاو در غاری است. غار به صورت طاقی مزین به شاخ و برگ نشان داده می‌شود و آفریدگان گوناگون (سگ و مار و کژدم) از چشمهٔ آن بهرهٔ زندگی می‌یابند. ویژگی حیات‌بخشی این قربانی گیهانی را (توجه کنید به نیم‌تنهٔ خورشید و ماه) با گندمی که از دم گاو می‌روید، نمادپردازی کرده‌اند. این نقش برجسته از دو جهت جالب توجه است، یکی وجود طاقچه‌های مثلثی بر بالای سر مشعل‌داران است که در آن‌ها چراغ می‌نهاده‌اند و دیگری کاربرد مبتکرانهٔ رنگ بر روی نقوش برجسته است: قرمز برای جامهٔ خدا و نیم‌تنهٔ خورشید و ماه و سیاه برای گاو.

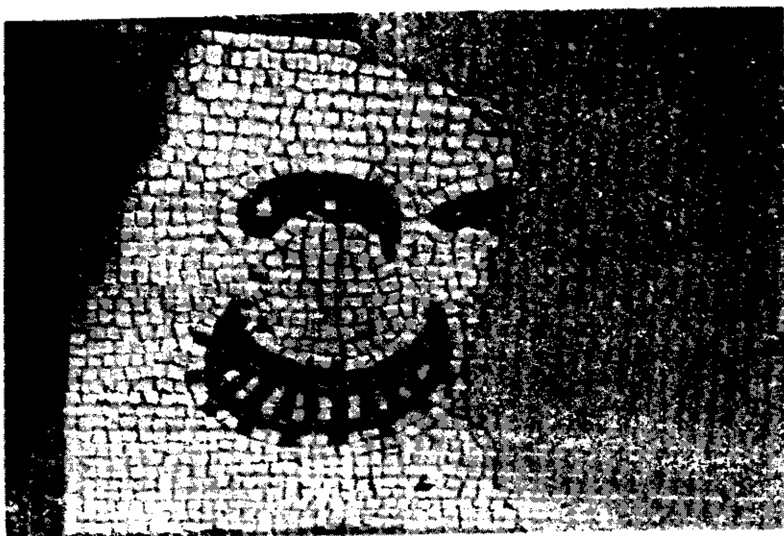
۴۷ [illegible]

۴۸ [illegible]

بخشی از مهریشت در وصف مهر



۱) تشرف یافتگان به کیش مهر به هفت مرتبه تقسیم می‌شدند که از پایین‌ترین مرتبه آغاز می‌شد و به بالاترین مرتبه پایان می‌یافت. مراتب مختلف ظاهراً نماد صعود روان از میان آسمان‌ها بوده است. نماد مرتبهٔ اول «کلاغ» بود. به روایت جروم (Jerome) اعضای این مرتبه ماسک کلاغ بر چهره داشتند. این موضوع شکلی را که در طرف چپ صحنهٔ «ضیافت همگانی» در نقش برجستهٔ کونییک (Konjic) می‌بینیم، توجیه می‌کند.



۲) نماد مرتبهٔ دوم «عروس» بود و شخص تشرف‌یافته همچون عروسی به ازدواج کیش مهر درمی‌آمد. وی نیم‌تنهٔ زرد کوتاهی که نوارهای سرخی داشت برتن می‌کرد و گمان می‌کردند که صاحب چنین مرتبه‌ای از حمایت ونوس (زهره یا ناهید) برخوردار است.



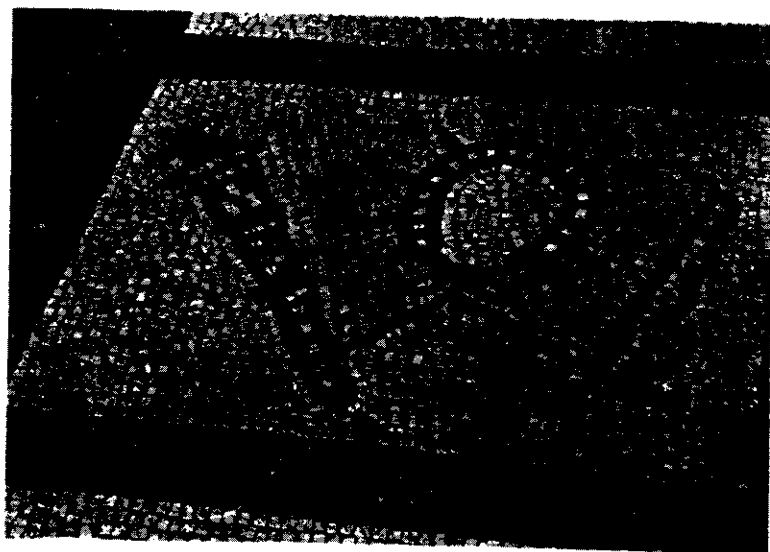
۳) مرتبهٔ سوم مرتبهٔ «سرباز» بود. برای تشرف به این مرتبه شخص بایستی برهنه و چشم بسته زانو زند. تاجی که بر نوک شمشیر نهاده شده بود، بدو تقدیم می‌داشتند، اما او آن را نمی‌پذیرفت، زیرا برآن بود که فقط مهر تاج سر اوست. این اندیشه که مهر و پرستندگان او جنگجویان راه راستی بودند، عقیده‌ای است که در میان هندیان و ایرانیان رواج داشته است.



۴) مرتبهٔ چهارم یعنی مرتبهٔ «شیر» نخستین مرتبه از مراتب اعلی به‌شمار می‌رفت. از نقش‌برجستهٔ کونییک چنین برمی‌آید که دارندگان این مرتبه در ضیافت همگانی ماسک حیوانی را برچهره می‌زدند و در نقش‌های برجستهٔ دیگر، فقط نیم‌تنه‌های قرمز مشخصی با نوارهای ارغوانی برتن دارند. نماد شیر رعد و برق و بیلچهٔ آتش است، زیرا پس از ورود به مرتبهٔ آتش، شیر مراقبت از شعلهٔ مقدس آتشدان را برعهده دارد. جزء سوم از نمادهای شیر جغجغهٔ فلزی مصری است که غالباً در آیین‌های رازآمیز به‌کار می‌رود.



۵) [«پارسی»] در هنگام ورود به مرتبهٔ «شیر» [مرتبهٔ چهارم] و به مرتبهٔ پنجم، «پارسی»، داوطلب تشرف با عسل تطهیر می‌شد. نمادهای مرتبهٔ «پارسی» خوشهٔ غله و داس است، زیرا دارندهٔ چنین مرتبه‌ای را «نگاهبان میوه» می‌نامیدند. (پرفیری Porphyry)

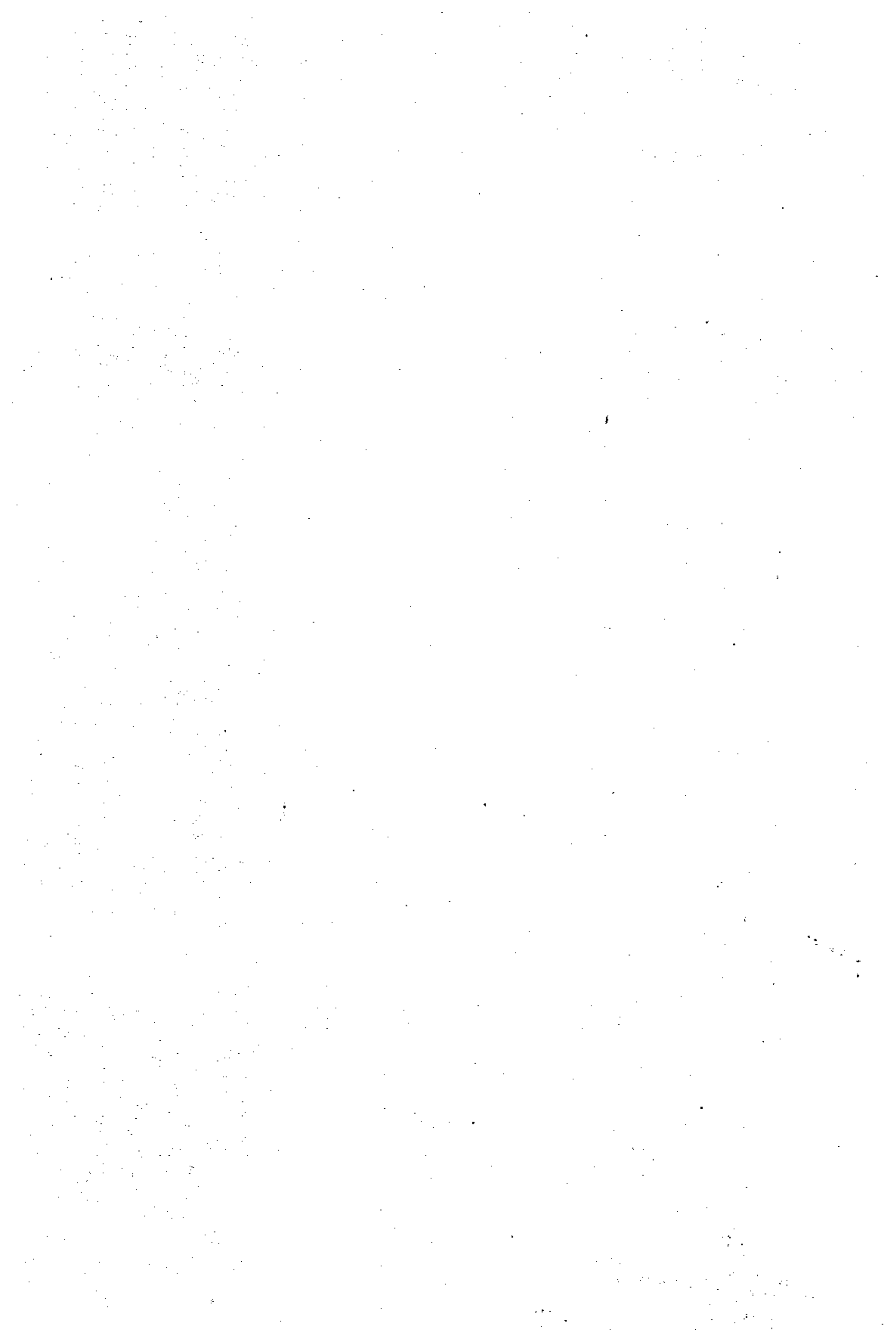


۶) «پیک خورشید» دارای بعضی از نمادهایی است که نشانه‌های سل (Sol) هستند یعنی تاجی که دارای شعاع است، مشعل و تازیانه. تشرف یافتگان به این مرتبه در «ضیافت همگانی» در جایگاه سل قرار می‌گرفتند.



۷) «پدر» که مرتبهٔ هفتم است، نمایندهٔ زمینی مهر است. صاحب این مرتبه در ضیافت همگانی در جایگاه این خدا قرار می‌گرفت و مسئولیت نظم و تعلیم مؤمنان برعهدهٔ او بود. حلقه و عصا دلالت برنقش تعلیمی او دارد، و کلاه پارسی بیانگر ارتباط او با این خداست. وی همچنین داس ساتورن (زحل یا کیوان) را دارد.

اسطوره و پیامبر



زردشت چهره‌ای تاریخی است، مردی است که در محل خاصی و در زمان خاصی زاده شد، گرچه به یقین نمی‌دانیم کجا و کی. گاثه‌ها[1] (=گاهان) یا «سرودها» تألیف خود اوست که طنین روشنی از اصالت دارند. ظهور دین زردشتی بدون قبول موجودیت چنین شخصیتی قابل درک نیست. هدف این فصل این نیست که از اهمیت جنبهٔ تاریخی این شخصیت بکاهیم، بلکه می‌خواهیم دریابیم که چگونه پیروان این بنیانگذار دین، همانند پیروان همهٔ ادیان دیگر، داستان‌های اعمال او را جرح و تعدیل کرده و بدان شاخ و برگ داده‌اند. معتقدان نیاز دارند که تصور ذهنی خود را از بنیانگذار دین قابل رؤیت کنند، «و از این رو، ناخودآگاه به روایت‌هایی که به آنان رسیده است، جزئیاتی را می‌افزایند تا چنین مقصودی برای آنان حاصل شود. به‌جاست که خواننده با خود بیندیشد: «در این مورد با داستانی سر وکار داریم که میلیون‌ها تن آن را حقیقت پنداشته و حتی با آن زندگی کرده‌اند، اما تاریخ‌دانان در بارهٔ صحت آن سخت در تردیدند.» (ناس، مذهب انسان، ص ۱۵۶ ح). در راه کوشش برای دریافت این‌که پیامبر چه اهمیتی برای پیروانش دارد، اسطوره‌ها و افسانه‌های شاخ و برگ یافته بیش از تاریخی که صرفاً عالمانه بازسازی شده باشد، ما را یاری می‌دهند. یونانیان زردشت را سِرْنمونهٔ[2] مغان یا موبدان و فرزانهٔ بزرگ ایرانی می‌دانستند. گفته شده که افلاطون می‌خواسته است که به شرق سفر کند و

1. Gatha

۲. سِرْنمونه یا نمونهٔ اصلی ترجمهٔ archetype است. (م)

از مغان که «شاگردان» زردشت بودند، تعلیم بگیرد. حتی روایتی هست که مغی معلم سقراط بوده است. بسیاری از یونانیان معروف، از جمله ارسطو، با تعلیمات ایرانی آشنا بودند و ظاهراً کتاب‌هایی در سراسر جهان یونانی به نام زردشت منتشر شده بود. یونانیان زردشت را در گذشتهٔ بسیار دوری جای داده و زمان او را شش‌هزار سال پیش از افلاطون دانسته‌اند. این نظر جرح و تعدیلی از طرح زردشتیان در موردتاریخ و درک غلطی از آن است. البته چنین احترامی نسبت به این فرزانهٔ باستانی شرق نهایتاً از نظر خود ایرانیان در مورد پیامبرشان منشأ گرفته است، اما این مطلب ربطی به اسطوره‌شناسی ندارد؛ در مورد اسطوره‌شناسی باید به باورهایی که زندگی معلم «دین بهی»[1] را در برگرفته است، توجه کنیم.

این اعتقاد وجود دارد که ظهور زردشت برای شماری از موجودات مقدس پیشگویی شده بود. نخستین بار خبر آمدن زردشت به «گاو نخستین» که اهریمن اورا در نخستین‌حمله‌اش به‌جهان کشت، اعلام شد. روان گاو به‌آفریدگار اعتراض کرد که او را در جهان آفریدگان پشتیبانی نیست. وقتی فْرَوَشی[2] یا «خودِ آسمانی» زردشت را به گاو نشان دادند که برای حمایت انواع گاو ظهور خواهد کرد، راضی شد و همداستان گشت که برای تغذیهٔ بشر به زمین باز گردد. ظهور زردشت همچنین برای جم در دوران طلایی جهان پیشگویی شده بود. «گاو»[3] ظهور زردشت را برای کی‌کاووس، یکی از پادشاهان بزرگ، پیشگویی کرده بود. در یکی از یشت‌های قدیمی آمده است که فر ایزدی از قدیسی‌به قدیسی می‌رسیده است تا سرانجام روان زردشت را نورانی کند. بنابراین، به نظر زردشتیان، ظهور زردشت حادثه‌ای تاریخی نیست. او نه تنها نقطهٔ عطفی در تاریخ است، چون تولدش مشخص‌کنندهٔ هزاره‌ای است که در آن شر مغلوب می‌گردد، بلکه نقطهٔ عطف مقدری از تاریخ نیز هست که مخلوقات از زمانی که

۱. دین زردشتی. (م)

2. fravashi

۳. در دورانی که میان ایرانیان و تورانیان جدال و ستیز بود، اورمزد گاوی را آفریده بود که مرز ایران و توران را معین کند. کاووس می‌خواست سرزمین‌هایی را که از ایران در دست تورانیان بود باز ستاند. از این‌رو، مردی را اغوا کرد که این گاو را بکشد. گاو پیش از کشته شدن پیشگویی کرد که روزی زردشت ظهور خواهد کرد و کشندهٔ او را رسوا خواهد ساخت. (م)

اهریمن نخستین بار به جهان حمله کرده بود، بدان چشم دوخته بودند.

نطفهٔ زردشت به‌طور معمولی بسته نشد، بلکه این نطفه از فره ایزدی جدا شده، از میان آسمان‌ها گذشته و به زمین رسیده و در آن‌جا با دختر پانزده ساله‌ای درآمیخته است ـ پانزده سالگی سن آرمانی در نظر ایرانیان است. فره‌ای که در آن دختر جایگزین شده بود، او را از چنان فروغی مشحون کرد که پدرش که دیوان او را گمراه کرده بودند، پنداشت دخترش را جادو کرده‌اند و او را از خانه به در کرد. درست در همان زمان بود که او ازدواج کرد. فرشتگان بزرگ[1] روان زردشت را از طریق شاخهٔ گیاه «هوم»[2] به مادر منتقل کردند. دو فرشتهٔ بزرگ دیگر تن مادی او را با هوم و شیر درآمیختند، و پدر و مادر زردشت، به‌رغم کوشش‌های جنون‌آمیز دیوان برای از میان بردن آن مایع، آن را نوشیدند. بنابراین، به نظر زردشتیان، زردشت در عین‌حال که انسان است و همیشه انسان باقی می‌ماند، با این همه مانند آدمیان دیگر نیست و تولد او معجزه‌آمیز و کاری خدایی بود.

در تولد زردشت همهٔ آفریدگان «آفرینش خوب»، گیاهان و آب‌ها شادمان شدند، اما دیوان وحشت‌زده گشتند و دریافتند در موردی که خدایان موفق به سرکوبی آن‌ها نشدند، زردشت توفیق می‌یابد. تولد زردشت پاداش نیایش‌ها و نثارهای هوم بود که پدرش انجام داد. تولد او نیز تولدی استثنایی بود. زردشت به محض این‌که زاده شد، خندید و فروغی پیرامون خانهٔ او تابید و مهم‌تر از همه این بود که از همان لحظهٔ تولد توانست با اورمزد هم‌سخنی کند. زردشت که از همان اوان، از مأموریت خود آگاه بود، خود را مزداپرست[3] خواند.

در مورد زردشت، مانند بسیاری از معلمان بزرگ دینی، این اعتقاد وجود داشت که او در معرض توطئه‌های دیوان بود که قصد نابودی یا فریب او را داشتند. جادوگری کوشید که سر نوزاد را بفشارد و در موقعیت دیگری نیروهای

۱. امشاسپندان. نک به ص ۱۴ و ۷۰. (م)

۲. در مورد این گیاه نگاه کنید به ص ۵۰. (م)

۳. پیرو اهورَه‌مزدا، زردشتی. (م)

شر کوشیدند با آتش او را از میان ببرند. بار دیگر رمهٔ گاوان را در گذرگاه تنگی به سوی آن کودک رم دادند، اما گاو پیشرو به حمایت زردشت برخاست و او را از مرگ حفظ کرد. توطئه‌ها برای نابودی او با توسل به جادوگری و خدعه و مباحثه همچنان ادامه یافت. اما همگی بیهوده بود، یا با دخالت ایزدان خنثی شد یا با قدرتی که زردشت، همانند عیسیِ جوان، از آن برخوردار بود و با آن می‌توانست تعلیمات بزرگان را دچار شکست کند، بی‌اثر ماند. سلسله داستان‌هایی نقل شده است که ملاطفت پیامبر جوان را نسبت به حیوانات نشان می‌دهد. همچنین داستان‌هایی هست در بارهٔ این که زردشت از موطن خود بیرون شد و در تنهایی زیست و در بیابان به تفکر پرداخت. نبرد زردشت با شر حتی پیش از فرا رسیدن روز تولدش آغاز گشته بود. با تولد او هزاره‌ای که در آن شر نابود خواهد شد، شروع گردید و دیوان به‌رغم ستیزگریشان محکوم به زوال بودند.

زردشت در سی سالگی به نخستین کشف و شهود رسید. روزی در حالی که سرگرم برداشتن آب پاک از رودخانه برای فشردن «هوم» بود، احساس کرد که به کشف و شهودی نائل خواهد شد. آنگاه شخصیت مینویی بسیار عظیمی را در برابر خویش دید[1]. پس از آن که از بار تن خلاصی یافت، او را به حضور فرشتگان (امشاسپندان) بردند و در بهشت در میان پرسشگران نشست و تعلیمات دینی را فرا گرفت. این نخستین کشف و شهودی بود که زردشت با خدا و با بهمن داشت. بدین‌گونه، به میانجی زردشت، انسان می‌تواند با «راستیِ» عالم اعلی ارتباط مستقیم داشته باشد. زردشت به کمک شناختی که خود از خدا داشت، توانست خواست قدسیان را به انسان ابلاغ کند.

تعلیمات او در آغاز پذیرفته نشد. آدمیان سخت‌دل بودند و زردشت نیاز به پشت‌گرمی خدا داشت. پس از این که دوران کشف و شهود به پایان رسید و الهام کامل شد، دیوان که در پی نابودی او بودند، با الهام‌های دروغین به اغوای

1. در روایات زردشتی این شخصیت بهمن امشاسپند است و هموست که زردشت را به حضور اورمزد رهنمون می‌شود. (م)

او پرداختند تا او را به ستایش خود و از میان بردن دین، ترغیب کنند. اما همهٔ این‌ها بیهوده بود. زردشت در دین پابرجا و در برخواندن دعاهای مقدس ثابت‌قدم و نسبت به انجام دادن مناسک زردشتی مؤمن بود. او نمونه و راهنمای راستینی است برای همهٔ پیروان خویش در آزمون‌ها و اغواهایی که برای آنان پیش می‌آید.

زردشتیان مانند بیشتر پیروان سنت‌های دینی دیگر، معتقدند که این پیامبر بزرگ در اجرای وظائف دینی، خصوصاً در مورد نخستین کسانی که آنان را به دین خود درمی‌آورده، از پشتیبانی خدا برخوردار بوده است. تجلیات خدا در اعمال معجزه‌آمیز این معلم موجب جلب پیروان می‌شد. وقتی زردشت نخستین پیروان خود را یافت، به راهنمایی خدا به قصر شاه ویشتاسْپَه[1] (گشتاسب) رفت تا شاید او را نیز به دین خود درآورد. دربار سلطنتی مرکز خرافات و جادوگری و بدگمانی بود. دانایان دربار سه روز تمام با زردشت به جدل پرداختند، اما چون مهارت پیامبر در شناخت اندیشه‌های شاه، بر گشتاسب مؤثر افتاد، رهبران دینی بدکار و حسود توطئه‌ای علیه او ترتیب دادند و زردشت به عنوان پیشگویی که با مردگان سر وکار دارد، به زندان افتاد. آنگاه معجزه‌ای اتفاق افتاد؛ اسب سیاه محبوب شاه بیمار گشت و چهار دست و پایش در شکمش جمع شد، به طوری که نمی‌توانست حرکت کند. زردشت پیشنهاد کرد که تندرستی کامل را به اسب بازگرداند به چهار شرط: نخست این‌که شاه دین او را بپذیرد، دوم این که شاهزادهٔ جنگجو اسفندیار برای «دین بهی» نبرد کند، سوم این‌که ملکه «دین بهی» را بپذیرد و چهارم این‌که نام توطئه گران افشا شود. به محض این که یکی از این شرط‌ها را به‌جا می‌آوردند، یکی از پاهای اسب بهبود می‌یافت تا این‌که سلامتی و نیروی کامل خود را بازیافت.

گشتاسب پس از قبول دین درخواست کرد جایگاه خود را در بهشت بداند. آنگاه سه فرشتهٔ بزرگ[2] در دربار شاه ظاهر شدند. فرّه آنان کاخ را فرا

1. Vishtaspa

۲. امشاسپند. (م)

گرفت به‌گونه‌ای که شاه و درباریانش به لرزه افتادند، اما ترسشان از میان رفت، زیرا به آنان قول داده شد که خدا برای پشتیبانی‌شان در دربار حضور دارد و پیروزیشان بردشمنان تضمین شده‌است. درخواست شاه رابرای‌دیدن جایگاهش در بهشت در عالم شهود پذیرفتند و به پسرش پشیوتن (پشوتن) جاودانگی بخشیدند. اسفندیار برای دفاع از «دین بهی» رویین‌تن شد و به وزیر بزرگ[1] خرد جهانی عطا گردید. بدین‌گونه درباریان به دین تازه گرویدند و پیشروی پیروزمندانهٔ دین زردشتی آغاز شد. به یاری خدا «دین بهی» مورد حمایت شاه زمینی قرار گرفت و تعلیمات آسمانی در دسترس آدمیان نهاده شد و معجزات پیامبر ظاهر گشت.

بدیهی است که به تدریج افسانه‌هایی در بارهٔ شاه و دربار و زندگی بعدی زردشت و کارهای تبلیغی او در سرزمین‌های دوردست پیدا شد، اما البته این‌ها همه از مقولهٔ افسانه‌اند و دلالت اندکی بر مقام زردشت در اساطیر دین زردشتی دارند، برخلاف روایات مربوط به تولد و کشف و شهود و به دین درآوردن او که به سبب اهمیت دینی‌شان می‌توان آن‌ها را از زمرهٔ اسطوره‌ها به‌شمار آورد.

روایات ایرانی همداستانند که زردشت به دست جنایت‌کاری به قتل رسیده است. وی در هفتادو هفت سالگی در آتشکده‌ای کشته شد. منابع ایرانی جزئیات کمی را به دست می‌دهند و مطلبی که دال بر اسطوره یا افسانه‌ای در بارهٔ این جزئیات باشد، وجود ندارد. اما نویسندگان مسیحی گونه‌ای اساطیری از آن اتفاق را آورده‌اند، و آن کوششی عمدی است که زردشت را به بدنامی بکشند و نمونهٔ خوبی به دست می‌دهد که چگونه اسطوره می‌تواند برای بدنامی رقیب به کار رود. چنین می‌نماید که منبعی که در پس تحریرهای گوناگون موجود این روایت قرار دارد، نوشته‌های معروف به «معارف کلمنسی»[2] باشد. زردشت با حام پسر نوح یکی دانسته شده و گفته شده که وی برای فریفتن مردم ستارگان را با

۱. منظور جاماسب است. (م)

۲. Clementine Recognitions : نوشته‌های منسوب به کلمنس اهل رم که ظاهراً در قرن اول میلادی می‌زیسته است، ولی آثار منسوب به او متعلق به دوران متأخرتری است. (م)

سحر و افسون حاضر می‌کرد، تا سرانجام یکی از رؤسای جنیان که از نظارت زردشت بر خود خشمگین شد، او را که رئیس جادوگران بود، با آتش آسمانی از میان برد. ایرانیان که همیشه در نادانی به‌سر می‌برند، خاکستر او را چون خدا پرستیدند و ستاره‌ای را که مدعی بودند زردشت را به حضور خدا برده بود، ستایش کردند. این مطلب برای توجیه صورت ظاهری نام اوست. «زرو»[1] جزء اول «زرواستر»[2] (زردشت) را با کلمهٔ «زرو» یونانی به معنی زندگی یکی گرفتند و «استر»[3] را با کلمهٔ یونانی «استر» به معنی ستاره یکی پنداشتند و از آن‌جا معنی «ستارهٔ زنده» پیدا شد. مسیحیان اولیه، همچون بسیاری از پیروان سنت‌های دینی دیگر، در به کار بردن ناسزا و طعنه مهارت داشتند.

ما توانسته‌ایم از منابع گوناگون نکاتی را از تحول اساطیری شخصیت زردشت بازسازی کنیم. تعیین تاریخ این تحول بسیار دشوار و برای هدف این کتاب کاملاً غیرضروری است. این اسطوره‌ها نشان می‌دهند که مؤمنان «دین بهی» چگونه شخصیت تاریخی زردشت را درمی‌یافتند و وی به عنوان معلم بزرگ دینی چه اعتباری برای آنان داشت. او مرد آرمانی آنان بود که خواست خدا را بر انسان آشکار کرد و کسی بود که با خدا هم‌سخنی کرد و ترس در دل نیروهای بد افکند. کسی است که به معیار بشری عمدتاً مسئول نابودی دیوان است. در این اسطوره‌ها بازتابی از نبرد گیهانی را در زندگی کسی می‌توان دید که شاید بتوان او را سرنمونهٔ[4] زردشتیان نامید. این واقعیت که اصل و مبدأ بسیاری از مناسک زردشتی به زردشت برمی‌گردد، دلالت براین ندارد که وی چنان‌که بعضی از دانشمندان تصور کرده‌اند، آفریده‌ای آیینی[5] بوده است. چنین امری تمایل طبیعی هر مذهبی است، همان گونه که مسیحیان تاریخ «عشاء ربانی» را به زندگی و اعمال عیسی می‌رسانند. از آن‌جا که زردشت نخستین موبد و مبلغ زردشتی به‌شمار می‌رود، ناگزیر او را مایهٔ الهام زندگی دینی زردشتی نیز تصور

1. Zoro

۲. نام زردشت در یونانی «زرواستر» بوده است. (م)

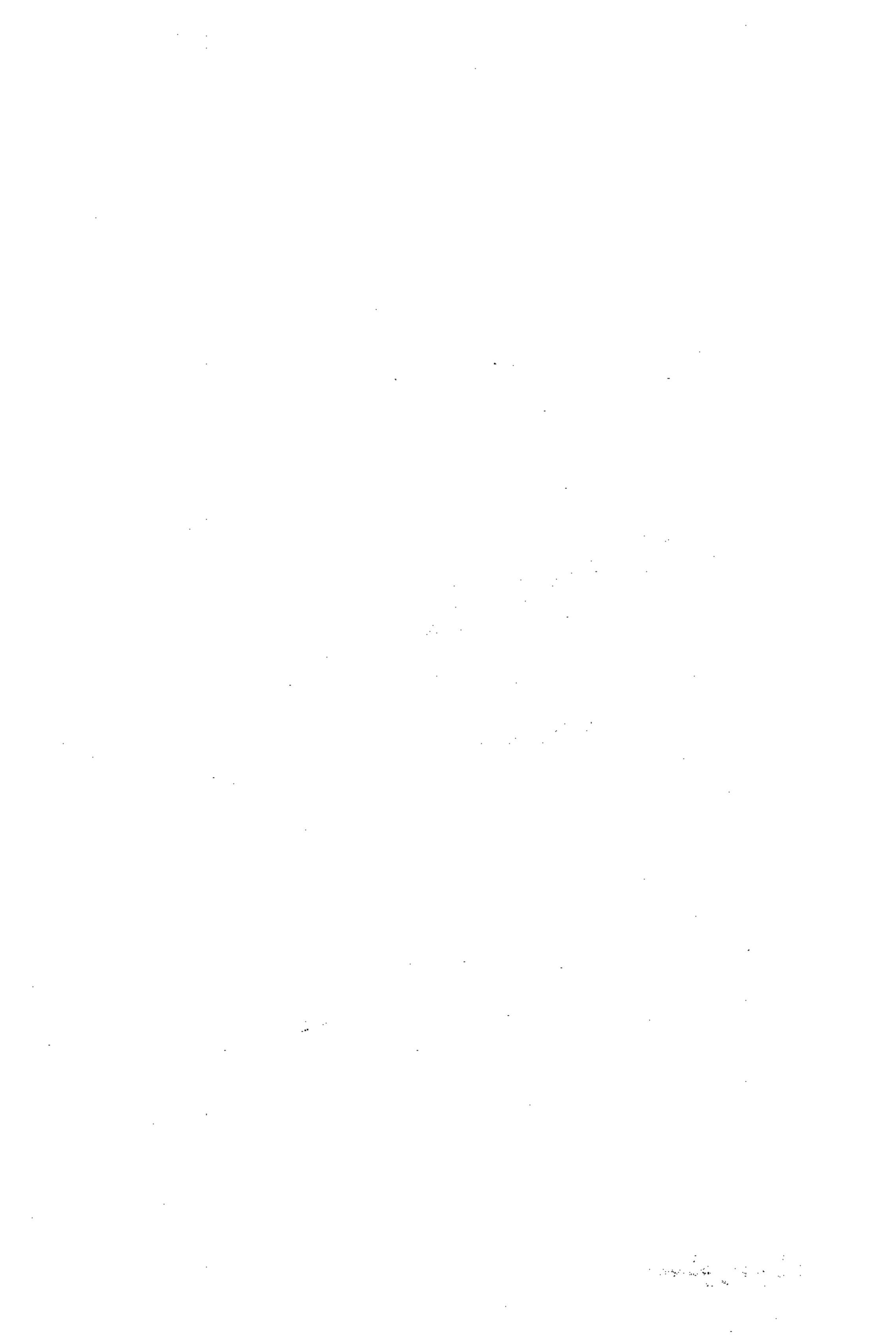
3. aster

4. archetypal

5. cultic creation

می‌کنند. فکر این‌که هر سه طبقهٔ اجتماعی یعنی روحانیان و جنگجویان و کشاورزان در وجود زردشت جای داشته باشند، نیز کاملاً طبیعی است. زیرا هیچ منجی بزرگی نمی‌تواند اکثریت مردم جامعه‌اش را در نظر نگیرد. بعضی این سؤال را پیش کشیده‌اند که آیا زردشت در اسطوره‌ها خدا تصور می‌شود یا انسان. لزومی به طرح این سؤال نیست. گرچه او را در غلبهٔ بر شر از همهٔ ایزدان مؤثرتر دانسته‌اند، اما این امر به دلیل آن است که اورمزد او را نمایندهٔ خود برگزیده است تا «دین بهی» را به جهان آورد. غالباً زردشت را در حال هم‌سخنی با اورمزد توصیف می‌کنند و مؤمنان به این معلم بزرگ احترام می‌گزارند، اما زردشت همیشه انسان باقی می‌ماند و اورمزد «سرور» فرمانروا.

اسطوره و شاه



در خاور نزدیک در دوران باستان غالباً برای شاه الوهیت قائل بودند و شخصیت و نقش او را هاله‌ای از اسطوره‌ها فرا می‌گرفت. در این بخش به باورهای ایرانی در این مورد نظری می‌افکنیم تا ببینیم آیا در این‌جا نیز الگوی مشابهی وجود دارد یا نه.

در دوران کنونی با داشتن حرارت مرکزی و دستگاه‌های سردکننده برای بسیاری از ما دشوار است که مفهوم قدیمی وابستگی کامل به ترتیب منظم فصول را دریابیم. در مصر توالی فصل‌ها کاملاً منظم بود، اما در بین‌النهرین به هیچ روی چنین نبود. در آن‌جا برای زندگی تأمینی نبود و آدمیان براین اعتقاد بودند که تا در رویدادهای گیهانی شرکت نداشته باشند، بقای حیات تضمین نمی‌شود و به واسطه‌ای میان انسان و خدایان نیاز بود و اعتقاد داشتند که شخص شاه چنین نقشی را برعهده دارد.

به خوبی می‌دانیم که مصریان قدیم معتقد بودند که شاه خصوصیت خدایی دارد، پسر رَع[1] است و مایهٔ ثبات و امنیت. در بین‌النهرین تصور مشابهی وجود داشت، اما با تفاوت‌هایی. در آن‌جا شاه فرزند فیزیکی خدایان نبود، بلکه در روزی که به تخت می‌نشست، فرزند خدا خوانده می‌شد و از آن پس نقش خدا را در زمین ایفا می‌کرد و نمایندهٔ ملت خویش در پیش خدایان بود. یکی از نخستین وظائف او تأمین توالی درست فصل‌ها بود، تا رعایایش به زندگی خود

۱. Re خدای خورشید. (م)



در این نقش اردشیر دوم (۳۸۳-۳۷۹ م) را می‌بینیم که تاج را از دست اورمزد (سمت راست) دریافت می‌کند. مهر در طرف چپ قرار دارد. تاجی که دارای اشعهٔ خورشید است بر سر و شاخه‌های بَرْسُم در دست اوست و بر روی نیلوفر که نماد مقدسی است، ایستاده است. مهر در لباس موبدی دیده می‌شود، اما اردشیر دوم و اورمزد همانند قهرمانان فاتحی هستند که بر روی بدن دشمن مغلوب ایستاده‌اند. این نقش برجسته در طاق‌بستان است.[دکتر شاپور شهبازی نفر سمت راست را شاپور دوم و نفر وسطی را اردشیر دوم می‌داند نک به مقالهٔ او در .AMI 18, 1985, 181-85]

ادامه دهند. تنظیم فصل‌ها با توسل به مناسک سالانهٔ جشن سال نو حاصل می‌شد که در طی آن شاه که نقش خدا را برعهده می‌گرفت، نبرد نخستین را تجدید می‌کرد. در این نبرد بود که خدا نیروهای «هرج و مرج»[1] را که به صورت غولی بودند، از میان برده و نظم را در جهان ایجاد کرده بود. این نمایش تنها نمادی از آن‌چه رخ داده بود نبود، بلکه منبع مؤثری نیز بود که رهایی آن نظم آفرینش را از دست نیروهای «هرج ومرج» در سالی که در پیش بود، تضمین می‌کرد تا بار دیگر زندگی بر نیروهای «هرج ومرج» چیره گردد.

ایران با بین‌النهرین هم‌مرز بود و ارتباطات نزدیکی با آن داشت؛ ایرانیان تا چه اندازه اعتقاد و رسم مذکور را اقتباس کرده بودند؟

به گمان ایرانیان، نیروهای خیر در ستیز خود با شر دو ابزار در اختیار دارند: همدینان و سلطنت. این دو همزیستی دارند، اما با هم منطبق نمی‌شوند. فرمانبرداری از شاه و شناخت «دین بهی» دو عاملی هستند که برای شکست دادن شر لازم است. در دوران آرمانی «دین شهریاری است، و شهریاری دین است». (دینکرد، ص ۴۷ س ٦، زنر، طلوع و غروب، ۲۹٦). هرج ومرج اساساً حاصل دین بد است. شاه خوب تجلی «روح نیکوکار» خدا و نماد فرمانروایی او بر زمین است. وظیفهٔ او این است که آفرینش و «دین بهی» و شادمانی رعیت را گسترش دهد، زیرا این‌ها تجلیات آرزوهای خدا برای آدمی است. گرچه «دین بهی» نخستین بار در ایران ارائه شد، ولی اصولاً پیامی برای همهٔ نوع بشر است.

در اساطیر ایرانی جم را شاه آرمانی می‌پنداشتندو نوروز که جم مبتکر آن بود، جشن سال نو ایرانیان است. در دورهٔ ساسانی قطعاً برای شاهان الوهیت قائل بودند. آنان را برادران خورشید و ماه به‌شمار می‌آوردند و خدا می‌نامیدند. در نقوش برجستهٔ گوناگونی اورمزد خود نشانه‌های سلطنت را به شاهان اعطا می‌کند و بر تاج‌های آنان نمادهایی از خدایان گوناگون به‌چشم می‌خورد. حضور هاله که همان فره ایزدی است، در تعدادی از نقش‌های برجسته، بر خصوصیت

۱. chaos : «هرج ومرج» روز ازل به صورت اژدها یا غولی تصور می‌شد که خدا توانسته بود با از میان بردن او، جهان را بیافریند و نظم گیهانی را برقرار کند. (م)

ماوراءالطبیعه‌ای شاهان دلالت دارد. خسرو[1] یکی از شاهان بزرگ دستور داد که تصویری از او نقش کنند که بر تختی نشسته و ستارگان او را احاطه کرده‌اند. بنابراین، در مورد تصوّر الوهیت برای شاهان ساسانی تقریباً تردیدی نیست.

چه چیزی از دورهٔ گذشته و چه مفاهیم و نقش‌های اساطیری با این وضع مرتبط است؟ پاسخ به این سؤال بسیار دشوارتر از موارد دیگر است. با در نظر گرفتن این‌که ایران با ملت‌های دیگر تماس داشته و کارگران خارجی را به کار می‌گرفته است، جای شگفتی است اگر نشانه‌ای از نفوذ را نبینیم. هنگامی که کورش بزرگ (۵۳۰-۵۹۹ ق.م.) بر بابل چیره شد، بنا به شیوهٔ سنتی بابلی پسر خود کمبوجیه را در جشن نوروز (در سال ۵۳۸ ق.م.) به عنوان شاه بین‌النهرین برگمارد. کوروش با مراسمی که حاکی از موردپسند و پذیرش قرارگرفتن پسرش در پیش مَردوک[2] خدای بابلیان بود، وی را به شاهی برگمارد و با این کار می‌خواست تا او را به آن مردم بقبولاند. همین شاهزاده در مصر پسر رَع خدای مصریان معرفی شده است. طبعاً این سؤال پیش می‌آید که آیا این اعمال در تصور ایرانیان از شهریاری، بازتابی داشته یا بر آن تأثیری گذاشته است یا نه.

کمبوجیه تنها شخصیتی نیست که در او نشانه‌هایی از مفهوم شهریاری مقدس را می‌یابیم. داریوش (۴۸۶-۵۲۲ ق.م) بیش از دیگران مسئولیت ساختن قصر باشکوه تخت‌جمشید را در جنوب غربی ایران برعهده داشته است. توصیف اندازه و زیبایی و شکوه این شهر دشوار است. این ساختمان‌های بزرگ که فضای وسیعی را فراگرفته‌اند، با نقش‌ها و کنده‌کاری‌هایی سرشار از ریزه‌کاری‌ها برپا شده‌اند و می‌دانیم که این کار در طی سالیان درازی به انجام رسیده است. با این همه، از این کاخ به‌ندرت استفاده می‌شد و در میان آثار بازمانده از آن، چیزی که دلالت بر این داشته باشد که مرکزی برای مقاصد اداری بوده باشد، اندک است یا اصلاً وجود ندارد. به‌نظر می‌رسد که تخت‌جمشید بیش از هر چیز مرکز اجرای مناسک بوده است، یعنی صحنهٔ

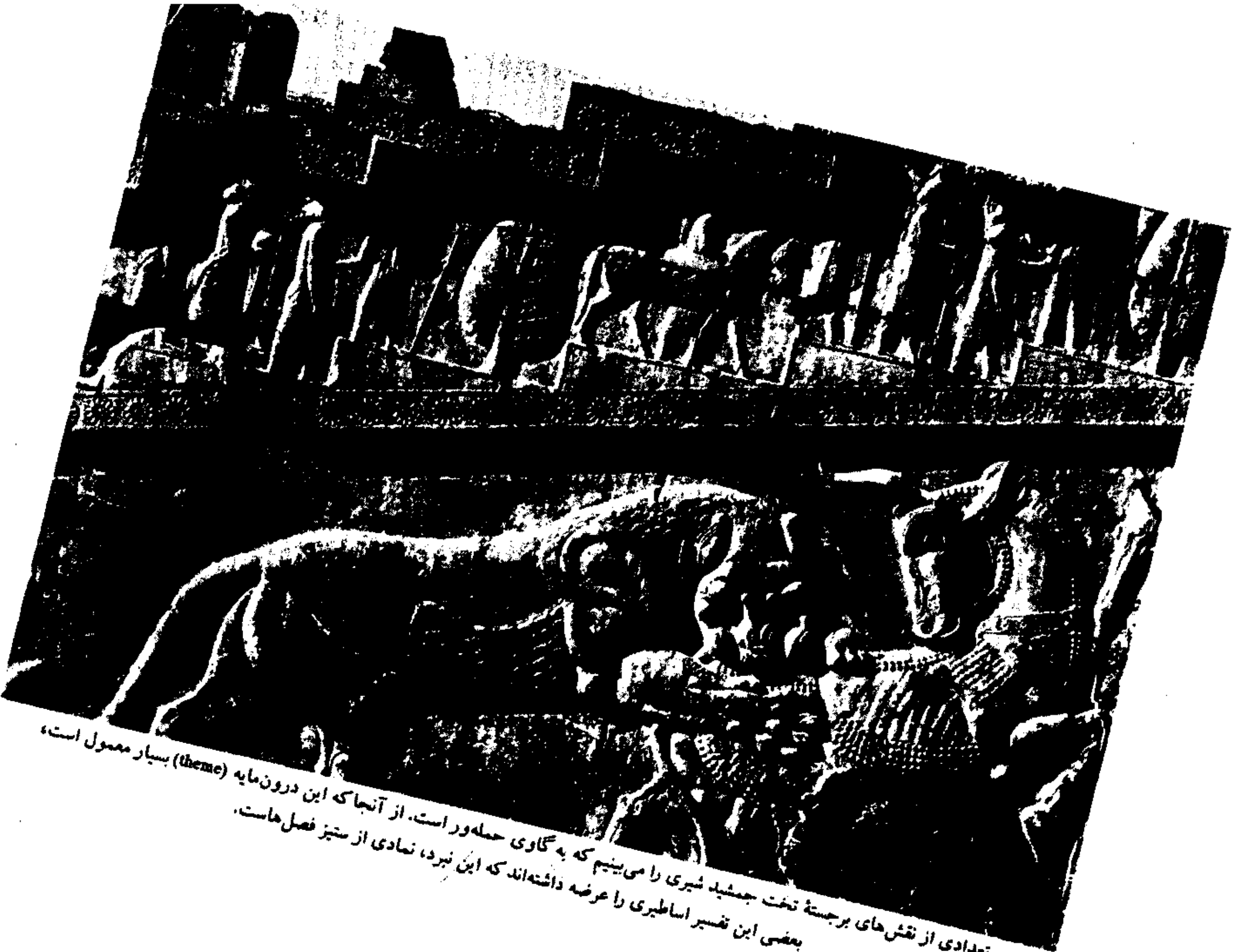
۱. منظور خسروپرویز شاه ساسانی است. (م)

2. Marduk

اجرای جشن سالانه‌ای که ملت‌های امپراطوری هخامنشی در آن گرد می‌آمدند تا دیون خود را بپردازند و وفاداری خود را به شاهان نشان دهند. هیئت‌های نمایندگی دسته‌جمعی از پلکانی که طوری ساخته شده بود که می‌شد با اسب از آن بالا رفت، از میان دروازه‌های کاخ و از کنار دیوارهای کنگره‌دار می‌گذشتند و به کاخ صد ستون داخل می‌شدند. بعضی کاخ صد ستون را نمادی از بیشهٔ مقدس و دیوارهای کنگره‌دار را نمادی از کوه مقدس گرفته‌اند. حرکت این دسته‌ها فقط نمایش‌های خودنمایانهٔ ثروت نبود، بلکه نمایش‌هایی بود در برابر خدای باروری این سرزمین. جشن نوروز ارتباط دیگری نیز با فصول دارد، زیرا که این جشن با جشن رَپیثوین (نک به ص ۴۳) منطبق می‌شد؛ رپیثوین از مراسمی بود که در طی آن به خدای رپیثوین نیایش‌هایی تقدیم می‌شد تا از پناهگاه‌های زیرزمینی خود که در آن ریشه‌های درختان را به‌رغم حمله‌های زمستان نگاه می‌دارد، باز گردد. نماد این نبرد فصل‌ها را شاید بتوان در بعضی از نقوش برجسته که شیری (یعنی خورشید) را در حال کشتن گاو (یعنی باران) نشان می‌دهد، مشاهده کرد. بنابراین، نقوش برجستهٔ تخت‌جمشید این نظر را القا می‌کند که جشن سالانه‌ای در ایران وجود داشته که با ستیز فصل‌ها و نیروهای حیات مربوط بوده است.

نقش شاه در تمام این جریان معلوم نیست. شاهان در بسیاری از کتیبه‌هایشان خود را کاملاً وابسته به اهوره‌مزدا معرفی می‌کنند. اهوره‌مزدا است که به آنان مقام شاهی می‌بخشد و قدرت می‌دهد و از آنان و از سرزمینشان و از هرچه انجام می‌دهند، حمایت می‌کند. اما شاه است که ارادهٔ خدا را در زمین به اجرا درمی‌آورد. داریوش در کتیبه‌ای در شوش اعلان می‌دارد که او درست مانند خدا عمل می‌کند، زیرا همانند خدا جهان را به اعتلا (فْرَشَه[1]) می‌رساند: «به لطف اهوره‌مزدا این کار را انجام داده‌ام. آن‌چه کرده‌ام، در نظر همهٔ جهان عالی می‌نماید.» (کِنت، ص ۱۴۱)

1. frasha



در تعدادی از نقش‌های برجستهٔ تخت جمشید شیری را می‌بینیم که به گاوی حمله‌ور است. از آنجاکه این درون‌مایه (theme) بسیار معمول است، بعضی این تفسیر اساطیری را عرضه داشته‌اند که این نبرد، نمادی از ستیز فصل‌هاست.

در نقوش برجسته، شاهان در زیر نماد بال گشودهٔ اهورهمزدا دیده می‌شوند که نشانهٔ تقریباً روشنی از این است که آنان نمایندگان خدا در زمین‌اند. نمی‌دانیم آیا شاهان در نبرد آیینی با نیروی شر، همان‌گونه که در بابل رسم بود، شرکت می‌جستند یا نه. تعدادی نقوش برجسته و مُهر وجود دارد که در آن‌ها شاه در حال جنگ با موجود عجیب‌الخلقه‌ای است. سبک مُهرها نفوذ بابلی را به ذهن می‌آورد و باز این پرسش پیش می‌آید که آیا فقط شکل ظاهری هنر بود که اقتباس شده بود یا نه.

بعضی دانشمندان از این هم فراتر رفته، چنین اظهار نظر کرده‌اند که شاه را تجسمی از مِهر می‌پنداشتند و او در هنگام به تخت نشستن، تولد مهر را در غار به نمایش درمی‌آورد. همچنین اظهارنظر شده است که شاه نقش فریدون اژدهاکُش را در نمایشی توأم با مناسک ایفا می‌کرد. اما شواهد برای اثبات این نظریه‌ها چنان اندک و پیچیده است که باید آن‌ها را به یک سو نهاد.

اما لااقل در زمان‌های متأخرتر، برای شاه جنبهٔ خدایی قائل بوده‌اند. شاه مکمل لازم موبد بود، زیرا دین و شهریاری برادرند. نمونهٔ اولیهٔ چنین شاهی جم بود که نخستین شاهی است که در صلح فرمانروایی کرد و جهان را بگسترد و نبردی هم نکرد. اگر ایرانیان باستان نکته‌ای را از تصور بابلیان در مورد شاه اقتباس کرده باشند، ظاهراً این نکته نیست که او را پسر خدا دانسته باشند، بلکه بهتر است بگوییم او را نمایندهٔ خاص خدا به‌شمار می‌آوردند که تحت حمایت او وظائفش را انجام می‌دهد. شاه چنان مورد احترام بود که چهرهٔ او در برابر مردمان نقاب داشت و حضور او در پس‌پرده‌ای از دیده‌ها نهان بود و مردمان معمولی در برابر او بر خاک می‌افتادند. شاید در نظر مردمان معمولی شاهنشاه بزرگ مافوق بشر بود و عامهٔ مردمان احتمالاً، حتی در زمان‌های قدیم، در او تجلی بارز شاهان افسانه‌ای را می‌دیدند که اژدها را کشته و بر دیوان فرمانروایی کرده بودند. در نظر شاه و روحانیان، نقش شاه این بود که بر نیروهای مخرب که در قلمرو سلطنت به فعالیت می‌پرداختند، غلبه کند. هنگامی که شورشیان سر برمی‌آوردند، به‌قول خود داریوش «دروغ بود که آنان را به سرکشی وامی‌داشت».

نبرد بزرگ گیهانی میان «راستی» و «دروغ» نبردی بود که شاه هم در آن درگیر بود. اما چنین می‌نماید که بیشتر تأکید بر نقش او در استقرار نظم و آرامشِ قلمرو ایزدی در حیطهٔ فرمانروایی خویش به کمکِ اهورَه‌مزدا بود تا تأکید بر به نظم در آوردن فصول از طریق مناسک، هرچند وجود یکی مستلزم عدم دیگری نیست. احتمالاً ایرانیان از افسانه‌های بابلی در بارهٔ سلطنت ناآگاه نبودند، اما چنین می‌نماید که اسطوره را به تاریخ مبدل کرده و در نمادهای اساطیری خویش این اعتقاد خود را بیان داشته‌اند که شاه خوب تجلی «روح نیکوکار» (سپندمینو) خداست. ایرانیان انتظارِ روزی را داشتند که سلطنت کامل با دین پیوند خورد، زیرا در این هنگام است که «بازسازی جهان»[1] به وقوع می‌پیوندد.

۱. فرَشگرد نک به ص ۳۱. (م)



سر شیر بر یکی از سر ستون‌های تخت‌جمشید.
شیر نماد سنتی قدرت است.

اسطوره و تاریخ

اسطوره و تفسیر تاریخ

به مفهومی، کل اسطوره بخشی از تاریخ است، زیرا اسطوره دیدگاه‌های انسان را در بارهٔ خود او و جهانش و تحول آن دربردارد. این مطلب به‌ویژه در مورد اساطیر ایرانیان صدق می‌کند، زیرا اسطوره‌های آنان در بارهٔ آفرینش و «بازسازی جهان[1]» تفسیرهایی است از فرایند تاریخ جهان یا تفکراتی است در بارهٔ این فرایند. همان‌طور که دیدیم تاریخ جهان را به چهار دورهٔ سه‌هزار ساله تقسیم می‌کنند. دو دورهٔ نخستین مربوط به آفرینش است، دورهٔ سوم دوره‌ای است که خواست‌های اورمزد و اهریمن در جهان با هم درمی‌آمیزد و دورهٔ چهارم دوره‌ای است که شر مغلوب خواهد شد. نخستین هزاره از آخرین دوران، خودبه دوره‌های زرین و سیمین و فولادین و آهنین تقسیم می‌شود و آخرین این ادوار زمانی است که شر با نیروی تجدید حیات‌یافته به جهان حمله می‌کند. منظور از این اسطوره این است که بیان کند چگونه جهان نیک خدا می‌تواند پر از بدی و تاریکی و درد و رنج و مرگ شود. پاسخ این است که تاریخ صحنهٔ نبرد میان خدا و اهریمن است، میان هرچه نیک است و هرچه بد.

اما مقصود اسطوره فقط تفسیر گذشته نیست بلکه حال را نیز توصیف

۱. فرشگرد. نک به ص ۳۱. (م)

می‌کند، به گونه‌ای که آدمی در آرزوی آینده باشد و به آن تکیه کند. با سقوط امپراطوری ساسانی دین زردشتی با مشکلات بزرگی روبه‌رو شد. فقط این نبود که انبوهی از مردم به اسلام گرویدند - از روی صدق یا به امید سود یا ترس - مسئله عمیق‌تر از این بود. بنابر اسطورهٔ سنتی، انتظار نخستین منجی هزار سال پس از زردشت می‌رفت. با درنظر گرفتن زمان زردشت[1] که مورد قبول عموم دانشمندان است، می‌بایست منجی در حدود سال ۴۰۰ م. ظهور کند. اما در قرن هفتم م. امپراطوری ایران و همراه آن ظاهراً دین نیز سقوط کرد و بحرانی برای دین پیش آمد. آیا سبب آن بود که خدا آنان را به حال خود رها کرده بود؟ آیا سبب آن بود که دین آنان تماماً باطل بود؟ نویسندگان کتاب‌های پهلوی می‌کوشند تا به این پرسش‌ها پاسخ دهند و در پی آنند که اسطوره و تاریخ را با هم تلفیق کنند.

نویسندگان کتاب‌های پهلوی با این مسئلهٔ مبتلا به روزگار خود به دو طریق روبه‌رو می‌شوند. یکی از این متن‌ها که بهمن‌یشت نام دارد، تأخیر آمدن منجی را با افزودن سه دورهٔ اضافی به چهار دوره‌ای که پیش از ظهور او وجود دارد، توجیه می‌کند. به دوره‌هایی که نماد آن‌ها زر و سیم و فولاد و آهن است، دوره‌های روی و قلع و سرب نیز، پس از دورهٔ فولاد، اضافه شده است. گرچه این کار پاسخگوی این پرسش بود که چرا منجی هنوز نیامده است - با این جواب که زمان او هنوز فرا نرسیده است - اما پرسش عمیق‌تر دیگری که آیا خدا در زمان نیاز یعنی زمان استیلای اسلام درمانده شده بود، بی‌پاسخ می‌ماند. تدوین‌کنندگان بندهشن و دینکرد در فصولی از این کتاب‌ها به این مسئله می‌پردازند. در طرح تاریخ که مبتنی بر اوستای قدیم است، آمده است که دورهٔ آهن دوران سختی خواهد بود که دین تنزل خواهد کرد، زندگی اجتماعی و خانوادگی پراکنده خواهد شد و بی‌نظمی در همه‌جا، نه تنها در زمین بلکه در عالم، به صورت خشکسالی و بیماری مسری گسترش خواهد یافت. نویسندگان

۱. در مورد زمان زردشت نک به ص ۱۴. (م)

کتاب‌های پهلوی اشغال ایران را به انجام رسیدن یا عملی شدن چنین طرحی می‌دانند. مهاجمان را «دیوان» می‌نامند و آن‌ها را از تخمهٔ دیوان آز به‌شمار می‌آورند که خانواده‌ها را درهم می‌ریزند و موجب آزار و رنج می‌شوند. مؤلفان این کتاب‌ها حملهٔ مهاجمان را طغیان نیروهای دیوی به‌شمار می‌آورند که در سدهٔ آخر هزاره انتظار آنان می‌رود. از این رو، نویسندهٔ یکی از متون در جستجوی یافتن نشانه‌هایی از بی‌نظمی گیهانی بود که به اعتقاد او بایستی با این یورش‌ها به‌وقوع می‌پیوست و چون چنین نشانه‌های آشکاری را نمی‌دید، هشدار داد که این علائم پنهانی اتفاق می‌افتد: «طاعون پنهانی حرکت می‌کند و به فریبکاری می‌پردازد تا مرگ بی‌شمار شود.» (دینکرد، هفتم، فصل ۸، بند ۱۹)

بنابراین، مطالب بندهشن و دینکرد با وجود این که در بدو امر مجموعهٔ خشک و عالمانه‌ای از اسطوره‌های باستانی به‌نظر می‌آیند، در حقیقت استغاثه‌ها و پیام‌های مؤثری هستند دال بر این که دینداران به آسایش خواهند رسید. این متن‌ها مبلغ این پیامند که وحشتی که بسیاری با آن روبه‌رو هستند یعنی در خطر بودن زندگی و وطن، پیش‌بینی نشده نبود و غلبه بر آن خارج از قدرت خدا قرار نداشت. پیام این است که دین بیهوده نیست و آدمی باید ثابت‌قدم باشد و دل قوی دارد، زیرا این دوران، زمان اتمام هزاره است. به زودی شهریاری می‌آید و ایران را به وضع پیشین خود باز می‌گرداند؛ منجی زاده می‌شود و خدا اهریمن و همهٔ دیوان را سرنگون می‌کند.

گرچه این متن‌ها گردآوری‌هایی از مطالب قدیمی هستند، اما مطالب آن‌ها چنان جرح و تعدیل شده که نیازهای روحی زردشتیان را در موقعیت خاصی برآورده سازد. تفسیرهایی که از اسطوره‌های سنتی در پرتو تاریخ عصر خود می‌کردند، دستاویزی بود که مؤمنان بدان توسل جویند و پیام امیدی بود برای آینده.

بازسازی تاریخ بنابر اسطوره

اسطوره‌های باستانی مربوط به قهرمانان اژدهاکش با تاریخ وفق داده شده است، اما این تطبیق کاملاً با جرح و تعدیلی که در اسطوره‌های پایان جهان داده‌اند و مبتنی بر پیشگویی است، تفاوت دارد. متن‌های ایرانی متأخر و تاریخ‌نویسان مسلمان قرون نخستین اسطوره‌های گیومرث و جمشید و دیگران را اساس تاریخ افسانه‌ای ایران از روز آفرینش تا زمان استیلای اسلام قرار داده‌اند. این کاربرد اسطوره شاید به علت صورت شاعرانه‌ای که فردوسی در شاهنامه به تاریخ داده است، جالب‌توجه‌تر باشد. اما حتی در این اثر نیز مقدار زیادی از روحیهٔ ثنویت باستانی حفظ شده است. شالودهٔ این «تاریخ» که طرح مختصری از آن به دنبال می‌آید، تقریباً به تمامی بر شاهنامه استوار است:

گیومرث نخستین انسان در اسطورهٔ آفرینش زردشتی، در شاهنامه به صورت نخستین شاهی که در همهٔ جهان فرمانروایی داشت ظاهر می‌شود، مسکن او در کوه بود و به صورت کسی که پوست پلنگ برتن داشت، تصویر می‌شود. جامه و غذا را او کشف کرد و همه او را بزرگ می‌داشتند، بزرگداشتی که مایهٔ پیدایش دین شد. فرمانروایی او که سی سال دوام یافت، همچون خورشید سودبخش بود و او خود از شکوه و قدرت بسیاری برخورداری داشت. هوشنگ که نوهٔ گیومرث و وارث تخت و تاج او بود، این وظیفه را برعهده گرفت که از دیو سیاهی که پدرش سیامک را کشته بود، سخت انتقام بگیرد. سپاه

هوشنگ از حیوانات وحشی و اهلی و پرندگان و موجودات ماوراءالطبیعه تشکیل شده بود. با این لشکر سپاه دیو سیاه را ریشه کن کرد و سر آن نابکار را از تن جدا ساخت. هنگامی که به این پیروزی دست یافت، گیومرث سالخورده توانست در آرامش درگذرد و هوشنگ پیروزمند بر تخت با شکوه شاهی تکیه زد. از فرمانروایی او سه موهبت به بشر رسید: به کار بردن فلز، کشت و کار و آتش. در مورد آتش شاهنامه روایت می‌کند که هوشنگ در حالی که در کوه به سواری می‌پرداخت، روزی با موجود سیاه درازی برخورد کرد:

دو چشم از بر سر چو دو چشمه خون — ز دود دهانش جهان تیره‌گون

هوشنگ براین موجود سنگی انداخت، آن سنگ بر سنگ دیگری خورد و از آن جرقه‌ای پیدا شد. آن موجود کشته شد[1] و آتش پدید آمد. تخمورو (تهمورث)[2] پسر هوشنگ سی‌سال فرمانروایی کرد و در این مدت بر دیوان مستولی بود، به‌گونه‌ای که توانست جهانی پرآرامش را به پسر خویش جم (جمشید در شاهنامه) واگذارد.

جمشید مردمان را به طبقات اجتماعی گوناگون تقسیم کرد: روحانیان را جدا کرد، طبقهٔ جنگجویان را بنیان نهاد، کشاورزی را به عهدهٔ برخی گذاشت و دیگران را برآن داشت که به پیشه‌های گوناگون بپردازند. او خود هم شاه بود و هم موبد و کارهای سودمندی را به جهان آورد: صنعت رشتن و بافتن، داروها و جواهرات گرانبها. در دوران فرمانروایی او همه آرامش و فراوانی بود، دیوان به رنج و کار بودند، آدمیان نیازی به کار کردن نداشتند و هیچ کس نمی‌مرد. جمشید برای خود تختی شاهانه ساخت و دیوان را برآن داشت که آن را بر آسمان بردارند:

۱. در روایت شاهنامه مار کشته نشد. (م)

۲. Takhmoruw صورت پهلوی تهمورث، نک به ص ۵۷. (م)

چـــو خـــورشید تـابان مـیان هـوا	نشســـــته بـــرو شـــاه فـــرمانروا
جـهان انـجمن شـد بـر آن تـخت او	شگـفتی فـرو مـانده از بـخت او...
سر سال نو هرمز فوردین (= فروردین)	بـرآسـود از رنـج وز درد و کـین...
چـنین جشـن فـرخ کـز آن روزگـار	بـــما مـاند از آن خسـروان یـادگار

اما جمشید غره گشت، موفقیت‌های خویش را برخواند و گفت که مردمان او را آفریدگار جهان بدانند. با این کار، مردمان از دربار بیرون شدند و فره از او جدا شد و آیندهٔ او تیره گشت.

از این پس افسانه در دربار مرداس که شاهی است برخوردار از احترام بسیار، دنبال می‌شود. مرداس پسری دلیر و فعال به نام ضحاک داشت. روزی اهریمن به شکل یکی از بارخواهان در دربار حاضر شد و ضحاک را با گفتار خویش فریفت. جوان ساده دل سوگند یاد کرد که هرگز سخنان اهریمن را فاش نکند و بر دستورهای او گردن نهد. اهریمن با نشان دادن قدرت شاهی در عالم کشف و شهود، جوان را فریفت و او را برآن داشت که پدرش را بکشد و تخت شاهی را به دست آورد.

آنگاه اهریمن به شکل آشپزی بر ضحاک نمایان شد و بدو گوشت داد تا بخورد و بدین طریق او را گمراه کرد، زیرا تا این زمان مردمان گیاه‌خوار بودند. اهریمن با چاپلوسی او را فریفت و از او درخواست کرد تا بر شانه‌های چنان شاه بزرگی بوسه زند. وقتی اهریمن چنین کرد، به زیرزمین نهان شد و دو مار سیاه از شانه‌های شاه روییدند. هرچه آن‌ها را می‌بریدند، دوباره‌می‌روییدند تا این که اهریمن که این بار به شکل پزشکی درآمده بود، گفت که تنها دارو این است که خوراک هر روز مارها مغز آدمی باشد.

چون قدرت ضحاک رو به افزایش نهاد، قدرت جمشید کاهش یافت و مردمان ضحاک را شاه ایران دانستند. جمشید پنهان شد و سرانجام در دریای چین او را یافتند و ضحاک او را با اره به دو نیم کرد و بدین‌گونه جهان را از او خلاص کرد. فرمانروایی ضحاک هزار سال به درازا کشید، هزار سال ستم که در

طی آن فضیلت رو به کاهش نهاد و جادوگری افزون شد. هر روز دو مرد را به دست مرگ می‌سپردند تا مغزهای آنان خوراک مارانی شود که بر شانه‌های ضحاک روییده بودند.

اما همه چیز به کام ضحاک نبود. شبی به دنیا آمدن فریدون را در خواب دید و برآن شد که آن کودک را نابود کند. اما کوشش او بیهوده بود. ضحاک که از چنان هماورد نیرومندی هراسان بود، فرمان داد که سپاهی از دیوان فراهم آیند و بر دشمن بتازند و مردمان را برآن داشت که محسنات شاهی او را تأیید کنند. کسی را یارای آن نبود که با چنان شاه نیرومندی به مقابله برخیزد تا این که روزی آهنگری دون‌پایه که از شاه ستم‌دیده بود، در دربار حاضر شد تا آزادی بحق پسر خویش را درخواست کند. به شاه گفت:

تو شاهی و گر اژدها پیکری بباید زدن داستان، آوری[1]

شاه از طغیان خشم او درشگفت شد و به خواهش او تن در داد، اما در عوض درخواست کرد که بر ادعانامهٔ او مهر تأیید نهد. آهنگر که مرد دلیر و صریحی بود، خواهش او را نپذیرفت و براو خرده گرفت و به یاری پسر خود سپاهی برای فریدون از بازار گرد آورد. درفش او تکه‌ای از چرم بود آراسته به گوهرها. برای فریدون گرزی گاوسار فراهم آورد.[2] فریدون از کاخ خویش که کنگره‌های آن به آسمان می‌رسید، بیرون آمد و سپاهیان خود را از میان سیلاب‌ها و بیابان‌ها به قصر شاه بدکار در اورشلیم برد. فریدون که از منظرهٔ کاخ که سر به ستارهٔ مشتری می‌سود، باکی نداشت گرز خویش را به دست گرفت و پیش رفت. ضحاک در کاخ نبود، اما چون خبر تاخت‌وتاز فریدون و رهایی خواهران جمشید را شنید، با سرعت بسیار پیشاپیش لشکری عظیم روی به کاخ خویش نهاد و با سپاه خود که در برابر شهر گرد آمده بودند، به کاخ درآمد:

۱. آوری: مسلماً، حتماً.
۲. به روایت شاهنامه آهنگران به دستور فریدون این گرز را برای او ساختند.

به آهن سراسر بپوشید تن — بدان تا نداند کسش ز انجمن

چون به آن زنان نزدیک شد تا آنان را بکشد، فریدون به کردار باد به پیش تاخت و با گرز خویش کلاه‌خود او را درهم شکست، اما بنابر هشدار فرشته‌ای آن ستمگر بدکار را نکشت، بلکه او را به بند آورد و با همراهان معتمد به کوه دماوند برد. در این زمان فریدون که فرمانروای جهان شده بود، به بهبود وضع مردمان پرداخت. اسطورهٔ باستانی فریدون که حاکی از ستیز او با بیماری‌ها بود، یا تغییر شکل داده یا حالت اساطیری خود را از دست داده و تبدیل به عمل کشت و کار شده است که با آن می‌توان بر بیماری‌های سخت غلبه کرد.

روایت شاهنامه و «تاریخی» را که بر اساس اسطوره‌های باستانی بازسازی شده است، به یک سو می‌نهیم. فرایند تفسیر اسطوره به صورت تاریخ فرایندی است که در دین زردشتی و در افکار پیروان ادیان بسیاری تا به امروز ادامه می‌یابد. به عنوان مثال یکی از دانشمندان مشهور پارسی برآن است که:

> هوم که هم گیاه و هم خداست، مرد بزرگی از ایران بود و کارهای بزرگی انجام داد که نام او را به یادگار نهاد.
>
> (مدی، آیین‌های دینی پارسیان، ص ۳۰۱)

بنابراین، اسطوره و تاریخ در دین زردشتی کاملاً با هم درمی‌آمیزند. ایرانیان همهٔ تاریخ خود، گذشته و حال و آینده را در پرتو اسطوره‌های خود درک می‌کنند. تاریخ صحنه‌ای است برای نبرد میان خیر و شر، و اهمیت حوادثی که در این صحنه رخ می‌دهد، تنها وقتی به درستی درک می‌شود که در پس آن مقصود و منظور و فطرت خدا دیده شود.

اسطوره، مناسک و نمادپردازی

در دین زردشتی عمل قربانی، یا اجرای درست مناسک، ارزش و نیرویی در خود و از خود دارد. مناسک منابع مؤثری هستند که هم ایزدان و هم مردمان را یاری می‌کنند. چنان‌که دیدیم (نک به ص ۳۶) تیشتر تا قربانی‌هایی بدو تقدیم نشود نمی‌تواند دیو خشکسالی را شکست دهد و آب‌های زندگی‌بخش را به‌وجود آورد. همچنین زروان وقتی در آرزوی داشتن پسری بود، قربانی تقدیم کرد، گرچه او خود وجود مطلق است و کس دیگری وجود ندارد که نثارها را تقدیم او کند. قربانیی که با خلوص نیت تقدیم شود، یکی از بزرگ‌ترین اعمال نیکی است که هر زردشتی می‌تواند انجام دهد. بدون قربانی جهان از هستی باز می‌ایستد، اما با آن نیروی اهریمن کاهش می‌پذیرد. در «بازسازی جهان» آدمیان از طریق قربانیی که اورمزد شخصاً می‌کند، نامیرا خواهند شد. این مفهوم از قربانی که هنوز در دین زردشتی رایج است، به دوران هندوایرانی باز می‌گردد، زیرا قربانی‌در دینی که در قدیمی‌ترین متون‌هندی یعنی وداها منعکس‌است، در مرکز مناسک دینی قرار دارد. در این متون آمده است که مناسکی که به درستی اجرا شوند، مستقل از خواست خدایان، مؤثر به‌شمار می‌روند. در مناسک زردشتی هر کلام و عملی سرشار از والاترین مفاهیم است. علت وجودی بسیاری از مناسک فراموش شده است و برای اعمال مفاهیمی قائل می‌شوند که فاقد آن بوده‌اند، اما شاید خوانندگان بیشتر علاقه‌مند به معتقدات کنونی زردشتیان باشند تا به بازسازی تاریخی قدیم‌ترین اعتقادات.

نمونهٔ خوبی از نمادپردازیی[1] که با اشیاء مربوط به امور دینی مرتبط است، نمادپردازیی است که پیرامون «کُستی»[2] وجود دارد، و آن کمربندی است که هر زردشتی در هنگام تشرف آیینی[3] به دین به کمر می‌بندد. کستی از هفتاد و دو نخ تشکیل شده است که می‌گویند نماد هفتاد و دو فصل کتاب یسناست. در آخر آن (در هر طرف) سه منگوله است و هر کدام از منگوله‌ها از بیست و چهار نخ تشکیل شده که می‌گویند نماد بیست و چهار فصل ویسْپَرَد است و آن بخشی از دعاهایی است که در مراسم عبادی خوانده می‌شوند. هفتاد و دو نخ را به صورت شش رشته می‌بافند که هرکدام از آن‌ها نماد شش وظیفهٔ دینی[4] زردشتیان است. دوازده نخ در هر یک از رشته‌ها نماد ماه‌های سال، و شش منگوله نماد جشن‌های فصلی بزرگ[5] است و فرورفتگی میان نخ‌ها عبارت است از:

«فضای میان این جهان و جهان دیگر؛ دولا بودن نخ‌ها در سرکُستی نماد ارتباط میان جهان مادّی کنونی و جهان مینویی آینده است، گشودن و بستن آن (در هنگام خواندن دعا) نماد انتقال روان از دنیای مادی به دنیای مینویی است و گره زدن نهایی همه نخ‌ها به‌صورت یک نخ نماد برادری یا اتحاد جهانی است.» (مُدی، آیین‌های دینی پارسیان ۱۸۵ به بعد)

در کتاب کوچکی مانند این کتاب غیرممکن است که به بحث در بارهٔ ارتباطات درونی میان اسطوره و همهٔ مناسک زردشتی پرداخت. در عوض، ما به سه دسته از مهم‌ترین مناسک نظر می‌افکنیم: مناسک مربوط به مرگ و آتش و هوم.

1. symbolism

۲. مؤلف صورت کُشتی (Kushti) را به کار برده است. (م)

3. initiation

۴. در مورد این شش وظیفه رجوع کنید به صد در نثر و صد در بندهش، ص ۶ (م)
۵. یعنی گاهنبارها. (م)

مراسم مربوط به درگذشتگان

مراسم مربوط به مرگ در دین زردشتی به وضوح تحت تأثیر اسطوره است. باید در نظر داشت که در این دین مرگ کار اهریمن است. مرگ به معنی پیروزی او بر آفرینش خوب است. از این رو، جسد جایگاه دیوان است. هرچه شخص درگذشته نیکوکارتر باشد، پیروزی اهریمن بزرگ‌تر است و نیروی دیوی بیشتری برای نیل به این مقصود لازم است. بدین جهت، تن مرد پارسا منبع بسیار بزرگ‌تری برای آلودگی است تا تن مرد بدکار که دسترسی به مرگ او آسان است. بسیاری از مناسک مربوط به مرگ با تطهیر از آلودگی که کار دیوان است، ارتباط دارد. چون جسد منبع چنین آلودگی است، به خاک سپردن آن جایز نیست، مبادا زمین که عنصر مقدسی است، آلوده شود. همچنین نباید آن را سوزانید، مبادا که آتش آلوده گردد. (یک استثنا در مورد مطلب اخیر، شیوهٔ جدید مرده سوزانی است که بر طبق آن شعلهٔ واقعی بدن را نمی‌سوزاند، بلکه حرارت زیاد به وسیلهٔ الکتریسته تولید می‌شود.) بنابراین، هرجا که امکانات فراهم باشد، جسد را در برج خاموشی یا دخمه می‌نهند تا لاشخورها آن را بخورند.

اعتقاد به انتقال روان از این جهان به جهان دیگر در سه روز نخستین پس از مرگ انگیزهٔ اجرای مناسکی است که در این مدت انجام می‌گیرد. از آن‌جا که سروش است که روان را در این دوران حمایت می‌کند، نیایش‌هایی در طول پنج

بخش از اوقات شبانه‌روز به وسیلهٔ دو موبد یا بیشتر و خویشاوندان او، هم در خانه و هم در آتشکده، به این ایزد تقدیم می‌گردد. مهم‌ترین این نیایش‌ها، نیایشی است که در سومین روز که روان به سوی داوری می‌رود، اجرا می‌شود. در این زمان از قادر مطلق طلب رحمت می‌کنند و مراسم دینی برای ایزدانی که با امر داوری ارتباط دارند، اجرا می‌شود.

آیین‌های مربوط به شخص درگذشته در سه روز پس از مرگ تمام نمی‌شود، اما تأکید براین است که نباید به شیون و زاری ادامه داد. شیون و مویهٔ بیش از حد در دین زردشتی گناه است، زیرا این کار کمکی به روان نمی‌کند و بدن زنده را می‌آزارد و از نظر اعتقاد به زندگی پس از مرگ و اطمینان به رستاخیز بی‌نتیجه است. زردشتیان قویاً احساس می‌کنند که با مردگان در ارتباطند و از آن‌ها دعوت می‌کنند تا در میهمانی‌های زندگان، نه در غم بلکه در شادمانی‌های جمعی، «برای شادی روان» شرکت جویند. یکی از دانشمندان که در میان زردشتیان زیسته است، نظر جالب توجهی در این مورد ارائه می‌دهد:

> «پس از مدت زمانی که از مهمان‌نوازی زردشتیان ایران برخوردار بودم، ولی هنوز نتوانسته بودم احساس آنان را برای مردگان دریابم و هنوز تحت تأثیر ارتباط مرگ با غم بودم، به خود جرأت طرح این سؤال را دادم که آیا آنان هیچگاه جشنی را برگزار می‌کنند که همراه آن مناسکی برای مردگان نباشد.
> پاسخ آنان که با شگفت‌زدگی ملایمی همراه بود، این بود:
> «البته که چنین نیست، ما همیشه می‌خواهیم که مردگان در شادی‌هایمان شریک باشند.» (بویس، بنیادهای خیریهٔ زردشتیان، ص ۲۴۷ ح ۴)

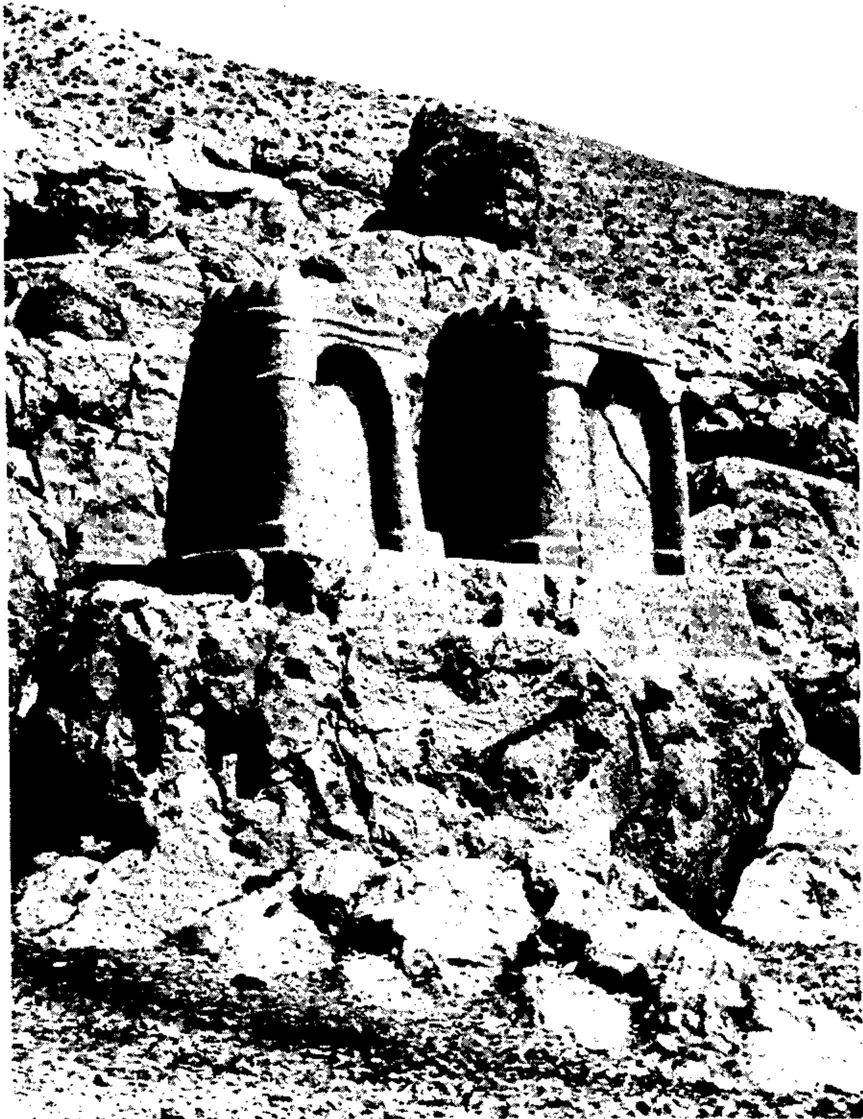
بدین‌گونه، اساطیر زردشتی مربوط به داوری افراد بشر پس از مرگ و اساطیر مربوط به داوری جهانی[1] هم بیانگر مناسک مربوط به مراسم مرگند و هم مبین نظر آنان در بارهٔ شادمانی.

۱. داوری همهٔ افراد بشر در آخر جهان. (م)

مناسک آتش

اسطورهٔ زردشتی مربوط به شخصیت بخشیدن به آتش، یعنی آتر، قبلاً مورد بحث قرار گرفت. (نک به ص ۴۷). اکنون بر اسطوره‌های بعضی از آتش‌های مقدس مرتبط با مناسک دینی نظری می‌اندازیم. بیشتر ادیان می‌کوشند که اصل و منشأ کانون‌های بزرگ مناسک خود را به زمان‌های اولیهٔ تاریخ دینی خود برسانند. زردشتیان می‌کوشند اصل معروف‌ترین آتش‌های سه‌گانهٔ خویش را به تاریخ اولیه برسانند. این سه آتش عبارتند از آتش فرنبغ[1] که می‌گویند در کابل، در افغانستان کنونی یا در کاریان، در فارس قرار داشته است. آتش گُشْنَسْب[2] احتمالاً در شیز و آتش بُرزین مهر[3] در کوه ریوند در شمال غربی نیشابور جای داشته است. گفته‌اند که هر سه آتش در پشت گاو اساطیری شریشوک[4] در دورهٔ تهمورث، یکی از شاهان دوران اولیه، نگهداری می‌شد. شبی طوفان شدیدی رخ داد و آتش‌ها از پشت گاو به دریا افتادند و در آن‌جا به سوختن ادامه دادند و در دریا به مردمان روشنی بخشیدند. هرکدام از آتش‌ها با یکی از سه‌طبقهٔ اجتماع ارتباط دارد: فرنبغ با موبدان، گُشْنَسْب با جنگجویان و بُرزین مهر با کشاورزان. این هرسه آتش جمشید را در پادشاهی بهشت‌گونه‌اش یاری کردند و جمشید بود که آتش فرنبغ را در جایگاه خاص خود برنشانید.

۱. در پهلوی Farnbag ۲. در پهلوی Gushnasp ۳. در پهلوی Burzen Mihr
4. Srishok



آتشدان‌هایی از دورهٔ ساسانی در نقش رستم که نشان می‌دهد زردشتیان در کوه‌ها به عبادت می‌پرداختند و همچنین دلالت بر قدمت حرمت آتش در نظر زردشتیان و هندوها دارد.

هنگامی که فره ازاو جدا گشت، آتش فرنبغ بود که فره او را از دست ضحاک نابکار رهایی بخشید. آتش برزین‌مهر تا زمان گشتاسب، حامی زردشت، از جهان پاسبانی می‌کرد و راه را برای الهام بزرگ زردشت در طول فرمانروایی این پادشاه بزرگ آماده می‌ساخت و در این مدت از خود این آتش نیز معجزاتی به‌ظهور می‌پیوست. گفته‌اند که آذرگشنسب جهان را تا دوران خسرو، شاه بزرگ ساسانی، حفظ کرده است. هنگامی که او بتکده‌ها را درهم شکست، این آتش بر یال اسب او قرار گرفت و تاریکی و تیرگی را دور ساخت[1]. بنابراین، اعتقاد براین است که این سه آتش بزرگ نوآوری‌های متأخر تاریخی نیستند، بلکه حامیان و راهنمایان انسان در طول تاریخند.

سه گروه آتش مرتبط با مناسک وجود دارد: آتش بهرام، آتش آدُران و آتش دادگاه. آتش بهرام، شاه پیروزمند آتش‌هاست. به نام اورمزد این آتش را به یاری می‌خوانند و ازو می‌خواهند که در برابر قوای تاریکی آنان را نیرو بخشد، زیرا فره او با دروغ می‌جنگد و در واقع نمادی است از راستکاری. بهتر است که بگوییم که آتش را مانند شاه برتخت می‌نشانند تا این‌که بگوییم آن را در جای خود قرار می‌دهند، و چوب را به شکل تخت می‌نهند. بربالای آن تاجی به نشانهٔ پادشاهی آتش نیرومند آویزان است. وقتی بدین‌گونه آتش را بر تخت نشاندند چهار موبد دسته جمعی آن را با پیروزی، مانند شاهی، حمل می‌کنند در حالی که دیگران سایبانی را برآن گرفته‌اند. موبدان با شمشیرها و گرزهای «مهر» در پیش و پس آن همگی به صورت محافظان شاه حرکت می‌کنند. پس از آن که آتش را برتخت نشاندند، فقط موبدانی که دشوارترین آداب تطهیر راگذرانیده‌اند، می‌توانند از آن مراقبت کنند. جز آنان کسی نمی‌تواند وارد حرم خاص آتش شود، حتی آنان نیز باید دستکش‌های سفید به دست کنند و از آن مراقبت کنند. دلیل قداست آن جریان طولانی و دشوار تطهیر آن است. شانزده آتش از منابع مختلف جمع‌آوری می‌شوند و آنگاه ۱۱۲۸ بار

۱. در این مورد نک به ص ۲۰ ح ۱. (م)

آن‌ها را تطهیر می‌کنند و این جریان یک سال طول می‌کشد و هزینهٔ آن هنگفت است. از این رو، جای تعجب نیست که چنین آتشی بسیار به‌ندرت برتخت نشانده شود.

امور مربوط به آتش‌های آدران و دادگاه از اهمیت بسیار کمتری برخوردارند. آتش دادگاه را مردمان غیرروحانی نیز می‌توانند مراقبت کنند، با این همه هر دو را با تشریفات نظامی در جای خود قرار می‌دهند، زیرا آتش‌های مقدس نمودار فرمانروایی معنوی روشنی و راستی در نبرد با نیروهای تاریکی هستند و این نبردی است که مؤمنان با همکاری اورمزد و پسرش آتش بدان می‌پردازند.

تطهیر آتش‌های متعلق به همهٔ طبقات یادآور این است که انسان نیز باید همانند این آتش‌ها تطهیر شود. در این مورد نیز یکی از پارسیان نام‌آور استدلال می‌کند که این آتش‌ها به یاد آدمی می‌آورند که همان‌طور که هیزم (برای تطهیر آتش) از همهٔ طبقات جامعه گردآوری می‌شود، همهٔ آدمیان نیز صرف‌نظر از طبقهٔ اجتماعی خود در صورتی که مرحلهٔ تطهیر را بگذرانند، در نزد خدا برابرند. وقتی یکی از پارسیان (زردشتیان) به آتش نزدیک می‌شود، با خاکستر بر پیشانی خود علامتی می‌گذارد و این عمل یادآور این است که او همانند آتش، سرانجام تبدیل به غبار خواهد شد و این دعا را می‌خواند:

> بگذار تا پیش از مرگ بکوشم تا بوی خوش نیکوکاری و اعمال نیک را بگسترانم، و نور پارسایی و دانش را به نزد دیگران رهنمون شوم.
> (مُدی، آیین‌های دینی پارسیان ص ۲۱۷)

هوم و نثار مرتبط با مناسک آن

همان‌گونه که نباید چشم نامعتقدان برآتش افتد، در نثار مرتبط با مناسک هوم نیز فقط مؤمنان باید شرکت جویند. پیش از این، بعضی از موارد مشترک اسطوره و مناسک مرتبط با این شخصیت راکه در عین‌حال گیاه و خدا و موبد و موضوع قربانی است، دیده‌ایم (نک به ص ۵۰). در هند باستان جریان اجرای مناسک او با جریان مهم بارورسازی یا جان‌بخشی طبیعت مقایسه می‌شود و از این‌رو پرویزنی[1] که شیرهٔ این گیاه در آن پالوده می‌شود، نماد آسمان است. شیرهٔ ریخته شده در درون آب و شیر نماد خورشید است و رنگ طلایی آن به برق و صدایی که از آن در طی مرحلهٔ فشرده شدن، پیدا می‌شود، به رعد تشبیه شده است، و حتی با گاو هم مقایسه می‌شود و شیرهٔ آن که در داخل آب می‌شود، نمادی از باروری رمهٔ گاوان است. سومَه[2] نمادی از باران و طوفان و خورشید و باروری است، تصویر کاملی از پیوستگی اسطوره و مناسک و تصویر کاملی از تنوع نمادهایی است که در یک اسطوره یا مناسکی دیده می‌شود.

در ایران مناسک هوم بخشی از مراسم بزرگ یسناست. برای نثار هوم، موبد چهارزانو می‌نشیند. گیاه هوم را می‌سایند و شیرهٔ آن را از صافیی که از موی گاو مقدسی درست شده می‌گذرانند، تا آن را با آب تقدیس شده بیامیزند. این

۱. صافی. (م)

۲. soma معادل سنسکریت هَؤمَهْ (هوم) اوستایی است. نک به ص ۵۰ و ۶۰. (م)

مناسک طولانی و پیچیده و پر از اعمال نمادین است. هوم را در چهار نوبت می‌سایند که نمادی از آمدن زردشت و سه پسر منجی اوست. آب تقدیس شده را در سه نوبت روی آن می‌ریزند که نمادی از سه مرحلهٔ ایجاد باران است، یعنی تبخیر و تشکیل ابر و درهم فشردگی آن‌ها به صورت باران. در طول این مناسک سه بار بر هاون می‌کوبند که نمادی برای حضور اندیشهٔ نیک و گفتار نیک و کردار نیک است. بدین ترتیب، بافت اساطیری (اشاره به منجیان) و بافت گیهانی (ایجاد باران) با بافت اخلاقی به طریقی که کاملاً مشخصهٔ دین زردشتی است، تکمیل می‌گردد. اگرچه دعاها به اوستا که زبان مرده‌ای است، خوانده می‌شود و اشخاص کمی آن را می‌فهمند، اما در نظر همه تأکید براین است که اندیشه که منبع هر عملی است باید پاک نگاه داشته شود.

مفهوم اسطوره و مناسک

اسطوره‌های‌قدیمی دین‌زردشتی، مانند همهٔ‌ادیان، سرچشمهٔ اصلی زندگی دینی روزانهٔ مؤمنان است. این اسطوره‌ها برای اعمال دینی توجیهی به دست می‌دهند، هرچند که روشنفکران امروزی (زردشتی) سنت‌ها را دوباره تفسیر یا جرح وتعدیل می‌کنند. طبعاً رهبران دینی ادعا می‌کنندکه تفسیرهای نمادین آن‌ها از اسطوره‌هم با زندگی روزانه‌شان ارتباط دارد و هم موافق منظور اصلی اسطوره است. در کدام دینی کسی را یارای آن است که بگوید تعبیری که از اسطورهٔ خاصی می‌شود، همان تعبیر بنیانگذار دین نیست، بلکه اندیشهٔ کاملاً نوی است!

دین زردشتی در حفظ اعمال قدیمی نمونهٔ بسیار خوبی از ویژگی محافظه‌کارانهٔ مناسک دینی است. آنچه ما در دین زردشتی دیده‌ایم فقط صورتی است مکتوب که قسمت اعظم آن را در بیشتر ادیان از جمله ادیان غرب نیز می‌توان مشاهده کرد. چنان که خواهیم دید، دین زردشتی دینی است که دریافتش از انسان و از جهان سخت مبتنی بر عقل سلیم است و این دریافت عمیق و تا حدی فلسفی است. همچنین تلقی سنتی و محافظه‌کارانهٔ دین زردشتی از اساطیر و مناسکش این دین را همچون مجموعهٔ جالب توجهی برای پژوهش درمی‌آورد. این دین نمونه‌های بسیار روشنی به دست می‌دهد که چگونه ادیان تمایل به تحول دارند. پذیرفتن برخی از اسطوره‌ها و مناسک ادیان سنتی برای ذهن انتقادی امروزی اگر غیرممکن نباشد، لااقل دشوار است و چون مؤمنان در



این نقش که مغانی را در حال قربانی نشان می‌دهد، از قرن پنجم ق.م. و متعلق به ناحیهٔ داسکیلیوم (Dascylium) یا ارگلی (Eregli) در آسیای صغیر است. تصویرهای دقیق این صحنه یعنی شاخه‌های بَرْسُم و دهان که آن را با پارچه پوشیده‌اند [= پنام] و سر حیوانات، نشان می‌دهد که چگونه و تا کجا با این اعمال دینی آشنا بوده‌اند.

عین‌حال نمی‌توانند آن‌ها را رد کنند، به تمثیل[1] و نمادپردازی توسل می‌جویند و این کار می‌تواند تفسیر نمادینی از سفر تکوین یا اوستا باشد. کوشش یکی از پارسیان کنونی که ترجیح می‌دهد اوستا را با تعبیرات جدید تفسیر کند به جای آن‌که آن را رد نماید، پدیدهٔ درخورتوجهی است که نمونه‌های آن‌را در بسیاری از ادیان می‌بینیم. این نویسندهٔ پارسی می‌نویسد:

> بخش‌هایی از اوستا اگر کلمه به کلمه معنی شود، به‌نظر بی‌معنی می‌آید. کوه‌ها، رودها و مکان‌های جغرافیایی همانند را با هیچ مکان طبیعی نمی‌توان تطبیق کرد. آن‌ها احتمالاً با بعضی از صورت‌های «نفسانی ـ طبیعی»[2] یا بعضی از جریان‌های نفسانی[3] در بدن انسان (مغز، اعصاب یا بعضی اخلاط یا غدد و غیره) ارتباط دارند. (به نقل از دوشن‌گیمن، نمادها، ص ۱۹)

این‌که همراه با تحول تفکر انتقادی، نمادپردازی نیز گسترش می‌یابد، گفته‌ای است که در آن حقیقت بسیاری نهفته است (دوشن‌گیمن). این مطلب در مورد عبارتی که پیش از این نقل شد و همچنین در مورد مناسک زردشتی صادق است، گرچه نباید فراموش کنیم که اندیشه‌های باستانی نیز از نمادپردازی بسیار بهره می‌گرفتند. همهٔ تفسیرهای نمادین لزوماً جدید نیستند.

بنابراین، در دین زردشتی اسطوره و مناسک کاملاً با هم درآمیخته‌اند. یکی دیگری را پشتیبانی و تبیین و توجیه می‌کند. هم در اسطوره و هم در مناسک دیدگاه‌های بسیار قدیمی را در بارهٔ جهان و سهم بشر در آن می‌توان یافت. با این همه، هیچ‌یک از این دو، صرفاً برای ابراز عقیده نیست، بلکه آنها با هم منابع مؤثر نیرویی هستند که برای هریک از افراد بشر سود و شایستگی در زندگی، حمایت در هنگام مرگ و نوید سعادت آینده را به همراه می‌آورند و حتی از هستی جهان پاسبانی می‌کنند و این در صورتی است که اسطوره‌ها و آیین‌ها را کسانی بخوانند و اجرا کنند که خود از نیروی لازم برخوردار باشند. این فطرت حیاتی مناسک ایجاب می‌کند که هر آیینی دقیقاً و به طریق درست

1. allegory 2. psycho-physiological 3. psychic

خود اجرا شود. کار اشتباه یا خطایی می‌تواند در هر مرحله‌ای به کل عمل آسیب برساند. مناسک از چنان ویژگی مقدس و توانایی برخوردارند که چشمان بی‌اعتقادان مجاز به دیدن آن‌ها نیستند.

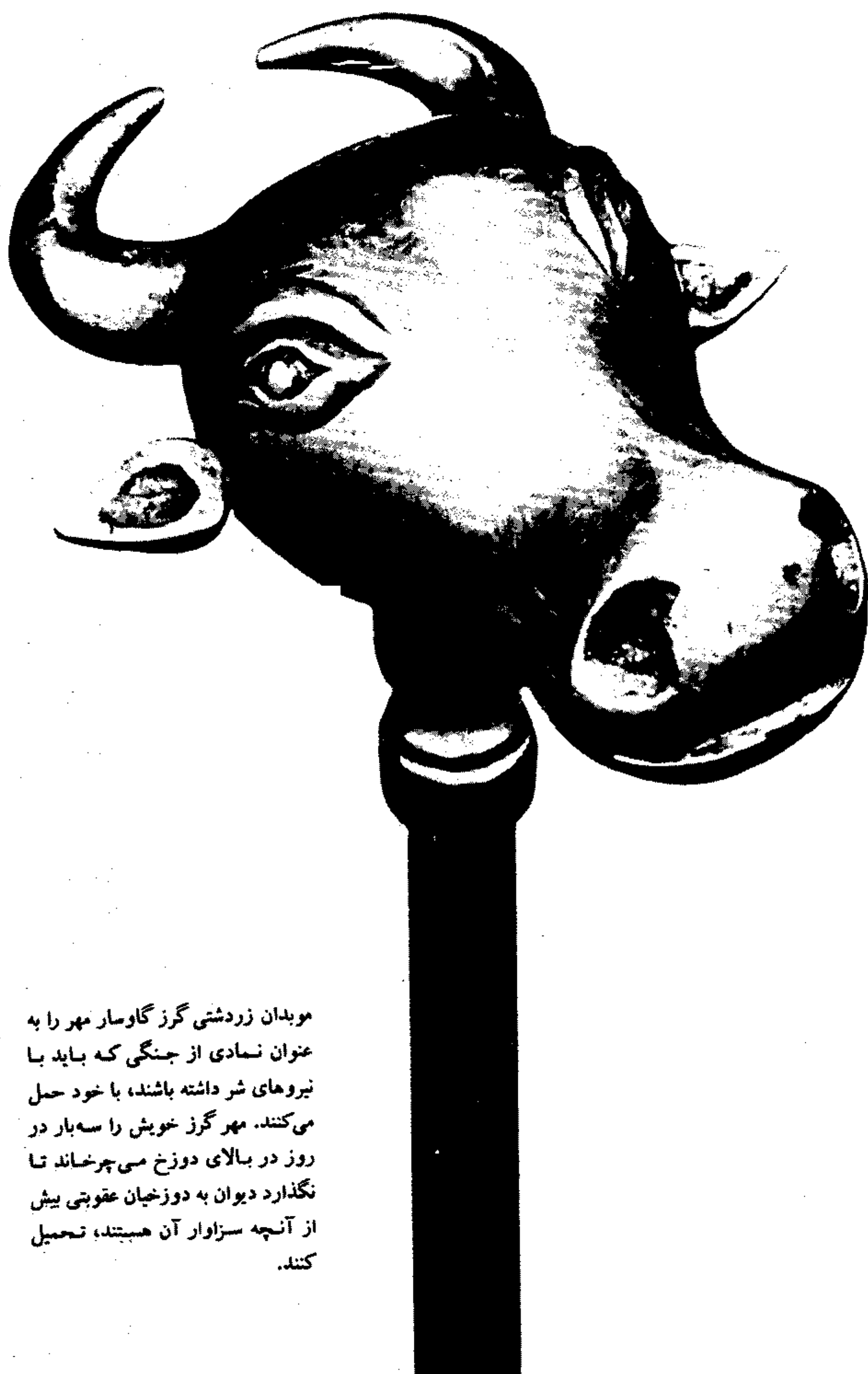
در مناسک زردشتی می‌توان اعتقادات اساسی زردشتی را دید که به شکل داستان‌های روایی در اسطوره‌ها بیان شده است و مؤمنان آن‌ها را در مناسک به اجرا درمی‌آورند. دین زردشتی دینی است که با جنگ و نبرد سر و کار دارد، نبرد با نیروهای شر. اگر به زبان اسطوره سخن بگوییم، تاریخ جهان نبردی میان خیر و شر است یعنی میان خدا و اهریمن. از این‌روست که در بر تخت نشاندن آتش مقدس که نماد حضور خداست، تصویرپردازی بارزی به چشم می‌خورد که ویژگی مراسم نظامی است[1]. همچنین این دین، دین امید است. امید به صورت داستان‌های روایی در اسطوره‌های پیروزی نیکی بر بدی در هنگام «بازسازی جهان»[2] بیان شده است. همین امید را به صورت ضمنی در مناسکی می‌یابیم که در آن‌ها بیشتر تأکید بر دعاها و مراسم دینی است با هدف کمک به روان، و نه بر شیون و مویه، و در آنها از درگذشتگان شادمانه دعوت می‌شود تا در جشن‌ها شرکت جویند.

تلقی دین زردشتی از مناسک دینی به نظر غربیان کنونی بیشتر جادوگرانه می‌نماید. در نظر زردشتیان اعمالی که به اجرا درمی‌آیند، به این علت از چنین نیرویی برخوردارند که براساس الگوی بهشتی خود هستند، و نیز به این علت که به طور مؤثری جهان ایزدی و انسانی را با هم متحد می‌کنند، و این درون‌مایهٔ[3] رایجی در اساطیر آنان است. با در نظر گرفتن اعتقاد زردشتیان به قدرت مناسک، می‌توان درک کرد که چرا آنان تمایلی به تغییر شکل آن‌ها ندارند، گرچه در توجیهی که از اعمال و اساطیر خود عرضه می‌کنند، اثر اندیشه‌های انتقادی جدید را می‌توان دید.

1. martial imagery

۲. فَرَشگَرد نک به ص ۳۱. (م)

3. theme



موبدان زردشتی گرز گاوسار مهر را به عنوان نمادی از جنگی که باید با نیروهای شر داشته باشند، با خود حمل می‌کنند. مهر گرز خویش را سه‌بار در روز در بالای دوزخ می‌چرخاند تا نگذارد دیوان به دوزخیان عقوبتی بیش از آنچه سزاوار آن هستند، تحمیل کنند.

نتیجه‌گیری:
اسطوره و ایمان

مفهوم خدا و جهان و انسان

چنان که گفتیم، اسطوره از جهت اعتباری که برای معتقدان خود دارد و از نظر دربر داشتن تفکراتی در بارهٔ دیدهای آدمی نسبت به خویشتن و جهان و خدا مهم است. اسطوره‌ها روایات تاریخی دروغین نیستند. باید پوستهٔ بیرونی اسطوره را به کناری نهاد و به هستهٔ آن نظر افکند. هستهٔ اسطوره‌شناسی ایرانی چیست و این اسطوره‌ها چه نظریاتی را در بارهٔ زندگی دربردارند؟

در نظر زردشتیان خدا خیر مطلق است و چون اساساً مخالف بدی است، نمی‌تواند هیچ‌گونه ارتباطی با آن داشته باشد، و در سراسر تاریخ، در ستیز زندگی و مرگ، با بدی درگیر است. خدا سرچشمهٔ همه خوبی‌هاست، آفریدگار آسمان‌ها و جهان و انسان، منبع زندگی و تندرستی و زیبایی و شادی است. شر واقعیت دارد، اما نیرویی است کاملاً منفی که در پی نابودی و فساد و آلودگی است و مرگ و بیماری و فقر و گناه همگی کار شیطان است که درصدد نابودی جهان ایزدی است.

خدا جهان را آفریده است که یاور او در نبرد با شر باشد. خدا وجودی خردگراست و برای هرچه می‌کند دلیلی دارد. او جهان را مانند بعضی شاخه‌های آیین هندو محض تفریح نمی‌آفریند و مانند خدای عهد عتیق که غالباً از آفرینش اظهار ندامت می‌کند، از آفرینش جهان پشیمان نیست. جهان می‌تواند آوردگاه میان خوب و بد باشد، اما ذاتاً نیک است و اگر شر آن را تباه نکرده

باشد، مشخصات آفرینندهٔ خود را که نظم و هماهنگی است، می‌نمایاند. انکار بنیان نیک جهان مادی یکی از بزرگ‌ترین گناهانی است که یک زردشتی می‌تواند مرتکب شود. عقایدی که براساس آن‌ها جسم بد است و تن زندان روح یا زندان گناه اولیه است، ازنظرزردشتیان یاوه گویی است. بنابراین، زردشتیان اعتقاد ندارندکه تن یا ماده سرانجام مقهور خواهد شد، بلکه به اتحاد آرمانی ماده و روح قائلند؛ آنان نه به انتظار پایان جهان بلکه در انتظار «بازسازی جهان» به دست خدا هستند.

اسطوره‌های آفرینش و اسطوره‌های پایان جهان در دین زردشتی دستورالعمل نهایی برای زندگی روزانهٔ مؤمنان به دست می‌دهند. اگر جهان به خدا تعلق دارد، پس رهبانیت یا زهد و کناره گیری از آن گناه است. اگر مشخصهٔ خدا آفرینندگی و افزایش‌بخشی است، پس وظیفهٔ دینی آدمیان کار برای افزایش «آفرینش خوب» ازطریق کشاورزی و پیشه‌وری و ازدواج است. تجرد گناه است زیرا مانع گسترش آفرینش خوب است. سقط جنین و هم جنس‌گرایی نیز گناه به شمار می‌روند، زیرا این اعمال به گونه‌ای مؤثر مانع تحقّق هدف واقعی عمل جنسی می‌شوند که همان افزایش آفرینش خوب است، همان‌گونه که خودداری نخستین زوج بشر از این کار که ناشی از گناه بود، چنین نتیجه‌ای را به بار آورد. بیماری و ناخوشی بلایایی هستند که اهریمن جهان را در آغاز بدان‌ها مبتلا کرد. بنابراین، وظیفهٔ دینی آدمیان این است که بدن خود را در تندرستی نگاه دارند. انسان از پنج عنصر، اما به صورت واحدی، تشکیل شده است: روان، جان (اساس زندگی)، فروشی[1] («خود» آسمانی او)، وجدان و تن. بنابراین، سلامت روانی و جسمی همراه هم هستند. این طرز تفکر که از فشار آوردن بر بدن و توسل به روزه پیشرفت معنوی به‌دست می‌آید، در نظر زردشتیان نادانی محض است. از آن‌جا که دنیای مادی به خدا تعلق دارد، موفقیت مادی که شرافتمندانه و بدون آزار

1. fravashi

رسانیدن به‌دیگران به‌دست آید و بابخشندگی همراه‌باشد، کمکی‌است به‌پیشرفت معنوی و نه مانعی برای آن. برخلاف بسیاری از مکاتب اندیشه‌گرای[1] آیین هندو، دین زردشتی دارای اخلاق عملی است. تن‌پروری از آن اهریمن است و

> کار نمک زندگانی است. بدون کار زندگی بیهوده و بی‌فایده است. دین ما به ما می‌آموزد که کار هدف و مقصود زندگی است. باید همیشه تن خود را آماده و سالم نگاه داریم تا وظائف زندگی خویش را به‌انجام رسانیم، کارهای خوب و درست انجام دهیم، دیگران را یاری کنیم و با نادانی و بدی و فقر در جهان به ستیز بپردازیم. (مدی، پرسش و پاسخ دینی، ص ۳۰)

اهریمن بود که جهان را دچار فقر کرد، بنابراین، برداشت این دین از زندگی برداشتی شادمانه است. در روزی از ماه که به خدا اختصاص دارد[2]، به مؤمنان اندرز می‌دهند که «می‌خور و خرم باش» و روزی که به رشن، ایزد داوری، اختصاص دارد، «روزی خوش[3] است: در این روز هرکاری که می‌خواهی بکنی، به پارسایی انجام ده» (اندرز آذرباد، زنر، تعلیمات مغان، ص ۱۰۷ به بعد). البته به همان نسبت عیاشی و مستی و هرزگی نیز مذموم است، زیرا همه باید تحت فرمان «اعتدال[4] آرمانی» باشند، با این شعار که «همه چیز به اعتدال».

انسان که مخلوق بزرگ و متعلق به خداست، هدف خاص حمله‌های شر است و وظیفهٔ مؤمنان این است که براین حمله‌ها غلبه یابند.

> «بر تردید[5] و آرزوی نادرست با خرد چیره شوند، بر آز با خرسندی[6]، بر خشم با آرامش[7]، بر رشک با نیکخواهی[8]، بر نیاز با هشیاری[9]، بر ستیز با آشتی، بر دروغزنی با راستی.»
>
> (اندرز پوریوتکیشان [بند ۳۷ به بعد (م)]، زنر، تعلیمات مغان ص ۲۵)

1. contemplative

۲. یعنی روز هرمز، روز اول ماه. (م)
۳. در متن اصلی: سُبُک. (م)
۴. در متون پهلوی: پیمان یعنی اعتدال، میانه‌روی در کارها. (م)
۵. در متن اصلی وَرَن، هوای نفس. (م)
۶. قناعت. (م)
۷. متن پهلوی: سروش. (م)
۸. متن اصلی: نیک‌چشمی. (م)
۹. کلمه‌ای که در متن اصلی پهلوی به کار رفته به معنی «رضا» است. (م)

دیوان به یاری بیماری و همهٔ انواع آسیب‌ها و حتی با مرگ بر انسان حمله‌ور می‌شوند، اما آدمی باید به دین تمسک جوید، همان‌گونه که پیش از او، گیومرث بی‌گناه چنین کرد. این کار مفهومی بس بیشتر از اجرای مخلصانهٔ آیین‌های مذهبی و خواندن نوشته‌های دینی دارد، زیرا جهان مادی و تن و شادمانی آفریده‌های خدا هستند و وظیفهٔ دینی انسان است که از آن‌ها نگاهداری کند و آن‌ها را گسترش دهد و از آن‌ها بهره گیرد.

این است راه «راستی». کسی که آن را دنبال کند پیرو راه راستی یعنی اَشَوَن[1] است، یعنی پیروی است از پیروان «دین بهی». اما زردشتیان اعتقاد دارند که در پیروی از این طریق جبری در کار نیست. در اسطوره‌ها آمده است که فروشی‌های آدمیان همگی موافقت کرده‌اند که به نفع اورمزد بجنگند.

اختیار برای هر فرد بخشی اساسی از دین زردشتی است. گرچه انسان متحد خداست، اما همهٔ آدمیان باید میان «راستی» و «دروغ» یکی را برگزینند و چون چنین کردند، این گزینش باید دائماً تأیید شود، زیرا بدی همیشه در گوشه‌ای در کمین است تا به گمراهی و ویرانگری بپردازد. اعتقاد به سرنوشتی از پیش مقدر شده که در آیین زروانی و در اسلام رشد و نمو می‌یابد، از دید اخلاقی زردشتیان نکوهیده است، زیرا این کار از عدل و نیکی خدا می‌کاهد. همچنین این فکر که انسانی می‌تواند بمیرد تا دیگران را نجات دهد، به همان نسبت نکوهیده است. اگر هر کسی آزاد است که خوبی یا بدی را برگزیند، پس هر کسی نیز باید مطابق با اندیشه‌ها و گفته‌ها و کرده‌های خود او داوری شود و نه برای اندیشه‌ها و گفته‌ها و کرده‌های دیگری.

بنابراین، اساطیر آفرینش و بازسازی جهان در دین زردشتی تنها روایات مربوط به گذشته یا آیندهٔ دور نیستند. این اسطوره‌ها بینش بنیادین ارتباط خدا و انسان را بیان می‌دارند و «دلیل و منطقی» برای رفتار مؤمنان به دست می‌دهند. این‌ها فقط روایاتی در بارهٔ نبرد گیهانی نیستند، بلکه گزارش‌هایی از نبردی

1. ashavan

هستند که هر انسانی در زندگی روزانهٔ خود، در ازدواج و در کار و در زندگی دینی خود با آن روبرو می‌شود.

این سؤال مطرح می‌شود که مؤمنان اسطوره‌های مربوط به خدایان و دیوان را چگونه تفسیر می‌کنند؟ این اسطوره‌ها چه دریافتی را از ارتباط خدا ـ انسان بیان می‌دارند؟ باید به یاد داشت که نام‌های نیروهای ایزدی و دیوی غالباً مفاهیم انتزاعی را منعکس می‌کنند مانند بهمن (اندیشهٔ نیک) و اَکوُمَن (اندیشهٔ بد)، سروش (اطاعت) و آز (کج‌اندیشی)[1]. بنابراین، نبرد گیهانی نبردی است که هر انسان باید در وجود خود بدان دست زند تا اهریمن را از جهان خدا براند. اگر آدمیان دیوانی مانند خشم و آز را از خویشتن برانند، آنگاه اهریمن نمی‌تواند جایی در جهان بیابد.

> به این صورت می‌توان اهریمن را از جهان بیرون کرد که هرکس به سهم خویش او را از خود براند، زیرا اقامت اهریمن در جهان در تن مردمان است. هنگامی که او را در تن آدمیان اقامتگاهی نباشد، در همهٔ جهان نابود می‌شود، زیرا تا زمانی که در این جهان حتی دیو کوچکی در یکی از مردمان جای دارد، اهریمن در جهان وجود دارد.
> (دینکرد، به‌کوشش‌مدن، ششم، ص۲۶۴، شاکد، یادداشت‌ها، ص ۲۳۰)

وظیفهٔ زردشتیان فقط به صورت منفی، یعنی بیرون راندن دیوان از خود، تعیین نشده، بلکه به‌گونهٔ مثبت نیز معین گشته است. باید کاری کرد که خدایان در تن آدمیان به‌سر برند. اگر آدمیان باید به عالی‌ترین هدف دست یابند و اگر آدمیان باید با خدایان یکی شوند، باید مفاهیم انتزاعی که نمایندهٔ قدرت‌های ایزدی هستند یعنی «اندیشهٔ نیک» «فرمانبرداری» و «راستی» در زندگی روزانهٔ آنان تحقق یابند. در یکی از متون آمده است که ایزدی که هریک از افراد او را بپرستد و بستاید، روح آن ستایشگر می‌شود. وقتی روح خاصی چه خوب و چه

۱. در مورد آز نک به ص ۷۲. (م)

بد، انسانی را فعال می‌سازد، آن انسان اقامتگاه مادی آن روح و تجلی جهانی طبیعتش می‌گردد. از این‌روست که نبرد میان خدایان و دیوان را نبرد میان امیال و کشش‌هایی می‌دانند که در افراد بشر فعّالند. اندرونی‌ترین ترس‌ها و مشکلات آدمی در پرتو حوادث گیهانی توجیه می‌شوند. این گونه تفسیر از اسطوره که تقریباً بیرون کشیدن اسطوره از اسطوره‌شناسی است یعنی «سلب خصائص اسطوره»[1]، آن‌گونه که دین‌شناسان جدید آن را می‌نامند، احتمالاً تفسیر همگانی یا عمومی از اسطوره‌ها نبوده است، همان گونه که «سلب خصائص اسطوره» از انجیل تفسیر تودهٔ مردم در بیشتر فرق مسیحی نیست. با این همه، احتمالاً سنت کهنی است و چنین می‌نماید که اعتقاد خود زردشت نیز بوده است. وقتی زردشت از «بیمرگان نیکوکار»[2]، که همان فرشتگان بزرگ در دین زردشتی متأخرند، سخن می‌گوید، عنصر اساطیری در آن کم‌اهمیت است. برای مثال، او می‌گوید که هرکس از اَهُورَه‌مَزدا اطاعت کند، از طریق کارهای «اندیشهٔ نیک» (وُهُومَنَه[3]) به «کمال» (هَوْرْوَتات[4]) و «بیمرگی» (اَمِرتات[5]) می‌رسد (یسن ۴۵ بند ۵، دوشن‌گیمن، سرودها، ص ۹۵). در جای دیگری زردشت از پاداش اعمال نیک و عبادتها به عنوان «راستی» (اَشَه[6])، «بیمرگی» (اَمِرتات) و «شهریاری» (خْشَثْرَه[7]) متعلق به «کمال» (هَوْرْوَتات)» سخن می‌گوید (یسن ۳۴، بند ۱، دوشن‌گیمن، سرودها، ص ۴۱). در این‌جا زردشت از این «وجودها»، «پسران و دختران خدا»، به‌گونه‌ای سخن می‌گوید که به هیچ روی جنبهٔ اساطیری ندارد. اما تفسیر اسطوره است که برای مخاطبان او پرمعناست.

زردشت از منجیان نیز به شیوه‌ای غیراساطیری سخن می‌گوید. وی از آنان به عنوان «سود بخشندگان» (ترجمهٔ تحت‌اللفظی سَوْشْیَنْت[8]) نام می‌برد که:

1. demythologising

۲. امشاسپندان. (م)　۳. بهمن. (م)　۴. خرداد. (م)
۵. مرداد. (م)　۶. اردیبهشت. (م)　۷. شهریور. (م)

8. Saoshyant

> از طریق «اندیشهٔ نیک» (وُهومَنَه) در اعمال خود می‌کوشند تا قضاوتی را که تو، ای سرور دانا[1]، کرده‌ای به عنوان «راستی» (اَشَه) به اجرا درآورند، زیرا اینان دشمنان «خشم» (اَئِشمَه)[2] آفریده شده‌اند.
>
> (یسن ۴۸ بند ۱۲، دوشن‌گیمن، سرودها، ص ۳۹)

به سخنی دیگر، زردشت منجی را نه به عنوان شخصیتی اساطیری بلکه به عنوان کسی تعبیر می‌کند که برای «خرد»، «داد» و «دین بهی» در جهان فعالیت می‌کند و از این راه مانع فعالیت نیروهای مخرّبی می‌شود که در انسان به فعالیت می‌پردازند.

بنابراین، هم زردشت و هم پیروانش در اسطوره‌های سنتی نمونهٔ جدالی را می‌بینند که هر انسانی در خویشتن و در زندگی روزانهٔ خویش با آن روبه‌روست. اسطوره فقط به صورت روایتی از آنچه رخ داده است یا رخ خواهد داد، مدنظر نیست و گزارشی از حادثهٔ بیرونی دوردستی نیست، بلکه تفسیری است از مسائل زندگی انسانی. شاید بسیاری از زردشتیان در طول تاریخ ارزش‌های صوری اسطوره‌ها را گرفته‌اند، اما اگر بنا باشد که به آن‌ها فقط در این سطح ساده بنگریم، به عمقی که در دل بیشتر اساطیر ایرانی قرار دارد، آسیب بزرگی می‌رسانیم.

۱. اَهوَره مَزدا. (م)

2. Aeshma

فهرست مآخذی که در متن به اختصار به آن‌ها ارجاع داده شده

ارداویراف‌نامه، به‌کوشش هوگ. نک به‌کتاب نامه زیر Haug

انکلساریا، زندآگاهی. نک به‌کتاب‌نامه زیر Anklesaria

بویس، بنیادهای خیریهٔ زردشتیان،

Boyce, M., "The Pious Foundations of the Zoroastrians", *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* 31, 1968.

دالا، نیایش‌ها. نک به‌کتاب‌نامه زیر Dhalla

دوشن‌گیمن، سرودها، همو، نمادها. نک به‌کتاب‌نامه زیر Duchesne-Guillemin

زنر، طلوع و غروب دین زردشتی؛ همو، تعلیمات مغان. نک به‌کتاب‌نامه زیر Zaehner

س. ب (Shatapatha-Brahmana) متن هندی باستانی

شاکد، یادداشت‌ها:

Shaked, S., "Some Notes on Ahreman: The Evil Spirit and his Creation", in *Studies in Mysticism and Religion , Studies in Honour of G. Scholem*, Jerusalem, 1967.

کنت، فارسی باستان: Kent, R., *Old Persian*, New Haven, 1953.

کوینتوس، روفوس، تاریخ اسکندر: Quintus, Rufus, *History of Alexander*

گرشویچ، ادبیات ایرانی، همو، مهریشت. نک به‌کتاب‌نامه زیر Gershevitch

گری، مبانی. نک به‌کتاب‌نامه زیر Gray

مدی، آیین‌های دینی پارسیان، همو، پرسش و پاسخ. نک به‌کتاب‌نامه زیر Modi

مسانی. نک به‌کتاب‌نامه زیر Masani

مولتن، دوران اولیهٔ دین زردشتی. نک به‌کتاب‌نامه زیر Moulton

ناس، دین انسان. نک به‌کتاب‌نامه زیر Noss

ولف، اوستا. نک به‌کتاب‌نامه زیر Wolff

فهرست برخی از اصطلاحات

آیین	cult
آیینی	cultic
اندیشه‌گرای	contemplative
انسان‌مانندگی	anthropomorphism
ایزدْبانو	goddess
بُنْ‌مایه	motif
پیشْ‌آزمون	foretaste
پیشْ‌نمونه	prototype
تشرف آیینی	initiation
تصویرپردازی	imagery
تمثیل	allegory
توانش	potentiality
درون‌مایه	theme
دینْ‌مرد	priest
سرْدیو	arch-demon
سرْنمونه	archetype
صورخیال	imagery
فرایند	process
قاببند	panel
گیهانی	cosmic
مناسک (دینی)	ritual, rite
نماد	symbol
نمادپردازی	symbolism
نفسانی	psychic

کتاب‌نامه

Books in English

Anklesaria, B. T., *Zand-Ākāsīh,* Bombay, 1956

Zand-î Vohûman Yasn, Bombay, 1957

Arberry, A.J., *Legacy of Persia, Oxford,* 1963

Benveniste, E., *The Persian Relligion According to the Chief Greek Texts,* Paris, 1929

Camerom, C. G., *History of Early Iran,* Chicago, 1936

Campbell, L. A., *Mithraic Iconogrophy and Ideology,* Leiden, 1968

Carnoy, A, J., "Iranian Mythology" in *Mythology of all Races,* vol. VI, ed. L. H. Gray, New York, 1956

Cumont, F., *The Mysteries of Mithra* New York, 1956

Dhalla, N., *History of Zoroastrianism,* New York, 1928

The Nyaishes or Zoroastrian Litanies, New York, 1965

Duchesne-Guillemin, J., *The Hymns of Zarathustra,* London, 1952

The Western Response to Zoroaster, Oxford, 1958

Symbols and Values in Zoroastrianism, New York, 1966

Frye, R.N., *The Heritage of Persia,* London, 1962

Gershevitch, I., "Iranian Literature" in *Literatures of the East,* Ed. E. B. Ceadel, London, 1953

Ghirshman, R., *Iran,* London, 1961

Persia from the Origins to Alexander the Great, London, 1964

Iran, Parthians and Sasanians, London, 1962

Gray, L. H., *The Foundations of the Iranian Religions,* Bombay,1925

Haug, M., and West, E. W., *The Book of Arda Vīrāf,* Bombay-London, 1872-4

Henning, W. B., *Zoroaster, Politician or Witch-Doctor?* Oxford, 1951

Jackson, A. V. W., *Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran,* New York, 1965

Zoroastrian Studies, New York, 1965

Levy, R., *The Epic of the Kings, Shāh-nāma,* London, 1967

Masani, R. P., *The Religion of the Good Life,* London, 1954

Modi, J. J., *The Religious Ceremonies and Customs of the Parsees,* Bombay, 1937

A Catechism of the Zoroastrian Religion, Bombay, 1962
Moulton, J. H., *Early Religious Poetry of Persia,* Cambrige, 1911
Early Zoroastrianism, London, 1013
The Treasure of the Magi, London, 1917
Pavry, J. D. C., *The Zoroastrian Doctrine of a Future Life,* New York, 1965
Sacred Books of the East, vols 4, 5, 18, 23, 24, 31, 37, 47 contain translations of a number of Zoroastrian texts, some of which remain the only English translations available.
Smith, M. W., *Studies in the Syntax of the Gathas of Zarathushtra Together with Text, Translation and Notes,* New York. 1966
Thieme, P., *Mitra and Aryaman,* New Haven, 1958
Vermaseren, M. J., *Mithras, The Secret God,* London, 1963
Corpus Inscriptionum et Monumentorum Religionis Mithriacae, The Hague, 1956, 1960
Zaehner, R. C., *Zurvan, A Zoroastrian Dilemma,* Oxford, 1955
The Teachings of the Magi, London, 1956
The Dawn and Twilight of Zoroastrianism, London, 1961

French Books

Christensen, A., *Les Types du premier Homme et du premier roi,* Stockholm-Leiden, 1917-1934
Cumont, F., *Textes et Monuments figurés relatifs aux mystères de Mithra,* I-II, Brussels, 1896-9
Duchesne-Guillemin, J., *La Religion de l'Iran Ancien.* Paris, 1962
Molé, M., *Culte, Mythe et Cosmologie dans l'Iran Ancien,* Paris, 1963
La légende de Zoroastre selon les textes pehlevis, Paris, 1967
Varenne, J., *Zarathushtra et la tradition mazdéenne,* Paris, 1966

German Books

Hinz, W., *Zarathushtra,* Stuttgart, 1961
Humbach, H., *Die Gathas des Zarathustra,* Heidelberg, 1959
Lommel, H., *Die Yäšt's des Awesta,* Göttingen, 1927
Die Religion Zarathushtras, Tübingen. 1930
Nyberg, H. S., *Die Religionen des alten Iran,* Osnabrück, 1966
Widengren, G., *Die Religionen Irans,* Stuttgart, 1965
Wolff, F., *Das Avesta die heiligen Bücher der Parsen,* Strassburg , Berlin, 1960

فهرست عمومی

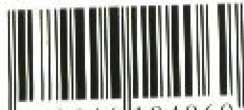
گ

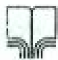
ل

م

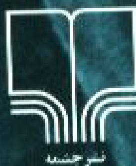
ن

و


ISBN 978-964-6194-06-9


۱۰۰۰۰ تومان

اسطوره و تاریخ ـ ۲



اسطوره‌ها آئینه‌هایی هستند که تصویرهایی را از ورای هزاره‌ها منعکس می‌کنند و آن‌جا که تاریخ و باستانشناسی خاموش می‌مانند اسطوره‌ها به سخن در می‌آیند و فرهنگ آدمیان را از دوردست‌ها به زمان ما می‌آورند و افکار بلند و منطق گسترده مردمانی ناشناخته ولی اندیشمند را در دسترس ما می‌گذارند. اساطیر ایران باستان در این دنیای پُر رمز و راز جایی والا دارد و شناخت آن رهنمون ما در شناخت فرهنگ غنی و پرارزش این سرزمین است و کتاب شناخت اساطیر ایران تألیف هینلز مجموعهٔ جامع و ساده‌ای از این اسطوره‌ها را در اختیار ما می‌گذارد.

ـ از پیشگفتار مترجمان کتاب ـ